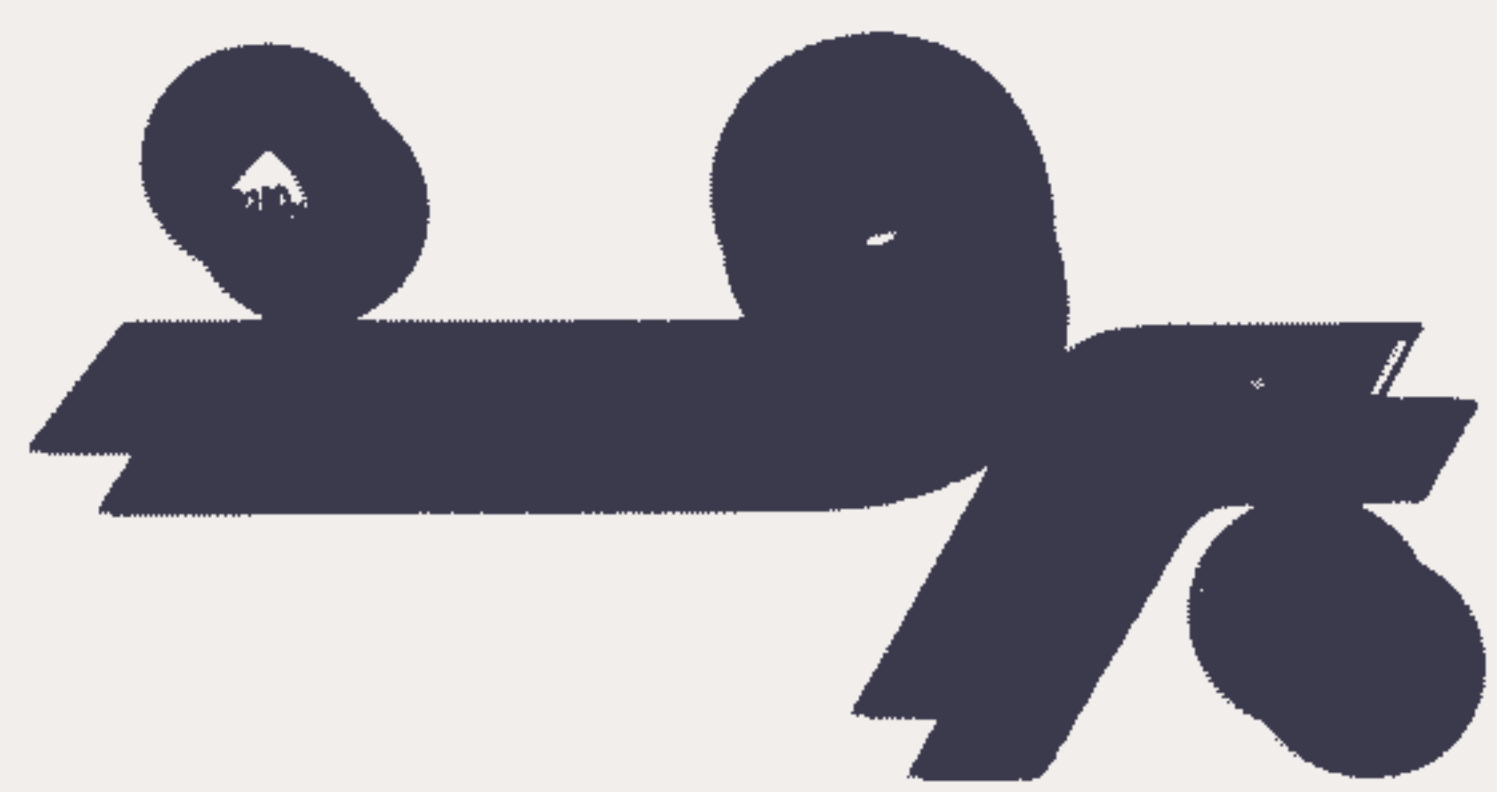




دکتر مُصَدَّق



این مقایسه ایست بین رومیزی نو، و رومیزی
 که بارها با **برف** شسته شده است.



یک محصول خوب و مطمئن

ما به «اعتراض ساکت» معتقد نیستیم...

تا بنویسیم و باین مردم بگوئیم در حکومت ظلم و فساد بر این مردم چه و چرا گذشته است. ما معتقدیم که باید منتشر شویم تا باین مردم یادآور شویم که دکتر «علی شریعتی» کی بود و پیامش چه بود؟ ما باید منتشر شویم و برای این مردم بنویسیم که «جلال آل احمد» و «صمد بهرنگی» در چه شرایطی حرفشان را زدند و چراغ راه شدند. ما باید منتشر شویم و بنویسیم که غروبهای پنجشنبه در بهشت زهرا چه می‌گذرد و ما باید منتشر شویم و بگوئیم که چگونه سیطره ظلم را بر این ملت مستقر کردند و چگونه همه نهادها و تاسیس‌های مردمی را ویران کردند و هر صدای وطنخواهی را در نطفه خفه کردند ما معتقدیم و بر این اعتقاد خویش هم پای می‌فشاریم که در این مرحله از مبارزه ملی، انقلاب ملی و جوش و خروش ملی و در روزهایی که ملت ما خون جوانان خود را نثار می‌کند تا به آزادی ملی دست یابد، سکوت جایز نیست و آنچه جایز است، همصدائی با مردم است و بر زمین گذاشتن قلمها همصدائی با ملت نیست و خدمت به ملت نیست و در جهت ملت نیست و سکوت اجازه می‌دهد که از طریق مطبوعات، صدائی به صدائی نرسد و براستی چرا باید سکوت کرد وقتی که از هر کجای و محله‌ای می‌گذری صدای ملت بپا خاسته‌ای را میشنوی که فریاد حق طلبانه‌اش را سر داده است و از آزادی می‌گوید و از رهائی می‌گوید و از سالهای زنجیر و خفقان و سکوت... و ماسکوت نخواهیم کرد اگرچه آنها که تحمل هیچ نظریه‌ای خلاف نظر و رای خود را ندارند، ما را متهم کنند که راه خود را جدا کرده‌ایم و خائن و نوکر و مزدور هستیم. ما برای حقانیت صدائی که سر داده‌ایم تحمل این را داریم که این اتهامات را بشنویم و به کاری که معتقدیم در جهت تقویت مبارزه ملی مردم بپا خاسته و وطنمان است ادامه دهیم چرا که بقول حافظ:

گرچه فرهادم بتلخی جان بر آید باك نیست
بس حکایت‌های شیرین باز میماند ز من

اتهامها باکی نیست. مهم اینست که حقیقت هرگز زیر پرده استتار نمی‌ماند و مهم اینست که پایمردی در تداوم راه و در تداوم مبارزه همه‌ی واقعیت‌ها را عریان در برابر همه قرار می‌دهد و آنوقت نوبت به داوری نهائی میرسد. و باری، فاش و آشکار بگوئیم و حلاج‌وار بگوئیم که ما سکوت را جایز نمی‌دانیم و ما برای مبارزه بر اساس تجربیات بدست آمده در تمام مبارزات رهائی‌بخش، شکلهای تجربه‌شده را می‌شناسیم و بر اساس همین تجربیات است که معتقدیم «اعتراض ساکت»، بهترین راه مبارزه نیست و بسا که ضرر آن بسیار بیشتر از منافع آن باشد. ما معتقدیم که نباید سکوت کنیم تا بتوانیم بگوئیم و بنویسیم که در تاسوعا و عاشورا چه گذشت. ما معتقدیم که باید منتشر شویم

ما سکوت نکردیم، و برای خود دلایلی داریم و مهمترین دلیل ما اینست که صدای ما باید بلند باشد و درکنار صدای مردمان باشد. و ما سکوت نکردیم و سکوت نخواهیم کرد چرا که در این شرایط در این مرحله از مبارزه ملی و مردمی سکوت هر روزنامه‌نگار را، دقیقا به نفع کسانی می‌دانیم که میخواهند صدای ملت ایران به گوشها نرسد و میخواهند با اصطلاح خودشان «محیط آرام» شود و نوشته و نشریه‌ای نباشد که باز هم بقول خودشان دست به تحریک «احساسات» بزند و این را بارها شنیده‌ایم که سخنگویان رسمی بازگو کرده‌اند و ما نمی‌خواهیم در جهتی حرکت کنیم که خدمت به منافع مردم و خدمت به هدف مبارزه آنها نیست. ما فقط اسیر احساسات معض نیستیم که هر کس را که مثل ما فکر نکرد انگشت اتهام بسویش دراز کنیم و خائن و مزدور و نوکرش بشمار آوریم و ما قطع و یقین داریم که کسانی که «سکوت» را ترجیح می‌دهند و قلمها را بر زمین گذاشته‌اند از موضع ایمان و حسن نیت و باور خویش، راه سکوت را برای مبارزه گزیده و آنرا ارجح می‌دانند و ما به آنها نمی‌گوئیم که اشتباه می‌کنند و نمی‌گوئیم که ماحصل راه انتخابی آنها بنفع «غیر مردم» است. ما در خود آن مایه انصاف را می‌بینیم که در اعتقاد و ایمان و حسن نیت آنها تردید نکنیم اما در خود این بلوغ را هم می‌بینیم که از هیچ اتهامی واهمه نکنیم و نترسیم تا بتوانیم قلم خود را در خدمت مردم مبارزمان و هموطنان قهرمان و بپا خاسته‌امان بر روی کاغذ بیاوریم و نیز این را از ویژگی هر مبارزه می‌دانیم که برای سد کردن راه آن از همه‌ی وسایل استفاده شود و یکی از این وسایل و گاه سهلترین آنها اتهام است. اتهام اینکه هر روزنامه و نشریه‌ای که منتشر میشود در بست «صدای ارباب» است. باشد. بگذار هر کس هر چه میخواهد بگوید. هر کس هر تهمتی که در چنته دارد وارد سازد. در یک مبارزه آرمان‌خواه که مطبوعات ملی باید در صف نخستین باشند از این

مجله هفتگی

جوان

«سیاسی - مردمی»

«فرهنگی - هنری»

از انتشارات شرکت سهامی جوان

صاحب امتیاز و مدیر:

حسین سرفراز

سر دبیر: ستار لقائی

معاون سر دبیر: ایرج جمشیدی

شماره چهارم - جمعه هشتم دیماه ۱۳۵۷

قیمت ۴۰ ریال

نشانی: خیابان آرزو نیاور - مقابل

۱۵ نشگاه صنعتی آریامهر - خیابان

نوردیده (انتهای خیابان) - کوچه

رادیو شماره ۷

نشانی پستی: منطقه ۱۷ صندوق پستی

۷۱۱۵۱

تلفن‌ها: ۹۶۴۴۶۴-۹۶۵۵۳۳

چاپ: شرکت افست (سهامی عام)

رکود - تورم - کمپولی...

توقف فعالیتهای اقتصادی و موج اعتصابها و از کار افتادن شبکه بانکی کشور و همچنین شبکه توزیع و تعطیل بسیاری از کارخانهها و شرکتهای و نقصان درآمد دولت و رویدادهای دیگر. رفته رفته، چهره ایام رکود - تورم و کمپولی را دارد نمایان میسازد. در همین حال گفته میشود که وخامت اوضاع اقتصادی دشواریهای اساسی اش را تا شب عید نمایان خواهد ساخت و رکود فعلی تنها طلیعه آن وخامت است. در حال حاضر رشد تورم و افزایش قیمتها بصورت سرسام آوری رسیده و این تورم در حالی است که کمپولی شدید در همه جا محسوس است.

دولت...

وضع دولت همچنان مثل، هفتههای گذشته بود و منابع مختلف نسبت به اینکه دولت حاضر توانسته باشد در برنامه اعلام شده خود که «استقرار امنیت» ذکر شده بود توفیق بدست آورده باشد، اظهار تردید می کردند. همین منابع می گویند تظاهرات و اعتصابها و مجموع رویدادها و راه مقابله با آن تفاوتی با ایام نخست وزیری شریف امامی نکرده است. در مجلس نیز دولت با همان وضعی روبروست که شریف امامی بود: یعنی استیضاح و انبوه سئوالها و تذکرات نمایندگان. با اینهمه منابع دولتی می گویند که اوضاع را تحت کنترل دارند و برای آنها جای نگرانی نیست. همین منابع می گویند بیشترین تلاش دولت در هفته گذشته معطوف به جنوب بود تا مگر اعتصاب کارکنان نفت به پایان برسد و ظاهراً براساس اخبار دولتی در این زمینه توفیق نسبی داشته اند و اینکه تولید نفت از ۳ میلیون بشکه در روز بیشتر شده است نشان این توفیق می دانند. از نظر پاسخگویی به ۳ استیضاح نمایندگان مجلس نیز فعلاً موعد جواب به بعد از تعطیلات زمستانی شورا موکول شده که معلوم نیست تا آن زمان که حداقل ۳ هفته دیگر خواهد بود دولت ارتشید از هزاری برسر کار خواهد بود یا نه؟ البته دولت چنین می نمایند که اقداماتی را که منجر به گشودن گره های گذشته میشود دنبال می کند و مثال می آورند که تصمیم خرید ۱۱ قلم از فرآورده های کشاورزی با نرخهای تعیین شده از جمله همین اقدامات است که آنرا تصمیمات «ناراضی-زدائی» توصیف کرده اند.

دولت بعدی؟!..

حدس و گمان و شایعه و بحث درباره دولت بعدی نیز همچنان رواج داشت. و البته روال بحثها تغییر پیدا کرد. بدین ترتیب که نام دکتر علی امینی بعنوان نخست وزیر آینده در مرحله بعدی قرار گرفت و بجای امینی نام دکتر غلامحسین صدیقی بر زبانها جاری شد و در هفته همه جا بحث در همین زمینه بود اما ناظران با توجه به مجموعه رویدادها با توجه به مخالفت صریح دکتر سنجابی با روی کار آمدن دکتر صدیقی که در یک نامه سرگشاده خطاب به «هم رزم» سابق نوشته شد. عدم همکاری دکتر سنجابی و همفکرانش در جنبه ملی با دکتر صدیقی قطعی شد و به همین ملاحظه هم موقعیت دولت آینده به ریاست دکتر صدیقی مورد تردید قرار گرفت با اینهمه گفته میشود که اینک

مطبوعات...

اشغال دو واحد مطبوعاتی اطلاعات و کیهان همچنان ادامه یافت و کارکنان این دو واحد بزرگ مطبوعاتی همچنان برای رسیدن به درخواستهای خود که رفع اشغال محل کار و فعالیت آنهاست و همچنین حصول به آزادی و فضائی که بتوانند رسالت روزنامه نگاری خود را انجام دهند، ادامه دارد در این زمینه کمیته ای که از سوی نویسندگان و خبرنگاران روزنامه اطلاعات انتخاب شده بود ضمن تماس با رهبران احزاب و جمعیت های ملی موقعیت خود را تشریح کردند و به چاره جوئی از آنها پرداختند. در همین حال گفته شد که عده ای از نویسندگان و خبرنگاران کیهان با صدور اطلاعیه ای سفر احزاب و جمعیت های ملی موقعیت خود را تشریح کردند و به چاره جوئی از آنها پرداختند. در همین حال گفته شد که عده ای از نویسندگان و خبرنگاران کیهان با صدور اطلاعیه ای سفر دکتر مصباح زاده و خانواده اش را به خارج از کشور رسماً تأیید و در عین حال اعلام داشتند که به مبارزات خود ادامه خواهند داد (البته گروهی دیگر از نویسندگان کیهان بیانیه مزبور را تأیید نمی کنند و حتی انتشار آنرا به مخالفت کیهان نسبت میدهند) غیر از نشریات اطلاعات و کیهان سایر مطبوعات با این استدلال که در شرایط کنونی و مبارزه ملی سکوت جایز نیست انتشار خود را از سر گرفتند و یا ادامه دادند.

پارلمان...

با آغاز تعطیلات زمستانی مجلس شورا، فعالیت های پارلمانی کاهش یافت. اگر چه رئیس مجلس شورا اعلام کرده است که تعطیل زمستانی بمعنی تعطیل پارلمان نیست و در صورت لازم جلسات علنی مجلس بصورت فوق العاده تشکیل خواهد شد. با اینهمه این تعطیل بر نمایندگان گروه اقلیت خوش نیامده بخصوص که با این تعطیل پاسخ دولت به استیضاح نمایندگان و نیز رسیدگی به مسئله سلب مصونیت از سالار-جانی بعهده تعویق افتاده است.

انعکاس...

حوادث و وقایع ایران همچنان در راس رویدادهای بین المللی قرار دارد و مطبوعات و رادیو و تلویزیونهای کشورهای مختلف همچنان بیشترین توجه خود را به بررسی و انعکاس مسایل ایران اختصاص داده اند چند ایستگاه رادیویی مثل رادیو آلمان و بی.بی.سی و رادیو مسکو نیز با توجه به تشنه بودن مردم برای کسب خبر توجه مخصوص به برنامه های خود مبذول کرده اند و رویهمرفته ایران مثل دو سه ماه گذشته بصورت مرکز خبری جهان، در صفحات مطبوعات بین المللی جای نمایانی دارد.

جناحی در کار بر آمدن است که معتقد است که می تواند از پشتیبانی گروههایی که به «خاموشان» معروف هستند بهره مند گردد. در اینمورد گفته میشود که توقف بخش اعظمی از فعالیت های اقتصادی و اجتماعی سبب نارضایتیهای از بلاتکلیفی موجود شده و بسا که همین گروه بعنوان پشتیبان دولت غیر نظامی بعدی وارد میدان شوند. در همین حال نشانه هایی از اینکه گروهی معتدل بر سر جلب پشتیبانی گروه خاموشان است به چشم می خورد.

تظاهرات...

از آغاز هفته و همزمان با گشایش مجدد دبیرستانها، موج دیگری از تظاهرات در تهران و شهرهای دیگر آغاز شد. در این تظاهرات علاوه بر دانشگاهیان و فرهنگیان (متشکل از معلمان و دانش آموزان) جامعه درمانی و مخصوصاً پزشکان نیز سهم اساسی داشتند. و سبب اصلی تظاهرات پزشکان و تظاهرات سایر گروهها که به پشتیبانی از آنها صورت گرفت حادثه غم انگیز بیمارستان شاهرضای مشهد بود. گزارشها می گویند که در بیشتر شهرها پزشکان مقدم به تظاهرات شدند. در این زمینه پزشکان مراغه با صدور يك اعلامیه که حادثه بیمارستان شاهرضای مشهد را بشدت تفسیح میکرد دست به راه پیمائی زدند و در عین حال اعلام کردند که بیماران خود را بمدت ۲ روز بطور مجانی معاینه و مداوا خواهند کرد. و این نمونه ای بود از تظاهرات جامعه درمانی که نمونه دیگر آن تظاهرات و راه پیمائی در کرمانشاه بود. در تهران نیز از روز شنبه دانش آموزان دست به تظاهرات زدند که منجر به تعطیل مجدد کلیه دبیرستانهای تهران، کرج و شهر ری شد. تظاهرات البته منحصر به دانش آموزان نبود و در بازار نیز گروههای مختلف دست به تظاهرات زدند.

اعتصابها...

اعتصابها و کم کاریها هنوز به پایان نرسیده گواينکه گفته میشود در صنایع نفت و گاز اندکی فروکش کرده است. با اینهمه در جنوب کشته شدن يك آمریکائی که در کنسرسیوم مقام بالائی داشته اوضاع را پیچیده تر کرده است. اعتصاب و یا در حقیقت کم کاری در برق نیز همچنان ادامه دارد که این کم کاری خاموشیهای نوبتی در شب و روز در تهران و شهرستانها را به همراه دارد. گفته شد که نباید انتظار داشت که موج اعتصابها در آینده قابل پیش بینی به پایان برسد.

صدیقی و کابینه ائتلاف ملی

● دکتر صدیقی بعد از ۲۸ مرداد مدت‌ها در زندان بوده است

پشت پرده همچنان صحبت از کابینه ائتلاف ملی است و نام دکتر صدیقی بعنوان نخست‌وزیر برده میشود. دکتر صدیقی که در کابینه دکتر مصدق وزیر کشور بود بعد از ۲۸ مرداد به زندان افتاد و پس از آزادی فعالیت خود را منحصر به تدریس در رشته فلسفه دانشکده ادبیات کرد تا اینکه بازنشسته شد. دکتر صدیقی همواره و همانند الهیار صالح در جناح قدیمی جبهه ملی که محافظه کارتر بودند قرار داشت. تا چندی پیش دکتر سنجابی را هم وابسته به همین جناح می‌دانستند اما حوادث اخیر صفاها را مشخص کرد و دکتر سنجابی نیز به جناح تندرو پیوست. در هر حال اینک که صحبت از روی کار آمدن دکتر صدیقی است، در پشت پرده صحبت از این میشود که روزه‌ای برای گشایش بن بست سیاسی کشور گشوده شود ضمن اینکه گفته شده است که با دکتر امینی، گروه‌های مخالف در مجلس شورایی ملی و مخصوصاً مراجع تقلید میانه‌روتر و همچنین رجال معمر و قدیمی تماسهایی برقرار شده اما هنوز معلوم نیست که این تماسها توانسته باشد که شکل قطعی کابینه ائتلاف ملی را روشن سازد.

تجدید نظر مجدد در قانون کار!

در چند سال اخیر، قانون کار، بارها مورد تجدیدنظر قرار گرفته و بارها، نمونه‌های اصلاح شده آن برای صاحبان صنایع و محافل کارگری و کارشناسان و متخصصان ارسال شده است تا نظرات خودشان را ابراز کنند اما هر بار، بدلیل تغییر وزیر کار و هیات کارگری مملکت، مجدداً تحت مطالعه و بررسی قرار گرفته است چرا که بین دیدگاههای قاسم معینی یا منوچهر آزمون یا کاظم ودیعی از زمین تا آسمان تفاوت بود تا آنکه در زمان دکتر ودیعی، قانون کار را از «هر لحاظ» «حک و اصلاح» کردند تا به مجلس شورایی ملی تقدیم کنند. اما درست در همان روزها کابینه تغییر کرد و سپهبد کاتوزیان به جانشینی کاظم ودیعی انتخاب شد.

در همان اولین روزهای وزارت اش، قانون جدید کار را با سلام و صلوات، «بعرض مقام وزارت رساندند تا به مجلس شورایی ملی تقدیم کنند» سپهبد کاتوزیان نیز کلیه سوابق را به محمدرولی قراچورلو قائم مقام خود سپرد تا «تقریب کار را بدهد» اما وقتی قراچورلو، قانون کار را مطالعه کرد، ناگهان یک خط قرمز روی همه آن کشید چرا، که معتقد است این قانون بهیچوجه نمیتواند گره گشای مسائل کارگری باشد. بهمین دلیل باردیگر، قانون کار به مطالعه و بررسی کشانده شده است.

ظاهراً تا کنون بیش از سی

ماده از قانون تنظیمی حذف و یا اصلاح شده است.

«هدایا» پس داده می‌شود

پشت پرده‌ایها خبر می‌دهند که بدنبال رسیدگی هیاتی از قضات دادگستری به اموال خاندان سلطنتی تمام املاک و زمین‌ها یا سهام کمپانی‌ها و شرکتهایی که در این بیست سال اخیر بنوعی «هدیه» شده است به صاحبان اصلی و اولیةشان باز پس داده میشود.

از جمله در هفته گذشته زمین‌ها و املاک یکی از صاحبان صنایع کشور را که در کار کشت و صنعت هم‌دستی دارد به او پس میدهند. این صاحب صنعت که در هفته‌های اخیر به مضیقه مالی دچار شده. از این ثروت باز رسیده کلی خوشحال میشود چرا که ظاهراً املاک مزبور در حدود هفتاد، هشتاد میلیون تومان ارزش دارد ناگفته نماند که بسیاری از این «هدایا» در جهت خاصی و برای بهره‌گیری‌های خاصی «هدیه» شده بود تا در سایه آن بتوانند «مزایای» زیادی را هم بدست آورند مثل بخشودگی-های گمرکی، مالیاتی یا گرفتن وام‌های سنگین با بهره‌های ارزان از بانک‌های مختلف...

جلد چهارم فراماسونری...

انگیخت و نسخه‌های چاپ شده آن نیز از سوی دستگاه سانسور جمع‌آوری شد و اینک صحبت از این است که علاوه بر تجدید چاپ آن ۳ جلد، کتاب چهارم نیز به زیر چاپ برود. بد نیست بدانید که مهمترین تحقیق اسماعیل رائین مربوط به تاریخچه ایجاد حزب توده در ایران می‌باشد که سالهاست آماده چاپ است اما انتشار آن در سالهای گذشته بدلیل وجود سانسور ممکن نشده است.

● پشت پرده صحبت از انتشار جلد چهارم کتاب فراماسونری قالیف اسماعیل رائین نویسنده و محقق معروف است. گفته شده است که در این کتاب اسامی جدیدی از مقامات که اخیراً به جرگه فراماسونری پیوسته‌اند بچشم می‌خورد. باید دانست که رائین چند سال قبل اقدام به انتشار ۳ جلد کتاب درباره فراماسونری در ایران کرد که جلد سوم آن که حاوی اسامی فراماسونری‌های ایرانی بود جنجال زیادی بر-

بازرسان انجمن شهرستان یکسال است که

بازرسی می‌کنند!

● در دومین دوره انتخابات هیئت‌رئیس انجمن شهرستان تهران بین مهندس زنگنه و علی ایمانی رقابت شدیدی در گرفته بود که کم‌کم کار این رقابت به دست‌بندی و رویارویی و جنجال و مرافعه کشید تا آنجا که علی ایمانی علیه مهندس زنگنه رئیس انجمن اقامه دعوی کرد در نتیجه وزارت کشور به مداخله پرداخت و یک گروه سه نفری را به ریاست «توانا» به انجمن شهرستان اعزام داشت تا به مسائل مالی، اعلام جرم‌ها و تخلفات رئیس انجمن رسیدگی نماید اما با اینکه بیش از یکسالونیم است که این هیئت در انجمن شهرستان مشغول کار شده و ظاهراً همه‌روزه اسناد و مدارک مالی انجمن را مطالعه و بررسی کرده‌اند، اما هنوز نتیجه کار خود را گزارش نداده‌اند و همین مساله، کلی حرف بوجود آورده است.

حتی در کابینه گذشته، حسین پیشرو نایب‌رئیس انجمن شهرستان از وزیر سابق کشور درخواست کرد که نتیجه اقدامات «گروه توانا» را برای روشن شدن اذهان عمومی مطالبه و منتشر سازند، اما تاکنون «توانا» از ارسال گزارش کار خود، استنکاف کرده است و جالب آنکه در بیان علت این تاخیر می‌گویند چون رئیس هیات به مرحله بازنشستگی رسیده است. مخصوصاً کار را «کش» می‌دهد تا از صدور حکم بازنشستگی او جلوگیری شود چون بموجب قانون استخدام کشوری، مادام که کارمندی در ماموریت یا مرخصی باشد، صدور حکم جابجایی و انتقال یا انتظار خدمت و بازنشستگی ممنوع میباشد.

بحران مالی در صنایع نساجی

کارخانجات نساجی بخش خصوصی یا دولتی، در این روزها سخت دچار بحران شده‌اند. چرا که از یک طرف باید به هر کارگری رقمی بیش از «پانصد تومان» بعنوان هزینه مسکن بپردازند و از سوی دیگر محصولات آنها نیز روی دستشان مانده و معامله نمیشود.

پشت پرده‌ایها می‌گویند که کاظم ودیعی در آخرین روزهای وزارتتش به «سازمان کارگران» میرود تا ظاهراً در آنجا برای خودش «محبوبیتی» بدست آورد. و در اجرای این منظور بدون هیچ مطالعه و بررسی و بدون هیچ مشورت و مشاوره‌ای با کارشناسان و متخصصان ناگهان اعلام میکند که «از این لحظه به کلیه صاحبان کارخانجات نساجی دستور داده خواهد شد که هر ماهه مبلغ پنجهزارریال بعنوان حق مسکن به کارگران خود پرداخت کنند» و حالا که موعد پرداختها رسیده است، کارفرمایان و صاحبان سردوراهی قرار گرفته‌اند چون نه میتوانند حقوق و دستمزد و این مزایای اضافی را «بخاطر کم‌پولی» پرداخت کنند و نه آنکه می‌توانند کارخانجات و صنایع را تعطیل کنند.

فراری داخل

* منصور یاسینی که به اتهام سوءاستفاده، از او سلب مصونیت شد همچنان فراری است اما «حواشی نویسنده» می نویسد که با همه تلاشی که یاسینی برای خروج از کشور کرده است هنوز موفق نشده است که مفری برای فرار به خارج از مرز پیدا کند. در همین حال ماجرای فرار علی رضائی و نحوه آن مورد بحث است و ظاهراً وی در جاسازی که در صندوق عقب يك اتومبیل استیشن شده بود. موفق به فرار به کویت - گردیده و از آنجا به اروپا رفته است.

دغدغه خاطر فراریان

جمع کثیری از متهمان به فساد که در خارج از کشور بسر می برند اینک با مشکل عدم تامین جانی روبرو شده اند. «حواشی نویسنده» می نویسد ایرانیان مخالف که از سالها قبل در خارج از کشور بمبارزه مشغول بوده اند اینک در صدد هستند که از فراریان تا آنجا که می توانند انتقام بگیرند و همین مسئله موجب تشویش این گروه از سارقان بیت المال را فراهم کرده و ظاهراً چند مورد هم از جمله حمله به یکی دوتن از این گروه دیده شده تا آنجا که فراریان ب فکر افتاده اند از سازمانهای مافیائی برای حراست از خود کمک بگیرند.

۸ سال گنجبری

در حالیکه مسئله پورسانت ۴۰۰ میلیون تومانی بلیت های بخت آزمائی که به جیب فرهاد هرمزی مدیر سازمان فاکوپارفته، همچنان مورد بحث است. یکی از خوانندگان «جوان» در نامه ای برای «حواشی نویسنده» گوشه ای از موارد مصرف این درآمد کلان را بازگو کرده است. وی از دو خانه مجلل فرهاد هرمزی اسم می برد که یکی از آنها در یکی از خیابانهای فرعی بین بولوار و تخت جمشید غربی قرار گرفته و تنها گنجبری آن مدت ۸ سال بطول انجامیده و بهای آنرا نیز بالای ۵۰ میلیون تومان تخمین میزند. خانه دیگر هرمزی در فرمانیه قرار دارد که کلیه وسایل و مبلمان آن بطور سفارشی از ایتالیا وارد شده و میلیونها تومان هزینه در برداشته است. در این نامه از زمینها و تاسیسات و ویلا و دیگر متعلقات هرمزی در آبعلی ذکری بمیان آمده و البته اینها علاوه بر مایملک وی در خارج از کشور است و البته این ثروت متعلق به کسی است که بدنبال تبلیغات و ماجرای که شد، کسی نبود الا يك تبلیغاتچی ورشکسته که تا خرخره مقروض بود.

سرقت

«حواشی نویسنده» با خبر شد که در ایام اخیر چند خانه در شمال شهر که بعضاً به مشاهیر تعلق داشته است مورد دستبرد عده یی قرار گرفته که نقاب بر چهره داشته اند. در جریان این حملات ساکنان خانه ها نیز مورد آزار قرار گرفته اند. و ظاهراً سارقان تنها به سرقت پول نقد و جواهرات اکتفا کرده اند «حواشی نویسنده» خبر می دهد خانه یکی از معاونان اسبق شهرداری تهران از جمله خانه هائی بوده است که در شمال شهر مورد دستبرد قرار گرفته است.

تابعیت

در حالیکه گفته میشود فراریان متهم تلاشی خود را برای

تابعیت کشورهای خارجی مجدداً شروع کرده اند و تاکنون دو نفر آنها، یعنی موسویان و شایگان نیز به ترتیب به تابعیت لوکزامبورگ و کانادا درآمده اند. این مسئله نیز مطرح است که قریباً علاوه بر لیستهای گوناگونی که اخیراً منتشر شده لیست کامل کسانی که در دوماهه اخیر بقصد اقامت نامحدود از کشور خارج شده اند منتشر شود و اما تا زمان انتشار آن لیست بعنوان نمونه این اسامی را که بدست «حواشی نویسنده» رسیده است بخاطر بسپارید: سپهبد ایادی، هوشنگ انصاری، شاهپور شهبازیان سمیعی (استاندار سابق خوزستان و کرمانشاه). شیخ بهائی، علی رضائی (پدر)، شهریار رضائی (پسر)، موسویان، شایگان که در این میان مسئله سفر هوشنگ انصاری به آمریکا و نحوه آن مورد بحث است.

حمله...

مسافران و زائرانی که به زیارت عتبات عالیات رفته و اخیراً بازگشته اند خبر از حمله به خانه حضرت آیت الله العظمی خویی می دهند که منجر به زخمی شدن پسر ایشان شده است. این مسافران چگونگی حادثه را چنین شرح داده اند که نیمه شب بیست و نهم آذرماه دوفتر با استفاده از تاریکی شب به منزل آقا سید جمال خویی که در نجف اشرف زندگی می کنند حمله می کنند. حمله کنندگان ظاهراً مسلح به اسلحه سرد بوده اند و پس از اینکه فرزند حضرت آیت الله العظمی خویی را مجروح می کنند متواری میشوند و فرزند آیت الله نیز بلافاصله به بیمارستان برده میشود. شایع است این حمله از سوی یکی از طرفداران يك مخالف حضرت آیت الله خویی صورت گرفته است.

تعقیب اولین وزیر زن

● «حواشی نویسنده» خبر می دهد که مقدمات تعقیب خانم فرخ روپارسای اولین وزیر زن در ایران و مبتکر طرح جدید نظام آموزشی تهیه شده و اسناد و مدارك لازم نیز فراهم آمده تا در اختیار مقامات قضائی قرار گیرد. «حواشی نویسنده» همچنین می نویسد که در مسئله تعقیب خانم فرخ روپارسای تنها نخواهد بود، بلکه چند تن از معاونان و مدیران کل وزارت آموزش و پرورش که در زمان وزارت نامبرده به کار اشتغال داشته اند در شمار متهمان هستند.

تفاهات معارفه ای

● در مراسم معارفه های که در وزارت کار و امور اجتماعی بخاطر معرفی محمدولی قراچورلو معاون جدید این وزارتخانه برپا شد اتفاق جالبی روی داد. به این شرح که هنگام معرفی دورتا دوراً قرا «مدیر کل» های قدونیم قد اشغال کرده بودند که در بین آنها دو مدیر کل زن «خانم پروین رئیسی و خانم فرخ» هم دیده میشدند. و سپهبد کاتوزیان وزیر کار بعد از انجام مراسم معارفه. بایکایک مدیران کل به گفتگو پرداخت و با آنها دست داد و احوالپرسی کرد. اما موقعی که «خانم های مدیر کل» دست خودشان را به سوی «وزیر» دراز کردند ناگهان وزیر. دست خود را عقب کشید و بدون آنکه حتی نیم نگاهی هم به آنها بیاندازد. از مقابل آنها رد شد ناگهان خانم ها ناراحت شدند و رنگ و رویشان قرمز شد. تا اینکه بعد از خاتمه مراسم. معاون جدید وزارت کار با آنها به مذاکره و دلجویی پرداخت و گفت که «تیمسار بخاطر اعتقاد فراوان به اصول مذهب، از رویارویی با خانم ها در این شکل و شمایل اکراه دارند»



بمب‌های اسرائیلی همچنان در جنوب لبنان پیدای می‌کند. و تروریست‌هایی که این‌جا و آن‌جا برمسند قدرت در اسرائیل تکیه زده‌اند، به بهانه‌های پوچ اردوگاه‌های فلسطینی‌های مقیم جنوب لبنان را به گلوله می‌بندند. گلوله باران جنوب لبنان، و بمباردمان کردن زنان و کودکان مقیم اردوگاه‌های فلسطینی زمانی انجام می‌شود که نیروهای صلح بین‌المللی به ظاهر برای حفظ آرامش لبنان دست‌اندر کارند و جز آن، «سایروس ونس» وزیر خارجهی آمریکا همچنان برای نتیجه بخشیدن به گفتگوهای ژنو می‌کوشد.

● لبنان: بازهم جنگ... بازهم زدوخورد...

بمباران اردوگاه فلسطینیان جنوب لبنان...

اسرائیل همچنان از وضعیت نه‌جنگ - نه صلح سودجویی میکند.

مخارج ارتشی که بتواند در منطقه، جهت مبارزه با اسرائیل رلی بعهده بگیرد، طفره می‌رفتند. بدین ترتیب اسرائیل از طرفی، ثروتمندان لبنانی از سوی دیگر و سرانجام حکومت‌های ارتجاعی منطقه همگی برآند که اردوگاه فلسطینیان جنوب لبنان برچیده شود. و سوال آخر این که آیا چنین خواهد شد یا نه....

چشم اسرائیل که در پهلوی بسیاری از سرمایه‌داران همسایه و دست‌راستی‌های افراطی مقیم لبنان می‌خشد؛ دست‌راستی‌ها و سرمایه‌دارانی که تا یکی دو سال پیش از این بابت کازینوی لبنان، بابت عشرتکده‌های آنجا و بابت پلاژهای اروپائی گونه‌ی لبنان بیشترین سود را بدست می‌آوردند و در عین حال از بعهده گرفتن

صحرای سینا را پیش می‌کشد و گفتگوی مسالهای نوارغزه و ساحل رود اردن را به بعد موکول می‌کند و دست آخر جنوب لبنان را دوباره به گلوله می‌بندد...

اردوگاه...

اردوگاه فلسطینیان جنوب لبنان خاری است که نه تنها در

بی نتیجه‌گی «کمپ دیوید»

«کمپ دیوید» با آن که مدت‌ها ذهن مردم جهان را به خود مشغول داشت در شرایطی به انتها رسید که آغاز شده بود. به سخنی دیگر تمامی مذاکرات طولانی کمپ دیوید بی آن که کوچکترین نتیجه‌ای دهد، بانجام رسید و این مساله ثابت داشت که ظاهر آن گفته‌ی «محمد حسنین هیکل» صحیح و معتبر است که «اسرائیل» اصلاً خواهان صلح نیست.

استدلال هیکل بدین تقریب است که اسرائیل از وضع موجود، یعنی از حالت نه جنگ و نه صلح - نهایت بهره را می‌برد بدین ترتیب که از سوئی افکار عمومی ملل جهان را دائم‌توجه مظلومیت خویش می‌سازد تا مسالهای تسلط طلبی و غاصبانه بودن کار خود را در زمینهای عربی به فراموشی دچار سازد.

و یهودیان امریکا...

سود دیگر اسرائیل از ادامه‌ی وضعیت نه جنگ و نه صلح کنونی آن است که از میلیونرهای یهودی مقیم امریکا بابت کمک‌خرج‌های دولت یهودی اسرائیل تا جائی که میتواند بهره‌می‌گیرد. طبعاً این بهره‌گیری تازمانی ممکن و شدنی است که اسرائیل بتواند در منطقه «مظلوم نمائی» کند... و این است که درست در شرایطی که جهانیان می‌پندارند با فرود چشمگیر مصر از خواسته‌های خود، و با بخطر افتادن حیثیت سیاسی انورالسادات خاورمیانه روی صلح را خواهد دید، اسرائیل مسالهای چاه نفت

هند «دسای» یا هند

«ایندیرا»

گانندی

دوباره

می‌آید...

● گانندی: در متن

پارلمان هند رای به بازداشت «ایندیرا گانندی» داد و این به درخواست «موراجی دسای» نخست‌وزیر هند صورت گرفت و ناظران این رای را يك پیروزی پارلمانی برای نخست‌وزیر هفتاد و چهار ساله هند دانستند اما ناظران دیگری بودند که رای پارلمان هند را يك پیروزی ملی برای خانم گانندی توصیف کردند. موج تظاهرات و اعتصابات و شعارهایی که اینک بنفع دختر نپرو، هد را دربر گرفته در حقیقت مفهومی جز این ندارد که خانم گانندی دوباره و بصورت کامل در متن سیاست هند قرار گرفته است. توده‌های هندی که بدنبال برقراری وضع فوق‌العاده و اقدامات خشن دولت خانم گانندی در انتخابات روی از وی و دولت وی برگرفته و به حزب «جاناتا» به رهبری موراجی دسای رای دادند و حتی این رویگردانی تا آن حد بود که در انتخابات حتی خود خانم گانندی هم در حوزه انتخابیه‌اش شکست خورد، همه را متوجه این امر کرد که عمر سیاسی دختر نپرو به پایان آمده است. اما سکوت و انزوای خانم گانندی دیری نپائید و او مجدداً فعالیت خود را آغاز کرد و در اولین قدم حزب کنگره جدید را ایجاد کرد و طرفداران خود را آرامش مجدد داد و در نخستین گامها با پیروزی در چند انتخابات میان‌دوره‌ای یکبار دیگر حضور خود را در صحنه مشخص کرد و سرانجام در یکی از همین انتخابات میان‌دوره‌ای خود به عضویت پارلمان درآمد و ظاهراً این توفیق‌ها موراجی دسای نخست‌وزیر هند را وادار کرد تا ضربه‌ای بر رقیب خود وارد سازد و پیشنهاد اخراج و زندانی شدن خانم گانندی بر همین اساس مطرح و بتصویب رسید اما بازتاب این اقدام بصورت غلیان احساسات میلیونها هندی بنفع خانم گانندی ظهور کرده است و این موجی است که یقیناً موراجی دسای را با خود خواهد برد و دیر نخواهد بود که در انتخابات بعدی خانم گانندی را مجدداً برصندلی از دست‌داده‌اش نشانند.



مرور...

حسین سرفراز

خیانت: سیاست «شخصیت زدائی»...

- اگر جامعه روحانیت نبود که پناهگاه و ملجاء مردم ستم دیده باشد معلوم نبود که سر نوشت «ملك و ملت» بکجا می کشید و ظلم و فساد تا کی ادامه می یافت...
- این فروغی بود که در هجوم شهر یور ۲۰ حتی سنگ به پیشانی اش زدند اما چنانکه رسم ابر مردان است مایوس نشد و به نجات کشور همت بست
- آنها که سیاست سر زمین سوخته را در بخشهای، اقتصادی، کشاورزی، اداری و آموزشی، اجرا کردند در زمینه پرورش چهره های سیاسی نیز همین سیاست را بکار بردند
- چرا نگذاشتند ملت در دامان خود رجال معتقد و مومنی را تربیت کند که ذخیره روز مبادا برای نجات کشور باشند؟

اما اگر آنروز و در آن موج آشفته حالیه و ویرانگریها و هجومها ملت فرزندی از خود را بعنوان میراث و برای روزهای حادثه در ذخیره داشت تا به خدمتش فرا بخواند و یا در سالهایی پیش از شهر یور ۲۰ و فی المثل در سالهای تیره و تاریک و اندوهبار پس از جنگ بین الملل اول مستوفی الممالکها و موتمن الملكها و مشیرالدوله ها بودند که، شجاعت و متانت و وزن و وقار خود را بر سر نجات کشور بگذارند، برآستی امروز در متن سیاست مملکت چه کسی را سراغ دارید که بمیدان مبارزه بیاید و قبول مسئولیت کند و آیا اجرای سیاست سر زمین سوخته، که بخش کشاورزی و آموزشی و بالاخره اقتصادی ما را در بر گرفت، دامنه اش را تا بخش «رجال-پروری» گسترش نداده است و برآستی اگر جامعه روحانیت وجود نمی داشت که بعنوان ملجاء و پناهگاه مردم ستم دیده به مبارزه برخیزد، آیا رجل و رجالی سیاسی باقی گذاشتند و یا گذاشتند که بوجود بیاید که امروز ترجمان خواست و هدف مردم باشد. مسلم است که جامعه روحانیت با درك موقعیت تاریخی کشور سهم بزرگ خود را در حصول به هدفهای این مبارزه که شاهد آن هستیم ایفا خواهد کرد و ایفا کرده است، اما مگر نه اینست که

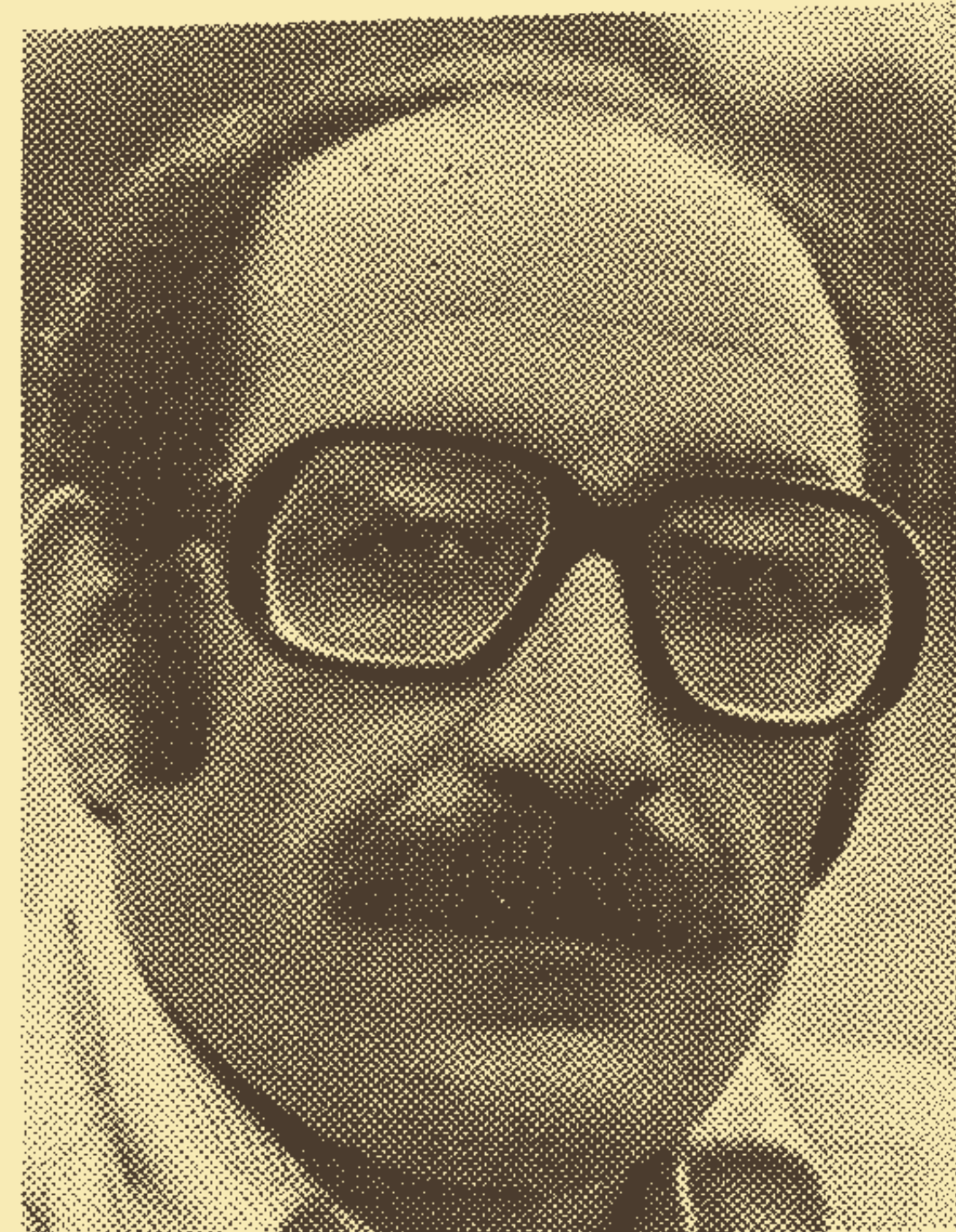
شهر یور ۲۰ که هجوم شروع شد فروغی از بستر بیماری برخاست و نخست وزیر شد. روزهای تیره و تاریکی بود. قصد اشغال در میان بود و دندان تیز طمع استعمارگران که داشت در پناه سر نیزه سربازانشان که وطن ما را در اشغال داشتند برق میزد. در آن روزهای تعیین کننده برآستی کسی نمی دانست که فردا چه خواهد شد و آیا کشوری بنام ایران، با همان تمامیت جغرافیائی اش پر نقشه باقی خواهد ماند یا خیر؟ و در این موقع حساس بود که گفتیم فروغی را از بستر بیماری به مسند نخست وزیری فرا خواندند. و این قبول مسئولیت در حقیقت خواسته ملتی بود که در يك شرایط حساس فرزندی از فرزندان خود را به خدمت فرا میخواند و فروغی آمد و در آن اوج هیاهو و جنجالها و تهمت ها و آشفته گی ها، کمر همت و خدمت بست تا که موج حادثه را از سر بگذراند و آنها که وارد به ماجرا هستند می-دانند که پیرمرد در شرایطی که حتی در مجلس پاره سنگ بر پیشانی اش زدند و خون او را جاری کردند. مایوس نشد و همه ی حیثیت و اعتبار نام خود را بر سر نجات ایران گذاشت و مملکت را نجات داد که آن خود حدیث مفصلی دارد که از حوصله این مقال خارج است،

روحانیت پیوسته میرا از قبول سمت های دولتی و دولتمردی است و مگر نه اینست که چرخ-های اداره مملکت باید در دست رجالی باشد که در گیر و دار حوادث تجربه اندوخته اند و دل و ایمانشان در گرو سرافرازی ملی باشد و آیا برآستی در طول این دو دهه گذاشتند که کسی چهره کند و آیا گذاشتند که ذخیره ای از دولتمردان معتقد بوجود بیاید و آیا گذاشتند که رابطه ای سالم و مبتنی بر اعتقاد و ایمان بین مردم و شخصیت ها بوجود بیاید و آیا غیر از اینست که ماموران ویرانگری ایران، بهیچ چیز رحم نکردند، حتی به فردای کشور که احتیاج داشت و امروز می بینیم که احتیاج دارد که معماری از عزلتگاه خود بیرون بیاید و برای سامان بخشیدن به شیرازه درهم پاشیده دامن همت بکمر بزند. مسلم است که جنبشی که امروز شاهد آن هستیم از متن خود فرزندان برومند بشماری را تربیت خواهد کرد که با خصلت دوران دگرگونی و تحول آشنا هستند و مسلم است که ملت بزرگی مثل ملت ما که یکی از افتخاراتش پروراندن چهره های پر فروغ است عقیم نمانده و نمی ماند، همچنانکه امروز رهبران شایسته ای هستند که مبارزه ملی را رهبری می کنند، و مسلم است که گسستن بندها، همچنانکه به سیاست غارت ملی پایان می دهد، به سیاست «رجال زدائی» نیز پایان خواهد داد، اما برآستی آیا شما احساس نمی کنید که در متن دنیای سیاسی ما، جای سیاست مردان ابر و شجاع و آگاه خالی باشد و آیا احساس نمی کنید که شجاعتها از دل و جان کسانی که بعنوان رجالشان می شناسیم رخت بر بسته است و آیا احساس نمی کنید که جای مصدق ها، و فروغی ها و موتمن الملكها و مدرس ها و... خالی است و آیا اگر خیانت اجرای سیاست سر زمین سوخته را در همه ی بخشهای زندگی سیاسی و اجتماعی ما اجرا نمی کردند کار به اینجاها می کشید که کنام از شیران و پلنگان خالی بماند و آنچه باقی میماند دلقکان و روبه بان و روبه صفتان باشند؟!

نگاه «چهار»...

خاکستر هست، خاکستر همیشه بوده است اما خاکستر همیشه بر وزش نسیمی بر باد میرود و آتش، با همه‌ی گرمی و حرارت زندگی بخش از بستر خاکسترها سر برمی آورد و... و اینک نگاه کنیم که گرمای آتش ایمان مردمی، خطه ما را، سرزمین ما را و جامعه ما را داغ و داغ و داغ کرده است و آتش میماند و آتش مانده است و برای همین است که مانده ایم و میمانیم و حقیقت و عدالت و مردمی و آزادی را پاسدار می‌شویم...

«سین»



اردشیر لارودی

از چه

می ترسند؟

ماهیت آدمها و سازمان-های ویژه آن آدمها خیلی زود و بسیار آسان شناخته می‌شود و شناخته شده است. که از قبل، یعنی ششصد، هفتصد سال پیش گفته‌اند:

تا مرد سخن نگفته باشد - عیب و هنرش نهفته باشد» که باید آنرا کامل تر کرد و گفت، تا مرد یا مردمی، حرفی نزده و حرکتی نکرده باشند، ماهیت آنها روشن نمی‌شود. اما بمجرد اینکه حرکتی از آنها سر زد و کلامی بزبان آمد، آنگاه هم عیب، هم هنر و در نهایت «ماهیت» آنها روشن و مشخص می‌شود. از این رو حرف زدن درباره خصلت آقایان «اکونومیستها» نه حرف تازه‌ای است و نه افشاگری ماهیت آنها می‌تواند باشد. اما بهر حال درباره «درافشانی» حضرات حرفی داریم.

چندی پیش یعنی بعد از وقایع ۱۷ شهریور و بمناسبت اعتصابات همگانی مردم، «اکونومیستها» حرف دل تمام «اکونومیستها» را تحت عنوان «مرحمت فرموده مارامس» کنید بزبان آورد. با سودجستن از یک حرکت ناشی از هیجان. با سود جستن از یک حرکت آنها، از اعتصاب برخی از درمانگاهها که در واقع اعتصاب هم نبود یک نوع کم کاری بود، در واقع سوءاستفاده کردند تا بگویند: «مرحمت فرموده ما را- مس کنید» یعنی حضرات با این شعار می‌خواستند نام حرکت مردم را نفی کنند.

حالا از آن روزها چندی گذشته است. حضرات کم کم میروند تا دریابند که «مس خواهند شد». حضرات کم کم می-روند تا دریابند که جوشش مردم و جنبش مردم چیزی نیست که آنها بتوانند با این حرفها به مقابله اش برخیزند.

حالا شاهدیم که «اکونومیستها» در برابر حادثه مشهد ساکت مانده‌اند و سکوت هم علامت رضاست!! از همان حادثه یاد می-کنیم که حتی دولتیان نیز آنرا تقبیح کردند، و بگونه بی عذر-خواهی کردند. از حادثه حمله به بیمارستان و بیماران و پزشکان و بهیاران یاد می‌کنیم که «اکونومیستها» از همصدائی و همگامی آنها با «مردم» برای مردم بهانه خوبی تراشیدند، تا نشان دهنده هنرها و معایب خود باشند. حالا همین حضرات با سکوتشان که علامت رضاست و معنای تأیید را می‌دهد، از حادثه مشهد بی تفاوت می‌گذرند. اینها هم اینان با حرف زدن و سکوتشان همان کاری را می‌کنند که با حرف زدنتان، «ماهیت» خود را نشان میدهند. و اینکه اینان در جستجوی چه چیزی هستند و به چه قیمتی. و از چه می‌ترسند و با چه وحشتی هم. از تبدیل شدن به «مس»!!

آزادی

پرنده‌های کوچک، صدای رهایی را می‌شنوند و هیجان‌انگیز صداها - آزادی - فضا را پر کرده است آزادی را تکرار کنیم و جاودانه واژه‌ی هستی را: آزادی، رهایی...

«شبگیر»

کدام قانون؟

امید

این روزها سخن از قانون بسیار است. حال چه اساسی باشد چه غیر اساسی (!؟) ... و بسیاری یقه می‌درانند که مثلاً آدمهایی مثل هویدا، نیک‌پی، فرخ‌رو پارسای، آنان و دیگران را بایستی به دست قانون سپرد تا به جزای اعمالشان برسند. بجزای خیانتهایی که در لباس وزارت، صدارت، سناتور و جز آن بمملکت کرده‌اند... اما هر بار که من این سخنان را از دهان کسی می‌شنوم یا از قلم کسی می‌خوانم خنده‌ام می‌گیرد... و از خودم می‌پرسم: کدام قانون؟! شاید شما علت خنده‌ی مرا ندانید از این رو برایتان توضیح می‌دهم که در مملکتی که «مسموم کردن ماهی حوض» اشخاص برابر قانون قابل جزاست، در مملکتی که حجم قانون جزایش بقول «ابن ابی‌اصیبه» بار اشتري است، در مملکتی که حتی مجرد «نیت» مجرمانه را میتوان مجازات کرد، برای نخست‌وزیر و وزیر که مملکت را به غارت داده باشند، که مال بیت‌المال را از کیسه خود باز نشناخته باشند، که پست‌ها و مقامات زیر دست را به حراج و مزایده گذارده باشند، جزائی نیست... به عبارت دیگر، دزدان و چپاولگرانی که چون هویدا، نیک‌پی، فرخ‌رو پارسای مدتها به جان مردم افتاده بودند، حتی از گذشتن قانونی که بتوان باستاند آن دزدیها و چپاولگریهایشان را مورد تعقیب قرار داد مانع می‌شدند و حتی از اجرای مقرراتی هم که در گذشته تصویب شده بود مانند قانون «شورای دولتی» جلوگیری می‌کردند... حال شما هم با من هم عقیده شدید که کدام قانون؟

عوامل توده‌ای

رئوف

در اولین روزهایی که ارتشبد از هاری در مقام نخست‌وزیری مستقر شد، اعلام کرد که: بمیان مردم رفته است، در صف خریداران بنزین و نیز در فروشگاههای مختلف با مردم گفتگو کرده است.

سپس چندبار ایشان گفتند که مردم را عوامل توده‌ای که در مکانهای حساسی «مثل اندیکاتور نویسی، ممیزی مالیاتی و مدیریت تریاها» موضع گرفته‌اند، ناراضی کرده و اوضاع فعلی را موجب شده‌اند.

نمی‌دانیم که جناب نخست‌وزیر در برخی از خیابانهای شهر-تهران هم گردشی کرده است یا خیر. چرا که اگر باین گردش سنتی تمام نخست‌وزیران قبلی دست زده بودند، چندعامل دیگر از عوامل توده‌ایها را هم شناسائی می‌کردند.

البته ماجرات نداریم که بگوئیم رفتگران شهرداری هم از همان عوامل هستند، اما دستکم با جرات می‌گوئیم برخی از جویبهای که مثلاً جوی آب باید باشند، با تغییر ماهیتی که داده‌اند یا در آنها داده‌اند، از عوامل توده‌ایها هستند، چرا که بودی گند لجن این جویها مردم را ناراضی می‌کنند.

یا مثلاً آبهای هرز و یا فاضلابهایی که در برخی از خانه‌های جنوب تهران بسطح منازل می‌آیند هم از جمله این عواملند، چرا که مردم را ناراضی میکنند. یا حتی آبهای باران هم از عوامل توده‌ایها هستند. چرا که با یک یورش ناگهانی تمام خیابان-های جنوب و گاهی مرکز شهر را - شهرها را هم پر می‌کنند و آمدو شد را اگر نه غیر ممکن بلکه مشکل می‌سازند. بگذریم که همین باعث «ایجاد کار» هم می‌شود. یعنی در این شرایط که عوامل توده‌ای بشکل باران سطح خیابانها را پر کرده دریاچه مانندی ایجاد می‌کنند. گروهی که از عوامل توده‌ای نیستند و از مردم غیور و شریف بشمار می‌روند. با حمل و نقل مردم از این سوی خیابان یا میدان به آن سو، کار قایقها را انجام میدهند. که البته این اگر چه برای گروهی موجب «نانی» می‌شود. ولی بهر حال ناراضیاتی را رواج می‌دهد که این کار توده‌ایهاست. حرف آخر اینکه آقای نخست‌وزیر برای شناسائی کردن عوامل مخرب باید نیم نگاهی هم به عوامل یاد شده داشته باشد. شهرداری و شهردارها را که نمی‌توان به هیچ ترتیبی در ردیف توده‌ایها آورد.



● يك نامه و چندتا اگر...

اگر مجلس...

آنها که دشمن این ملت و این مملکت بودند. آنها که میخواستند کشور ما را غارت کنند و خون جماعت را بمکنند از روز اول این را فهمیده بودند که اگر در نظام مشروطه مجلسی باشد که اعضای آن واقعا و حقیقتاً نماینده مردم باشند، بهیچ وجه اجازه خیانت و جور و ظلم و پایمال کردن حقوق عمومی به کسی داده نمی شود و برای همین بود که قبل از اینکه نوکران خود را بر مسندهای دولتی بنشانند، مجلس را خفه کردند و راهش هم البته تحمیل عده ای از افراد بانند خودشان بمردم بود که اسم نمایندگی را يدك می کشیدند و حالا شما آمده اید و از مردم می پرسید که درباره مجلس فعلی نظر بدهند. بگمان من همه ی گناهها را نباید متوجه مجلس فعلی کرد بلکه اگر از چند دوره معدود در تاریخ پارلمانی بگذریم (مثلا دوره اول)، نمایندگان تمام ادوار گناهکارند زیرا:

— اگر مجلسها متکی به اراده ملی بودند. اگر مجلسها منعکس کننده اراده ملی بودند، اگر مجلسها با رأی مردم انتخاب می شدند، اگر مجلسها شأن خود را در نظام مشروطه می شناختند و اگر مجلسها توجه میکردند که قانون اساسی اختیار لازم را برای اعمال خواسته عمومی به آنها داده است و اگر مجلسها توجه میکردند که دولتها باید خالق مجلسها باشند نه مجلسها خالق دولتها و اگر مجلسها حق و حقوق خود و قدر و منزلت خود را می شناختند و «مطیع الدوله» نمی شدند هرآینه امروز اوضاع و احوال باین صورت نبود که مردم ناگزیر باشند برای اینکه حرفشان را بزنند خون جوانانشان را بر زمین بریزند، و چنین عصیان زده و خشمگین قیام کنند.

— آری اگر مجلسها ملی بودند، مملکت باین روز نمی افتاد.

محمود - اعتبار

دو نماینده از اقلیت:

تعطیلات زمستانی مجلس به مصلحت مملکت نیست

- اکثریت مجلس، طومار زشتی از زندگی سیاسی خود باقی گذاشته است
- گروه اقلیت همیشه مدافع مصالح مردم بوده است

شده. از جمله مسائلی است که نه فقط می تواند تخلفات مسئولان سابق کشاورزی مملکت را بیان کند که میتواند برای تامین سیاست کشاورزی در آینده هم راهگشا و رهنمون باشد.

دکتر ستاری اضافه می کند: گروهی از نمایندگان اقلیت ضمن صدور يك بیانیه ده ماده ای هر گونه مذاکره و مصالحه با دولت را تحریم کردند چرا که دولت هنوز نتوانسته است به هیچیک از برنامه های خود عمل کند دولت در برنامه کار خود اعلام کرده بود که ایجاد امنیت و تامین سوخت انرژی را از وظایف حتمی خود میداند در صورتی که صفوف طولانی مردم در مقابل فروشگاههای نفت یا حوادث بیشماری که هر روز در گوشه و کنار این مملکت رخ میدهد. ناتوانی دولت را در انجام برنامه هایش به اثبات رسانده است. از سوی دیگر هنوز دولت نتوانسته با آیات عظام مذاکره و به توافق برسد یا اگر هم مذاکره ای انجام داده هنوز مجلس و مردم از آن بیخبر هستند. بنابراین دولت عملا ناتوانی خود را در اجرای برنامه هایش به ثبوت رسانده است.

دکتر ستاری درباره آغاز تعطیلات زمستانی میگوید: که گروهی از نمایندگان مجلس به این تعطیلات بسختی اعتراض کردند اما ظاهرا گوش شنوایی نبود یا آنکه اکثریت بعلی این تعطیل را جایز شمردند چرا که این اکثریت همان اکثریت هویدایی است.

راه حل سیاسی

دکتر ستاری میگوید بنظر من مسائل موجود ایران به يك «راه حل سیاسی» نیاز دارد اما این راه حل را باید يك دولت ملی که منبعث از مردم باشد، ارائه کند تا بتواند به موفقیت

مجلس شورایی تعطیلات زمستانی خود را آغاز میکند. گویا در این مملکت و در شرایط فعلی، هیچ کاری وجود ندارد، هیچ حادثه ای رخ نمیدهد و هیچ مسئله ای برای طرح و گفتگو نیست که نمایندگان صد درصد مردمی مجلس شورایی به «استراحت زمستانی» پرداخته اند و مشروطیت ایران را که می گویند «تعطیل بردار» نیست. عملا یا دستکم برای مدت کوتاهی «تعطیل» کرده اند.

عجب اینکه به هنگام آغاز تعطیلات تابستانی گروه زیادی از نمایندگان مجلس به شدت به مخالفت و جار و جنجال پرداختند و «تعطیلات تابستانی» را به زیان مملکت قلمداد کردند. اما ظاهرا به هنگام اعلام تعطیلات زمستانی، جز چند نفر بقیه به «سکوت» رضا داده اند، و در حالیکه مسائل بیشماری از جمله «سه استیضاح» نمایندگان مجلس در دستور کار قرار دارد و حتی دولت با زیرکی، آمادگی اش را برای پاسخ دادن به استیضاح اعلام کرد، اما چرا رئیس مجلس، جواب استیضاح را به بعد از تعطیلات زمستانی موکول نمود. مساله ای است که لابد استیضاح کنندگان به هنگام استیضاح مورد بحث قرار خواهند داد البته به شرط آنکه این دولت و این مجلس یا دستکم این دولت وجود داشته باشد.

دکتر ستاری عضو فراکسیون راه ملت در این باره میگوید: برای آنکه کارهای زیادی در دستور کار مجلس قرار دارد اصولا طرح های زیادی هم از طرف نمایندگان و فراکسیون های مختلف مجلس تقدیم شده که هر يك از آنها میتواند مورد شور و بررسی قرار گیرد، مثلا طرح انحلال سازمان های تعاونی کشور یا طرح برگشت زمین های زیر سد به صاحبان اصلی آنها که از طرف فراکسیون راه ملت تقدیم

مجلس بی رسالت مجلس بی مسئولیت

● اینان که امروز فریاد سر می دهند

همان هایی هستند که دیروز ساکت

بودند و در مدح پوپ و عصا سخن

می گفتند...

محمد سازنگ

... و گفتگوی مردم را آغازی به استواری بنیادهای نهادهای جامعه می بینیم، مردمی که سالمهای بسیار در گیرودار عظمت تو خالی فرمایش میشود ندیده گرفت و خورده فرمایش را که چه عرض کنم و چون خورده دارد می خورد جامعه را و انسانهای معطوف به این جامعه را... عظمت کلام در این نیست که مهم باشد و یا کمی انعطاف نشان دادن... عظمت کلام در آن وادی و آن دشتستان است که اصول برقرار باشد که در اصول انعطاف خطاست و مجلس نیز از اصول است که مبنای هر مسئله ای است و ایضا مثبت و یا منفی... و مجلس، مجلسی که مردم، بالاتفاق و بالاتجماع تمام امیدواریشان است و تمام نقطه عطف خواسته هایشان که این اهم اعم از عوام است و متفکر و روشنفکر. اصول مجلسی شده است که هر چه پولدار ارثیه برده از اجداد ظاهرین می تواند در آن شرکت کند و طبقه زیرین جامعه حتی نمی تواند از مقابله رد شود چون با پر خاشی و ایست و کتک پذیرایی می کنند... و در زندگی انسانها تجربه شده است که یک سیر نمی تواند حتی تصویر یک گرسنه را طراحی کند و یک گرسنه می تواند مجسمه یک سیر را بسازد و این چند نفر سیر این جامعه چه میداند که چه گرسنگانی حتی کنار در ورودی و زیر طاقی مسجد سپهسالار که همسایه مجلس است نمی تواند شب را بیتوته کنند، اینها اگر رسالتی داشتند و ایضا اصالتی زمان خفقان هم می توانستند حرفهایشان را بزنند. گیریم که حرفهایشان را هم زدند و دولت ها یا رئیس مجلس توجه نکرد، میتوانستند چونان حسین بن منصور حلاج فریاد انا الحق بردارند و به راههای مختلف مردم را آگاه سازند و تایید کنندگان فروش رفته را به جامعه بشناسانند تا این مردم صدیق و زودباور و ساده مملکت فریب این شیادان بنام را نخورند. و بعد از چندین سال تازه از رادیو و تلویزیون آنها به مقتضای سیاست روز جامعه بلند شوند و فریاد بکشند. کجا بودند

برسد. از سوی دیگر هم اکنون شعارهایی مبنی بر انحلال مجلس بگوش میرسد در حالیکه من معتقدم اگر مجلس شورایملی، همین زوال چند ماه اخیر خود را ادامه دهد. اگر این گروه اقلیت همچنان زبان مردم باشند که خواهند بود. وجود مجلس بهتر از انحلال آن خواهد بود چرا که امکان دارد در غیاب مجلس مسائل و حوادثی پدید آید که ملت نتواند درباره آنها به گفتگو و تجزیه و تحلیل بپردازد.

دکتر مشیر چه می گوید؟

دکتر مرتضی مشیر نماینده مجلس شورای ملی درباره «تعطیلات» مجلس می گوید آئین نامه داخلی مجلس شورای ملی صراحت دارد که «تعطیلات تابستانی» مجلس باید با رای نمایندگان صورت گیرد اما درباره تعطیلات زمستانی «سکوت» کرده و همین مساله موجب شده که رئیس مجلس مساله اعلام «تعطیل یا عدم تعطیل» را جزء اختیارات و وظایف خودش بداند و به همین دلیل هم در جلسه گذشته مجلس، رئیس بدون آنکه نظر نمایندگان را جلب کند، تعطیلات زمستانی را اعلام کرد در صورتیکه «رئیس» هم یک نماینده ای است در ردیف سایر نمایندگان و با همان حق رای و همان وظایف و اختیارات جز آنچه که آئین نامه داخلی مجلس به او «تفویض» کرده است.

بنابراین، اعلام تعطیلات زمستانی بدون رای گیری و جلب نظر نمایندگان، شاید کار اصولی نبوده و شاید هم رئیس مجلس بد لایلی، این تعطیل را ضروری دانسته است، چرا که اگر مجلس به کار خود ادامه میداد دولت ناچار بود که به استیضاح نمایندگان و به سئوالات و تذکرات بیشمار نمایندگان پاسخ گوید ولی تعطیلات زمستانی سبب شد که فعلا دولت مدتی از جانب مجلس خیالش «راحت» باشد.

دکتر مرتضی مشیر درباره انحلال مجلس معتقد است که اگر یک دولت ملی و متکی به مردم روی کار بیاید و بشرط آنکه طبق قانون در مدت سه ماه بعد از انحلال انتخابات پارلمان را در شرایط کاملا آزاد و مردمی انجام دهد با انحلال مجلس، نه فقط من، گروهی از نمایندگان مجلس هم، با آن موافق هستند ولی اگر قرار باشد، یک دولت نیم بند. مجلس را منحل کند بهیچوجه مورد پسند و مصلحت مردم نخواهد بود چرا که امکان دارد. انتخاباتی را که این دولت انجام میدهد، حاصل آن فوق العاده بدتر از مجلس فعلی باشد.

دکتر مرتضی مشیر ادامه میدهد که: اکثریت فعلی مجلس، متاسفانه نتوانسته است رسالت تاریخی و وظایف ملی و مردمی اش را انجام دهد. و علاوه بر آن یک طومار زشتی از زندگی سیاسی خود به یادگار گذاشته که چهره کنونی مجلس را متاسفانه لکه دار ساخته است اما با همه اینها، در همین مجلس. نمایندگان هستند که باز هم در شرایط آزاد و دموکراسی، کاملا از طرف مردم پشتیبانی و حمایت خواهند شد و با رای آنها، مجددا به پارلمان راه پیدا خواهند کرد اما فراموش نکنیم که اکثریت این مجلس. همان هایی هستند که مداح دولتها بودند ولی امروز از کارهای آنها انتقاد میکنند اما درباره مسائل حاد امروز مملکت. باز هم زیر کانه سکوت مینمایند یا آنکه برای خالی نبودن عریضه. از دولت میخواهند که «مسببین حوادث را تعقیب کند»

آن زمانی که همگی خود را از حزب فراگیر می دانستند و به رای گرفتن نشستند و چونان روضه خوان سرقبر آقا فریاد انا... و انا لیه راجعون می کشیدند. اینها همگی محکومند، اینها همان کسانی هستند که مملکت را به اینجا کشانیدند و حال که همه صدای الله اکبرشان گوشي فلك را کر میکند، اینها هم بپا خواسته اند تا خود را ثابت کنند. اگر روزنامه های دوره های انتخابات را ورق بزنیم، خواهیم دید که چه التماس و التجایی میکردند و متشبث به هر دسته ای و عصایی و کلایی میشدند... اینها اگر مورد اعتماد مردم بودند که احتیاجی به شیون کردن نداشتند و مردم خود رای میدادند و این همه استغاثه و سفره حضرت عباس (ع) نذر کردن نمی خواست و ایضا مشرف شدن و پابوسی حضرت رضا و قفل زدن به پنجره فولاد و نقره... و کلا و سناتورهای فعلی به غیر از چند تن شان اگر واقعا رسالت يك مملکت و سی و اندی میلیون نفوس آنها را به عهده داشتند و این مهم را به دوش میکشیدند، می توانستند چونان حربن یزید ریاحی، عمار یاسر، مقداد، ابوذر، میثم طمار و حجر بن ادی بلند شوند و قیام کنند، نه مانند طلحه و زبیر که آش هر کس چرب تر بود زانو بزنند، اینها هم اکنون هم دروغ می گویند. اینها هم باید به پای میز محاکمه کشیده شوند و اینها هم باید مجازات شوند تا دیگر هیچ کسی برای عوام فریبی و ترس صاحب خانه دو رکعت نماز صبح نگذارد. این چه شخصیتی است که تصور میکند این چهار روزه دنیا را عبث و دورنگت میگذرانند و وای به روزی که حسابها در آید و در صد سال دوم جواب خداوند ازل را چه میگویند. اینها همه شان خطا کارند. حالا که همه یکپارچه صدا میزنند و خدا را تمنا دارند، اینها هم عابد و مسلمان و زاهد شدند و گریه راه انداخته اند... این اشخاص باید بدانند که این ملک و ملت دیگر فریب ریاکاریها و ظاهر سازیها رانخواهد خورد، و می توانستند در همان روزهای تاریک استعفا بدهند حتی اگر هم کسی نمی فهمید، لاقول قضیه اینکه در نزد وجدان خود سرفراز بودند و مردم نیز با احترامشان بپا بر میخواستند...

اینجا به یاد شعر مرحوم صغیر اصفهانی میافتم که:
يا للعجب که در طلب يك دو گز کفن
باشد همیشه بین بشر گیرودارها
غافل مشو صغیر ز درها که سفته اند
از بهر هوشیاری ما هوشیارها
و در جای دیگر این عارف بزرگت چه سرمشقی میدهد که:
زان بیشتر که خاک وجودت سبو کنند
بگذار تر ز جام تو یاران گلو کنند
مال تو خصم تست که میراث خوارگان
در هر نفس هلاک ترا آرزو کنند
بس قرنهای دوره حاتم گذشت و باز
خلق آفرین به همت والای او کنند
آن کن که از برای زیارت ز بعد مرگ
خلق جهان مزار تو را جستجو کنند.
امید است چنین باد...



دانشجو: حرف استاد را تکرار می کند

تحصن یکصد تن استاد، در دبیرخانه‌ی دانشگاه

● پس از اعلام تحصن، دبیرخانه‌ی دانشگاه محاصره شد.

استادان متحصن:

درهای دانشگاه را باز کنید

محاصره‌ی نظامی دانشگاه باید شکسته شود. درهای دانشگاه باید بروی دانشجویان و استادان و کارکنان دانشگاه گشوده شود... این از، اهم خواست‌های بیش از یک صد تن از استادان عالیمقام و اعضای کادر علمی دانشگاه تهران و دانشکده‌های وابسته به آن است که از ساعت نه صبح روز بیست و نهم آذرماه در دبیرخانه‌ی دانشگاه تهران تحصن اختیار کرده‌اند. تحصنی که پس از اعلامش، ساختمان دبیرخانه‌ی دانشگاه تهران نیز که بفاصله‌ی عرض یک خیابان در کنار صحن دانشگاه تهران قرار دارد، به محاصره‌ی نظامیان کامیون‌ها و نفر بره‌های مسلح، مسلسل باز درآمد. و اینک که این مطلب نوشته می‌شود، (ساعت نه و نیم دوشنبه چهارم دیماه) تحصن ادامه دارد و محاصره نیز بجای خود باقی است؛ محاصره‌ای که حتی از رساندن غذا به پیرمردان عالی مقامی که بحرمت مساحت مقدس علم و دانش تحصن اختیار کرده‌اند، مانع می‌شود.

پیشینه کار

کمتر ایرانی است که از وقایع شنبه‌ی سیزدهم آبانماه ۵۷ دانشگاه تهران باخبر نباشند.



● درها بسته است و همین موجب اعتراض استادان و دانشجویان شده...

به تحصن زده‌اند... تاچه پیش آید... بیش از یک صد نفر استاد وابسته به سازمان ملی دانشگاهیان ایران از دانشکده‌های وابسته بدانگاه تهران ضمن اعلام تحصن خود بیانییه‌ی نیز صادر کرده‌اند به این شرح:

بیانییه‌ی سازمان ملی دانشگاهیان ایران
(دانشگاه تهران)

برای اعتراض به محاصره‌ی نظامی دانشگاهها، برای اعتراض به بستن دانشگاهها بروی دانشجویان و کارکنان و استادان، برای اعتراض به سیاست سکوت و خاموشی دستگاه، مدیریت فرمایشی و انتصابی دانشگاه، برای محکوم کردن اعمال موهن و خشونت آمیز مدیریت دانشگاه نسبت به اعضای هیات علمی، پیش از صد تن از استادان دانشگاه تهران، اعضای سازمان ملی دانشگاهیان ایران ساعت نه صبح روز بیست و نهم آذرماه ۱۳۵۷ در محل

بود - وضع غیر عادی شهر را بخوبی باز می‌گفت... و فردا صبح، روزی که خیابان‌های تهران کفش‌های کوچک قرمز و آبی کودکان کوردستانی و مدارس را کمتر بخود می‌دید، آتش و دود براه افتاد. بانک‌ها آتش گرفت... اتومبیل‌ها واژگون شد... و شهر شبیه به منطقه‌ی جنگ‌زده و ماتم گرفته شد....

دانشگاه در محاصره‌ی نظامیان

و از روز بعد دانشگاه تهران و دیگر دانشگاهها و مدارس عالی به محاصره‌ی درآمد. نظامیان تا مدت‌ها عبور از ضلع شمالی شاهرضا را از چهار راه پهلوی تا میدان ۲۴ اسفند را منع کردند. ورود به دانشگاه نیز طبعاً ممکن نبود و دانشگاه سوت و کور و خلوت و خالی باقی ماند... و اینک استادان عالی‌قدر دانشگاه، بعنوان پاسداران راستین علم و دانائی، برای اعتراض به بستن دانشگاه، برای اعتراض به محاصره‌ی نظامی دانشگاه، برای اعتراض به اعمال خشونت‌بار و موهن مدیریت دانشگاه دست

همان شنبه‌ی منجوسی که از ساعت یازده صبح آتش تیراندازی به دانشجویان و حاضران در دانشگاه تهران شروع شده تیراندازی‌هایی که به قولی شش کشته، بقولی شصت کشته و بقولی ۱۲ کشته و بقولی «صفر» کشته بر جای نهاد...

یکشنبه‌ی آتش و دود

از همان عصر شنبه‌ی منجوس می‌شد دانست که شهر آستن حوادثی است. آدمهائی که تا یکساعت پیش در حدود میدان بیست و چهارم اسفند، روبروی دانشگاه تهران، خیابان آناطول فرانس، خیابان بزرگمهر شاهد زدو خورد ماموران و دانشجویان و دانش‌آموزان حاضر در دانشگاه بودند، مغموم رنگ پریده و مضطرب و سرعت به این سو و آن سو می‌رفتند... راه - بندان چندین ساعته‌ی غالب خیابان‌های تهران در آن شنبه‌ی منجوس، حتی در بزرگراهها و خیابان‌های کناری شهر نیز - که خود ناشی از منع عبور و مرور در اطراف کانون دانشگاه

کلیه دبیرستان‌های تهران مجدداً تعطیل شد...

اطراف دانشگاه را قرق کرده‌اند و از ضلع شمالی شاهرضا نیز اجازه عبور و مرور نمی‌دهند. قیافه‌ی کسانی که در پیاده‌روهای ضلع جنوبی شاهرضا - روبروی دانشگاه دسته‌دسته قدم می‌زنند حکایت از جوانیشان دارد و این که صرفاً برای خرید کتاب نیامده‌اند. در میدان کندی نزدیک یکی از مدارس در همین ساعت نوعی تظاهرات براه افتاده است.

البرز و هدف ...

اگر حافظه خطا نکند، مدرسه‌های انوشیروان دادگر، هوشیار، خوارزمی، هدف شماره‌ی یک، البرز، مروی، دارالفنون، صفوی و جلوه جزء مدارس هستند که بر اثر شدت تظاهرات روز گذشته از صبح یکشنبه تعطیل شده است. جالب توجه این جاست که دبیرستانهایی همانند البرز، خوارزمی، هدف، جزء دبیرستانهایی به شمار می‌آیند که دانش‌آموزانشان بطور نسبتاً مرفه‌تر از دبیرستانهای دیگرند. با این همه شدت تظاهرات در آنجاها باعث تعطیل شدنشان شده است.

پدران و مادرانی که امروز در خیابانها دیده می‌شدند، پاره‌ای در مقابل کار بچه‌ها ساکت مانده‌اند. چه از سوئی سلامت فرزندان

دیگر در اطراف دبیرخانه دانشگاه تهران، حوالی میدان ۲۴ اسفند و خیابانهای اطراف اجتماع کرده‌اند و در تایید استادان تحصن اختیار کرده و دست به تظاهر زده‌اند

شنبه و کار دبیرستانها

از هفته‌ی قبل قرار بود دبیرستانهای تهران، دانشسراها و واحدهای فوق دیپلم به کار مشغول شوند. ترافیک تهران از ساعت ۷ صبح ببعد سنگین‌تر از همیشه بود و این نشان میداد که بچه‌های دبیرستان براه افتاده‌اند. اما از حدود ساعت نه صبح ببعد در پاره‌ای خیابانها عبور و مرور برای مدتی موقتا قطع شد چه پاره‌ای از شاگردان دبیرستانها پس از تعطیل مدرسه برای تظاهرات به خیابانها آمدند.

مثلاً بین ساعت نه تا نه و نیم صبح اتومبیل یکی از خبرنگاران ما درست در پشت صف دانش‌آموزانی که خیابان کریمخان زند را برای تظاهرات انتخاب کرده بودند، حرکت می‌کرد. روز شنبه در غالب دبیرستانها وضع ناآرام بود و جوانان در داخل دبیرستان جمع شده از رفتن به کلاس خودداری نموده به تظاهرات پرداخته بودند و در مواردی تظاهرات به خیابانها نیز رسید.

دبیرخانه دانشگاه تهران اجتماع کردند. تصمیم گرفته‌اند تا بازگشائی کامل دانشگاه به حضور خود در این محل ادامه دهند. این اقدام از حمایت و پشتیبانی کارمندان و کارکنان دانشگاه برخوردار است.

سازمان ملی دانشگاهیان ایران

دانشگاه تهران

دانشجویان

پنجشنبه گذشته مقابل دانشگاه با فریاد و تظاهر همراه بود. دانشجویان مقابل دبیرخانه جمع شده بودند و به پشتیبانی از استادان اندیشمند خود، «رهائی» و بازگشائی دانشگاه را فریاد می‌زدند آنان می‌خواستند به گروه استادان ملحق شوند، ولی ماموران، منعشان می‌کردند.

«عباسی ناظمی»، دانشجوی ادبیات که در کنار همسالان و یاران دانشجویی‌اش، ایستاده بود، تا به استادان پیوند، به خبرنگار جوان گفت:

اینجا نه کسی به حرفهایمان گوش می‌دهد، و نه اجازه می‌دهند درسمان را بخوانیم، پایم بشکنند که وارد دانشگاه تهران شدم. اگر هر کجای دنیا بودم، تا حالا لیسانس گرفته بودم،



دانشگاه در هفته‌های نخست سال تحصیلی پرغوغا...

راه‌پیمایی روز یکشنبه

گفتنی این که هم امروز که این مطلب نوشته می‌شود، (شنبه) در پاره‌ای دبیرستانها اعلامیه‌ای پخش شده است که دانش‌آموزان و دبیران را به تظاهرات و راه‌پیمایی روز یکشنبه ساعت ده صبح جلوی دانشگاه تهران و دبیرخانه دانشگاه دعوت کرده است. این راه‌پیمایی ظاهراً برای تایید خواسته‌ها و حمایت از استادان و دانشیارانی است که از پنجشنبه ۲۹ آذر در دبیرخانه‌ی دانشگاه تحصن اختیار کرده‌اند.

یکشنبه...

ابتدای وقت رادیو اعلام کرد بیست و یک باب از دبیرستانها به علت تظاهرات سیاسی تعطیل شده‌اند. طبعاً درهای این مدرسه‌ها بروی دانش‌آموزان - و احتمالاً کارکنان آموزشی نیز - بسته می‌ماند. با توجه به آن که روز قبل اعلام راه‌پیمایی شده بود، در افواه بود که ماموران بهیچ وجه اجازه‌ی جمع شدن و تظاهرات را نخواهند داد.

حوالی ساعت نه و نیم صبح ماموران

ولی اینجا هفت سال است، می‌آیم و می‌روم، ولی هنوز، در نیمه راهم. اینجا همه از آزادی می‌گویند ولی بیشترشان دیکتاتوراند. کسی به حرف مخالف گوش نمی‌دهد، مخالف جایی برای اظهار نظر ندارد و نیز فرصتی... نه رئیس و مقامات دانشگاه به حرف ما توجهی دارند، نه مخالفین چپ و راست، و نه بی‌تفاوت‌ها... شما از مقامات مملکتی سؤال کنید، این که ما به اسم دانشگاه داریم، گورستان است یا محل تحصیل دانش؟ «بهرام عنایت» ضمن تأیید حرفهای دوست‌اش گفت:

استادان، این نیک‌مردان عالم برای رفع بی‌احترامی به ساحت علم و دانش، برای رفع توهین از ساحت دانشگاه، برای گشوده بودن درهای دانشگاه بروی دانشجو و استاد در آنجا تحصن کرده‌اند. و من از آنجا که نمی‌توانم یعنی اجازه نمی‌دهند به آنها پیوندم، در اینجا با شرکت در تظاهرات، همگام با دیگر دانشجویان به تایید استادانم پرداخته‌ام.

و از صبح روز جمعه نیز این که جمعی از دانشجویان و دانش‌آموزان و مردمان

و آینده‌ی آنها ایشان را نگران می‌کند از سوی دیگر بهر حال نمی‌توانند در مقابل حرکتی که فرزندانشان در آند ایستادگی کنند و آخرین خبر، طی اطلاعیه وزارت آموزش و پرورش که از رادیو تهران خوانده شد کلیه دبیرستانهای تهران و شمیران و شهرری از روز دوشنبه ۴ دیماه ۱۳۵۷ تا اطلاع ثانوی تعطیل می‌باشد.

دوشنبه

محاصره دانشگاه همچنان ادامه داشت، استادان متحصن، خواست‌هایشان را تکرار کردند، تظاهرات خیابانی در چندین نقطه‌ی حساس شهر ادامه داشت و بین ماموران و تظاهرکنندگان که بیشترشان دانش‌آموزان دبیرستانهای تهران بودند درگیریهای خشونت‌آمیزی رخ داد. تا آخرین لحظه‌ای که مجله زیر چاپ میرفت نتوانستیم آمار دقیقی از مجروحان و یا تلفات کسب کنیم، لذا گزارش هفته آتی «جوان» به رویدادهای آموزشی و اعتصابات استادان، دانشجویان، معلمان و دانش‌آموزان اختصاص خواهد داشت.



● مردمی که عزادارند....

بعد از ظهرهای پنجشنبه در بهشت زهرا

خیابان اصلی ورودی «بهشت زهرا» و نیز طی قسمتی
خاکی دست راست خود «جمعیت» را می بیند،
جمعیتی را که در عین عزاداری به تظاهرات
سیاسی نیز مشغولند.

روز عاشورا هم ...

مدتهاست که معتقدات دینی مردم

نوحه و زاری و سوگواری گذشته
امروزه جای خود
را به سرود خوانی و تظاهرات
سیاسی داده است

راحت ادامه دارد... شهادت مبارک..
نفرین بر سفاکان... نهضت ادامه دارد... این
فریادهای خشم آلود و عبارتهائی تندتر از آنها
مدتهاست پنجشنبه و جمعه دیوارهای میله یی
گورستان بهشت زهرا را می لرزاند. و از جمعه ی
هفدهم شهریورماه که بعدها به جمعه ی سیاه معروف
شد، تا کنون پنجشنبه و جمعه ای نیست که جمعی
کثیر از مردم تهران در بهشت زهرا جمع نگردند و
به عزاداری و تظاهرات نپردازند.

قطعه ی هفده

در بهشت زهرا، از در که وارد شوی،
اگر بقصد پرسش جلوی هر کسی بایستی، بی
آن که بگذارد سؤالت را مطرح کنی، می گوید
قطعه ی هفده را میخواهی؟ آن جاست و با دست
جمعیتی را نشان می دهد... و برخی دیگر می-
افزایند که آقا آنجائی که مردم جمع شده اند
همانجاست... صدایشان هم از دور می آید... و
بدین ترتیب پرسنده به سهولت با طی بخش اعظم



.... نظر خواهی درباره لیست‌های منتشر شده

دزدهای گردن کلفت بعد از فرار ممنوع الخروج شدند...

● مردم: ممنوع الخروج‌ها، درشت‌ترین ماهیها فرار کردند!

● اول باید حق مردم را از گلوی دزدها در آورد. دوم آنها را مجازات کرد.

سوم، اگر عمری برایشان ماند، از ایران بیرونشان کرد

دستگاه‌های دولتی و خصوصی وجود داشته‌است. همه چیز در انحصار عده‌ی معدود بود و همین عده معدود خون مردم را زالوار مکیده‌اند و هستی مملکت را به باد داده‌اند. این لیست‌های افشاگر را منتشر کنید تا مشت دزدها باز شود.

● نسرین فروغیان، دانشجو می‌گوید: - فایده‌اش چی؟ لیست‌ها وقتی منتشر شده‌است، که مرغ از قفس پریده‌است، دزد-های گردن کلفت فرار کرده‌اند. این لیست چه تأثیری دارد؟ آیا آن‌ها که قربانی شده‌اند، به حقوق‌اشان خواهند رسید. من شك دارم.

● رضا دلاور، کارمند يك موسسه خصوصی: - سالها ما را استثمار کردند، چاپیدند، هستی‌امان را بردند و ما فریاد زدیم، ولی کسی حرفمان را گوش نکرد. کسی به داد ما نرسید، حالا فقط لیست‌ها را می‌خوانیم، ولی از اصل ماجرا، یعنی محاکمه‌ی این متجاوزان هنوز خبری نیست.

● بهرام رضاییگی، مغازه‌دار: - راجع به مبارزه با فساد هر روز حرفی شنیدیم. حرفی که شنیدن‌اش گوش را آزار می‌داد. هر روز دروغ شنیدیم، گفتند با فساد مبارزه می‌شود، ولی این را مقامات فاسد گفتند.

● شهروز دانشی، محصل می‌گوید: - این همه تا حالا به مردم اجحاف شده، ولی تا حالا فقط چند لیست انتشار یافته‌است. این لیست‌ها دردی را دوا نمی‌کند. حرفی را مطرح نمی‌سازد. کاری انجام نمی‌دهد. باید همه رسواشدگان را از ایران عزیز، بیرون بریزند. این‌ها، و همه آن کسانی را که به حقوق ملت تجاوز کرده‌اند، باید محاکمه شوند. باید آنچه را دزدیده‌اند و برده‌اند پس بدهند. آنوقت است که این لیست‌ها می‌تواند مردم ستم‌کشیده را، اندکی آرام سازد.

● شهلا رهیاری، مدیر آرایشگاه زنانه: - گردن کلفت‌ها دزدیدند، و کسی با آن‌ها کاری نداشت، ولی وقتی يك کاسب خرده‌پا، صنار گران فروخت همه او را محکوم کردند. این لیست‌ها، کاری از پیش نمی‌برد، باید همه متجاوزان را بلافاصله گرفت و زندانی کرد...

بازار لیست‌داغ‌است. لیست‌های گوناگون. چپ و راست. هر جا نظر کنی، لیستی می‌بینی، درباره همه چیز و همه کس. لیست‌های رسوا-کننده. لیست‌هایی که پرده از رازهای يك گروه، یا چند گروه برداشته‌است.

لیست‌های داغ... لیست‌های بحث‌انگیز... لیست‌هایی که از ظلم و فساد گذشته خبر می‌دهد. لیست‌هایی که از سرقت، چپاول، همکاری با ظالم و... می‌گوید. و این لیست‌ها را چنین می‌شود خلاصه کرد: ● کسانی که بیش از ده میلیون تومان از کشور ارز خارج کرده‌اند... ● آن‌ها که به تابعیت کشورهای دیگر درآمده‌اند.

● کسانی که با دستگاه‌های انتظامی رابطه داشته‌اند. ● افرادی که از دستگاه‌های دولتی به عنوان‌های مختلف، پول‌های نامشروع دریافت داشته‌اند.

● گروه متمولی که فرزندانشان از بورس‌های دولتی و موسسات خیریه و عام‌المنفعه استفاده کرده‌اند. ● عده‌ی که از کشور، جنس خارج کرده‌اند.

● روزنامه‌نگارانی که از نخست‌وزیری یا هر دستگاه دیگری، حقوق، بدون انجام کار دریافت داشته‌اند. ● کسانی که از منابع طبیعی و اوقاف زمین مفت غصب کرده‌اند.

● اشخاصی که به بیت‌المال تجاوز کرده‌اند. ● سوءاستفاده‌کنندگان از قدرت و موقعیت شغلی...

این لیست‌ها، در بین مردم بحث برانگیخته‌است. در پی نظرات مردم را درباره آن‌ها می‌خوانیم: ● محمود میرعلایی، دانشجوی سال چهارم ادبیات، می‌گوید: - لیست‌هایی که انتشار یافته‌است، نشان‌دهنده فساد همه‌گیری است که در

اندك اندك رنگ سیاسی بخود گرفته است. و این رنگ گرفتگی، در روزهای تاسوعا و عاشورا به اوج خود رسید؛ روزهایی که بجای هر يك از نوحه‌های گذشته، بجای هر يك از ضجه‌ها و مویه‌های سالهای قبل، فریادهای سهمگین و مشت‌های گره شده می‌توانستیم دید. و حالا در صف عزاداران «بهشت‌زهر» کسانی که در سوک «مرگ سرخ» عزیزان خویش بدان جا می‌آیند، از ضجه و مویه و ناله‌وزاری چیزی نمیتوان شنید.

در گذشته «مادر بفدایت»، چراغ‌نمایان گذاشتی، پسرم پرپر زد، دخترم جوانمرگ شد، بی‌بدر شدیم، و جز آنها می‌شد شنید. اما اینک عزاداران مرگ‌های «مجاهد» فریاد می‌کشند، مشت گره می‌کنند، سرودهای تند می‌خوانند و راه‌پیمائی می‌کنند.

راه‌پیمایان بهشت‌زهر

در راه‌پیمایان بهشت‌زهر، همه‌گونه آدم را می‌توان دید. مادر داغداری که بزحمت کمر چهره‌ای مات و متحیر دارد. و پیرمردی بازاری با ته‌ریشی جوگندمی و پسری دانشجو با دهانی گف‌کرده و چشمانی فرمز و مشت‌گره کرده و کودکانی که در عین حال بازیچه‌های خود را نیز همراه آورده‌اند. و در این میان عزاداران دیگری که کسانشان نه با مرگ سرخ بل به مرگ‌های عادی از میان رفته‌اند، نیز پس از مراسم معمولی تدفین یا شب هفت به تظاهر-کنندگان می‌پیوندند یا به تماشای ایشان می‌ایستند.

روزهای آرام

پنجشنبه‌ی سی‌ام آذرماه - روزی که گزارشش را می‌خوانید - از روزهای نسبتاً آرام بهشت‌زهر به‌شمار می‌آید... ساعت چهار بعدازظهر که وارد شدیم نه مأموری دم‌در بود نه بازرسی اتومبیل و... و در قطعه‌ی هفده نیز جمعیتی بیش از ده هزار نفر بچشم می‌خورد. جمعیت گاه می‌ایستند و به سخنرانی سخنرانان گوش می‌دهند. و گاه برآه می‌افتند و ضمن دادن شعار در همان محوطه راه‌پیمائی می‌کنند... و گاهی که از هردو خسته می‌شوند، سرود می‌خوانند.

ای خواهر
فریاد تو شنیدم
بسویت پر کشیدم
ای خواهر من
ای خواهر من
مجاهد!

و سپس، هوا که تاریک می‌شود، مردم با همان نظم و ترتیب، بی‌آن که با بوق‌زدن بیجا، اعصاب یکدیگر را بخراشند برآه می‌افتند و در سراسر راه بهشت‌زهر و خیابانهای جنوبی شهر تا دو سه ساعت راه‌بندان می‌شود... تا هفته‌ی بعد...



کائنات فساد حکومت ۱۳ ساله
هویدائی چگونه بوجود آمد؟

● هویدا در دوران سواری بر خر مراد!

تکنوکراتهای دولت منصور ایران را به «خوک

مورد بررسی قرار داده بود. اساساً چهره‌ای داشت که بکلی مغایر چهره سنتی دولتهای بعد از شهریور ۲۰ بود. وزیران این کابینه را عمدتاً اشخاصی تشکیل می‌دادند که تحصیل کرده آمریکا و «تربیت» شده در این کشور بودند. آنها معتقد بودند که برای رفرفی که خود مدعی انجام آن بودند باید تکنوکرات بود نه سیاستمدار. و به تعبیر دیگر اکثریت اعضای این کابینه ادعای تکنوکرات بودن داشتند و هر کدام در انبان خود برنامه‌هایی تدارک دیده

مخالفت خود را به ظهور رساند. اما چون ترتیب کار طوری داده شده بود که هر مخالفتی را با خشونت سرکوب کنند. مردم به مقاومت منفی دست زدند و بی‌تفاوتی و عدم اعتنای بیشتر به کارهای دولتیان نیز از همان زمان شروع شد و البته بی‌تفاوت کردن مردم نیز جزئی از برنامه دولت منصور بود، اما برای اینکه باصطلاح لاج مردم حساسی دربیاید. در حالیکه در عمل دست گروههای معتقد اجتماعی را از دخالت در امور و سرنوشت خود کوتاه می‌کردند به ظاهر درصد برآمدند که کانون را تبدیل به حزبی سازند که صحنه نمایش خالی از خیمه‌شب‌بازی حزب و حزب‌سازی و باصطلاح خودشان سازمان سیاسی نباشد و به تعبیر دیگر ظاهر کارها از هر جهت دمکراتیک باشد و بدنبال همین برنامه است که دارودسته کانون مترقی در یک اجتماع تاسیس حزب ایران نوین را اعلام کردند و حسنعلی منصور بعنوان اولین دبیر کل حزب معرفی شد که در عین حال مقام نخست‌وزیری را نیز بعهده داشت. حزب جدیدالتاسیس با پولهای کلانی که از بودجه‌های محرمانه نخست‌وزیری برداشت شد سرعت دست به کارهای باصطلاح تشکیلاتی زد و دیری نگذشت که دم و دستگاه حزب مثل قارچ سمی در گوشه و کنار مملکت برپا شد و مردم را مجبور کردند که در این حزب اسم بنویسند. این اجبار بیشتر باین شکل بود که در دستگاههای اداری تفویض هر سمت دولتی را موقوف به عضویت در حزب ایران نوین کردند و اگر حتی کارمندان ساده حاضر بقبول عضویت در ایران نوین نمی‌شدند. ایادی حزبی شروع به پرونده‌سازی میکردند و متأسفانه بسیاری از کارمندان زحمتکش ادارات از همین طریق حقوق مسلمشان پایمال شد و کسانی که درستکار بودند و نمی‌خواستند بصورت پیچ و مهره و ابزار کار مقاصد شوم دولت ایران نوین دربیایند، از کار کنار گذاشته شده و میدان یکسره بدست گروههای پشت هم‌انداز سپرده شد.

برنامه منصور

دولت منصور که قبل از تشکیل، برنامه کار خود را در جلسات متعدد و شوراهای اقتصاد

-۴-

دولت حسنعلی منصور که بدنبال تشکیل مجلس دوره ۲۱ و انتخابات مفتضح و کذائی آن روی کار آمد و به‌مراه خود گروه ماموران معذور مجریان طرح «ویران‌گری» ایران را به صحنه آورد. در همان ابتدای کار ماهیت ضد مردمی خود را نشان داد و برنامه «ناراضی تراشی» در حقیقت با اولین روزهای حکومت دارو دسته کانون مترقی از قوه به فعل درآمد. گروه‌های اجتماعی و مردم سراسر کشور که در جریان انتخابات دوره ۲۱ خود را بکلی در انتخابات هیچ‌کاره دیدند و با تعجب شاهد صحنه‌سازی گروه کانون مترقی شدند با تشکیل دولت منصور و در همان ابتدای کار این دولت مواجه با گران کردن نرخ بنزین شدند. در آن موقع رانندگان تاکسی در تهران بعنوان اعتراض به گرانی نرخ بنزین دست بااعتصاب زدند اما اعتصاب آنها را به‌زور و با تهدید به پایان آوردند و صدای اعتراض رانندگان در نطفه خفه شد و دولت منصور به‌راه خود ادامه داد اما دولت که براساس یک نقشه قبلی آماده شده بود که کشور را وارد عصر «عدم رضایت» سازد بعد از گران کردن نرخ بنزین دست به اقدامی زد که به‌روشنی ماهیت ضد ملی آنرا نشان می‌داد. این اقدام تقدیم لایحه‌ای بود به مجلس شورای ملی که براساس آن نوع دیگری از «کاپیتولاسیون» را مجدداً دربارہ نحوه محاکمه اتباع آمریکائی در ایران برقرار می‌کرد. این لایحه نشان می‌داد که دولت منصور سر سپرده کامل سیاستهای استعماری است و بدلیل همین سر سپردگی از همان آغاز کار خود طوطی صفت دستورهای اربابان خارجی خود را به اجرا می‌گذارد و طبیعی بود که مردم بیدار و هشیار ما که به ماهیت دارودسته کانون مترقی پی برده بودند از همان زمان به انواع وسایلی که در اختیار داشت

آخرین نفس‌های کشاورزی

- طی دو سال ۴۷۵ هزار تن از محصول جو، کاسته شده است
- محصول گندم در یکسال از ۴/۵ میلیون تن به ۲/۸ میلیون رسیده است
- تولید جو، گندم، پنبه از نصف هم کمتر شده است...

هفته گذشته پیرامون علل سقوط کشاورزی - از زبان آمار و ارقام، مطلبی کوتاه چاپ شد، آنچه در پی می‌آید بخش دیگری از همان مطلب است...



● حسنعلی منصور

● بر نامه‌هایی که وزیران «آمریکائی زده» دولت منصور برای مملکت تدارك دیده بودند با سنتها و خلیات و واقعیت‌های جامعه ایرانی بیگانه بود

● گرانی قیمت بنزین طلیعه روی کار آمدن دولت منصور بود که اعتصاب رانندگان تاکسی را بدنبال داشت. اما اقدام شوم و ضد ملی دولت او که در ابتدای کار آن انجام گرفت برقراری مجدد نوعی «کاپیتولاسیون» و تقدیم لایحه آن به مجلس بود

● حزب ایران نوین چگونه جانشین قانون مترقی شد و مردم چگونه از تصمیم گیری درباره سر نوشت خود کنار گذاشته شدند

... و باری منصور هر چه بود عمرش کفاف نداد که خیالهایی را که در سر داشت و ماموریتی را که بعهده اش گذاشته بودند به اجرا بگذارد و درست در همانجائی که اتابك اعظم نخست وزیر دوره قجری باشلیك يك گلوله از پای درآمد. باتیری که از اسلحه یکی از جوانان وابسته به فدائیان اسلام بنام محمد بخارائی خارج شد از پای درآمد، اما با مرگ منصور اجرای برنامه‌ای که دارودسته قانون مترقی برای اجرای آن به صحنه آمده بودند متوقف نشد و بانخست وزیر هویدا، یار و غار منصور که در کابینه او وزارت دارائی را بعهده داشت، آن برنامه بدست هویدا شروع به «پیاده» شدن گردید.

ادامه دارد

چه آزمایشگاه» تبدیل کردند

ارائه دادند بکلی با واقعیت‌ها و خصوصیات جامعه ایرانی بیگانه بود. طرح جامع برای شهرهای مختلف که در همین دوران ارائه شد و یا محدوده و خارج از محدوده نمونه‌ای از برنامه‌هایی است که از نظر تئوری شاید راهی به رهدار می‌برد اما در عمل بکلی با نیازهای شهری و زندگی سنتی ایرانی مغایر و متفاوت بود و بعدها دیده شد که همین دو اقدام چه مشکلات بزرگی در زندگی مردم بوجود آورد و موجب چه عدم رضایت‌هایی گردید.

بودند که از برنامه‌های اقتصادی مورد عمل در غرب اخذ شده بود. آنها با همه ادعاهای خود در حقیقت چیزی و کسی جز يك مترجم که مقداری طرح و برنامه را از منابع غربی تهیه کرده و خیال پیاده کردن آنرا در ایران داشتند، نبودند، در این میان و مسئله اساسی این بود که آنها هرگز فرهنگ ایرانی، روحیات و خلیات و شرایط اجتماعی مردم کشور را نمی‌شناختند و بهمین ملاحظه هم برنامه‌هایی که برای انجام باصطلاح اصلاحات و رفرفهای اقتصادی و اجتماعی

این زندگی که برای ما ساخته اند:

تقلیل یافت. با مروری کوتاه در نحوه افزایش تولید نیشکر در ۸ سال گذشته بخوبی روشن می‌شود که از سال ۱۳۴۶ نیشکر از جمله محصولات بوده است که طی این مدت بتدریج و به نحوی مطلوب قوس صعودی را در تولید پیموده و نظم متعادل را در افزایش محصول حفظ کرده است بطوریکه از سال ۴۶ الی ۵۲ از مقدار ۴۳۳ هزار تن به ۱۰۵ هزار تن رسیده است و حال آنکه در دو سال اخیر (۵۳ الی ۵۵) برای اولین بار مقدار برداشت نه تنها در همان حد قبلی باقی نمانده بلکه با شدت حیرت‌آوری قوس صعودی را طی کرده است.

سقوط پنبه

و بالاخره آخرین بررسی انجام شده در جداول تولیدات کشاورزی، باید از محصول پنبه (وش) نام برد که این فرآورده نیز کاملاً به سرنوشتی که نیشکر در جنوب کشور پیدا کرده در شمال گرفتار آمده است، زیرا میزان افزایش تولید پنبه طی ۱۵ سال یعنی از سال ۱۳۳۹ الی ۱۳۵۴ به تدریج قوس صعودی را پیموده و از ۳۲۸ هزار تن تولید برقم ۷۱۶ هزار تن رسیده است، در صورتیکه این رقم در سال ۱۳۵۵ به ناگهان به ۴۲۶ هزار تن تقلیل می‌یابد و این سقوط نیز خود دارای علل و جهات مختلفی است که می‌باید در گفتاری دیگر به آن اشاره شود.

تولید جو

تولید گندم، کاهش بسیار یافته است و نیز دیگر محصولات غلات، و از جمله جو... که توجه باین محصول بویژه از نظر تامین خوراك دام و در نتیجه افزایش فرآورده‌های لبنی، گوشتی و دیگر پروتئین حیوانی بی‌نهایت مهم و حائز اهمیت است. متاسفانه کاشت و برداشت جو هم بدترستی بهمان سرنوشت و بلائی گرفتار شده است که درباره گندم اشاراتی رفت.

طبق آمار موجود تولید جو در سال ۱۳۳۹ حدود ۸۵۹ هزار تن بود که در سال ۱۳۵۳ ۷۵۱ هزار تن تقلیل یافته است و در مورد این محصول نیز متاسفانه باید اعلام کرد که در سالهای ۱۳۵۱ تولید جو متجاوز از ۱۲۲۷ هزار تن و در سال ۱۳۵۳ به ۱۱۵۸ هزار تن رسید که با شگفتی تمام یکسال بعد این رقم به ۷۵۴ هزار تن نزول کرد و موجبات حیرت و شگفتی همگان را فراهم ساخت.

تولید برنج و نیشکر

آماریکه در زمینه برداشت برنج (شلتوك) در مملکت برای سالهای اخیر وجود دارد نشان می‌دهد که بیشترین تولید برنج در سال ۱۳۴۹ بدست آمده که میزان آن به ۱۳۵۰ هزار تن بالغ شده است ولی متاسفانه در این زمینه هم سالهای بعد شاهد نزول تولید بوده‌ایم، بطوری

که سه سال بعد یعنی در ۱۳۵۲ مقدار تولید به ۹۳۷ هزار تن و بالاخره طبق آخرین آمار موجود تولید برنج در سال ۱۳۵۳ به حدود ۸۲۶ هزار تن سقوط کرده است. باین ترتیب روشن می‌شود که طی ۳ سال رقم نزول تولید در محصول برنج نزدیک ۳۰ درصد می‌باشد. سال گذشته که مسئولان اجرایی میزان تولید برنج را حدود يك میلیون تن برآورد کرده بودند (این رقم از سوی مرکز آمار ایران اعلام نشده است) چنانچه این رقم را نیز بپذیریم باز هم مشاهده میشود که ظرف ۷ سال اخیر نه تنها بر میزان تولید برنج افزوده نشده بلکه ۳۵۰ هزار تن هم از آن کاسته شده است.

نیشکر نیز از جمله تولیدات کشاورزی است که در یکی دو سال اخیر با همه توجه و سرمایه گذاریهای هنگفتی که در گسترش و افزایش تولید آن صورت گرفته است متاسفانه اخیراً هم چنان از نظر مقدار و میزان تولید قوس نزولی را می‌پیماید.

طبق جدول ارائه شده از سوی مرکز آمار ایران نیشکر از جمله تولیدات کشاورزی است که مرکز نامبرده توانسته است بدقت رقم تولیدات را در سالهای اخیر حتی تا پایان سال ۱۳۵۵ نیز منتشر کند، بطوریکه تولید این محصول در سال ۱۳۴۳ به ۱۰۵ هزار تن رسیده، در صورتیکه بعد از ۲ سال یعنی در آخر سال ۱۳۵۴ میزان آن به ۸۲۱ هزار تن

«ژ-۲»: انقلابی‌ها، به هیچ کس ظلم نمی‌کنند

● کاسترو



شهر هاوانا پایتخت کوبا از طرف پلیس مخفی کوبا که بنام (ژ-۲) معروف است بازداشت شدم.

نحوه بازداشت

در ساعت ۲۱ بوقت محل در هتل (دان ویل) در کنار خیابان گاله‌آنو توسط سه نفر از مأمورین امنیتی که با یک اتومبیل بیوک آماده برای حرکت بود، بدون کوچکترین توضیحی مرا بازداشت کردند و به زندان (ژ-۲) در نزدیکی فرودگاه ژوزه مارتین بردند. در بازداشتگاه با استقبال ۲ نفر از مأمورین امنیتی که لباس سبز زیتونی سربازان انقلابی کوبا را به تن داشتند، مواجه شدم آنها دستور دادند که جیبهایم را خالی کنم و کمربندم را تحویلشان بدهم و در مقابل سئوالم که دلیل بازداشت من چیست؟ هیچ‌گونه پاسخی نشنیدم. یکی از مأمورین از لوازم شخصی‌ام صورت‌برداری کرد در همین زمان یک ستوان قدبلند وارد اطاق شد و مستقیماً بسوی من آمد و با تلنگر بروی شانهم زد و گفت: تو جاسوس هستی.

سپس در اطاق مجاور از من بازجوئی مقدماتی بعمل آمد و پس از بازجوئی گفتند که باید صورت‌جلسه را امضاء کنی و دلیل بازداشت

در کشورهایمانند یونان و برزیل که جزو سرزمینهای آزاد جهان محسوب میگردند شوکهای الکتریکی یکی از متداولترین متدهای بازجوئی از زندانیان سیاسی است اما در رژیم فیدل کاسترو در کوبا با عدم اجرای این متد غیر انسانی که دارای اثرات سوء زیادی بر روی جسم انسانها است راه و روشی دیگری را ابداع کرده و آنها تحت فشار قراردادن زندانیان در تاریکی مطلق و یا بازپرسی مداوم که توسط مأمورین مخصوص انجام میگیرد و راه را برای اقرار متهم هموار می‌کند.

یکی از زندانیان بازداشتگاه (ژ-۲) که مدت ۱۷۰ روز بازداشت بوده است، دانشجویی آلمانی و ۲۵ ساله بنام ریشارد کیسلر است. این دانشجو را به دلیل آن که از مؤسسه سرپرستی (فریدریش ابرت) کمک هزینه تحصیلی دریافت میداشته است و جهت تنظیم رساله دانشگاهی‌اش تحت‌عنوان تغییرات آمریکای جنوبی از طریق جنگهای آزادی‌بخش به کوبا مسافرت کرده است بعنوان جاسوس دستگیر، بازداشت، محاکمه و محکوم کرده بودند.

این دانشجوی آلمانی مینویسد:

عصر روز سوم دسامبر سال ۱۹۶۹ دو روز قبل از سفر تدارک یافته‌ام به مکزیک در

یک زندانی سیاسی «ژ-۲» خاطرات زندانش را می‌گوید...

تو نیز جاسوسی است و در تمام مدت به اعتراض‌های من توجه نشد و در پاسخ ابراز داشتند که در مورد کار من (تربیون انقلاب) تصمیم نهائی را خواهد گرفت.

قبل از امضای صورت‌جلسه درخواست کردم یک مترجم آلمانی در اختیار من بگذارند ولی در جوابم گفتند که تو زبان اسپانیولی را خوب می‌دانی؛ و بالاخره به اصرار زیاد یک افسر امنیتی که بزبان انگلیسی آشنائی داشت متن صورت‌جلسه بازجوئی را برایم قرائت کرد و سپس گفت:

ما افراد انقلابی در حق هیچ شخصی ظلم و ستم روا نمیداریم و تو اگر واقعاً جاسوس نیستی مجدداً میتوانی به کشورات برگردی.

۱۷۰ روز در زندان

از این زمان به بعد من زندانی شماره (۲۰۲۸۷۰) بودم و با همین شماره ۱۷۰ روز در بازداشتگاه، زندگی کردم. در سلول شماره ۱۵ که متعلق بمن بود محیط کاملاً تاریک بود و سیاهی از همه‌جا می‌بارید و فقط نور بسیار کمی از لای شکاف در سلولم بداخل میتابید. غذایم در صبح نان سفید بود و ظهر و شب نیز برنج با سوپ لوبیا... تمام سلولام ۴ قدم بود که فقط می‌توانستم در آنجا قدم بزنم و چون برای بازداشت شدگان امکان استفاده از هوای آزاد وجود نداشت، مجبور بودم به اجبار، در همین فضای کوچک بالا و پائین بروم و روزانه بین ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ بار، بدور خود میگشتم.

بازداشت

در نخستین روزهای بازداشت‌ام فکر می‌کردم که از طرف مقامات امنیتی کوبا در مورد من اشتباهی رخ داده است که دستگیرم کرده‌اند، ولی پس از گذشت زمان برایم ثابت شد، سرویس اطلاعاتی (ژ-۲) با تصمیم قبلی و قطعی مرا بازداشت کرده است. طی زمانی که در کوبا اقامت داشتم و آزاد بودم دوبار سعی کردم از طریق وزارت امور

گناه دانشجوی آلمانی، این بود که برای نگارش رساله دانشگاهی‌اش به کوبا رفته بود...

● زندانی آزادشده ولی رانده از وطن





● اردوگاه پناهندگان در مالزی...

راههای منتهی به اردوگاههایی که در آن فراریان ویتنامی، سکونت دارند به سختی محافظت می‌شود. تا آنجا که ورود خبرنگاران کاری بسیار دشوار بنظر می‌رسد. هفته گذشته، آندره ناگورسکی خبرنگار نیوزویک به این مراکز وارد شده و با گروهی از پناهندگان که با قایق در پولاو کاپاس (جزیره کم جمعیت متعلق به سواحل شرقی مالزی) وارد شده بودند، به گفتگو نشست. ترجمه گزارش ناگورسکی را در پی می‌خوانید:

غذایشان در واقع، ته کشیده است. و تنها کودکان بیش از یک وعده غذا در روز می‌خورند. چادرهای بدلی، صفحات پلاستیکی آبی‌رنگ بر روی دیرکهای خیزران، تنها پناهگاهشان را تأمین می‌کند. و پلیس مالزی به آنها گفته است که بزودی آنها را به اردوگاه مجهز و پر جمعیت آوارگان پولاو کاپاس، در ۳۰ مایلی شمال، منتقل خواهد کرد. تا آن وقت، این ۷۵ پناهنده فراری خوش‌بین بودند. دائو کیم‌سام، یکی از درجه‌داران پیشین نیروی

خارج کوبا یک کارت خبرنگاری نیز دریافت کنم که بموازات فعالیت‌های تحقیقاتی علمی به کارهای مربوط به خبرنگاری نیز بپردازم، ولی هر دو مرتبه مواجه با شکست شدم و جواب منفی دریافت داشتم و دلیل آنها نیز این بود که من توریستام و ویزای من توریستی است. اصل موضوع زمانی برایم روشن و مشخص شد که افسر (ژ-۲) بمن گفت که از اول سرویس آنها با تقاضای دریافت کارت خبرنگاری مخالفت کرده است. او گفت، در تمام اوقات ترا مورد مراقبت قرار داده‌ایم و هم زمان با دستگیری‌ات آنها را که با تو نیز همکاری داشته‌اند بازداشت کردیم که از آنان دکتر جان‌موره استاد حقوق سیاسی دانشگاه هاوانا و قاضی دی‌ووالی و معاون اول رئیس اینستیتوی بین‌المللی سیاسی است.

اسناد مهم!

دکتر موره از طرف (ژ-۲) متهم شده بود که مقداری اسناد و مدارک مهم بمن تحویل داده است، البته من نسبت به توقیف دکتر موره اعتراض کرده و سوعظن آنها را بی‌دلیل و بی‌اساس عنوان کردم و پس از چندی دکتر موره از طرف (ژ-۲) آزاد شد.

دکتر موره به من اجازه داده بود تا برای تهیه و تکمیل رساله‌ام از آرشیو اینستیتوی بین‌المللی سیاسی دانشگاه هاوانا استفاده کنم. اکثر مواقعی که بازرسی انجام می‌گرفت افسر امنیتی با یک حرارت کامل مرا تهدید می‌کرد و می‌گفت که (تربییون انقلاب) حتماً ترا محکوم به اعدام خواهد کرد و اگر حقیقت را بگویم و مأموریتم را فاش سازم بطور مطمئن نامزدم را نیز در آلمان غربی از حوادث بعدی مصون خواهم نگهداشت و بدنبال آن اضافه می‌کرد در زمان ما از شکنجه‌های بدنی و جسمانی خبری نیست ولی اگر زمان حکومت (باتیستا) این اتفاق رخ می‌داد آنها حتماً از روش دیگری برای اقرار گرفتن از تو استفاده می‌کردند.

ستوان بازپرس دائماً تکرار می‌کرد ما انقلابیون هیچ زندانی را کتک نمی‌زنیم و در عمل هم من از هیچ‌یک از زندانیان نشنیدم که مورد ضرب و جرح و کتک خوردن واقع شده باشند.

قانون

در تمام مدتی که در بازداشتگاه بودم از مقامات (ژ-۲) خواستم یک کتاب قانون اساسی کوبا و یا یک وکیل مدافع در اختیارم بگذارند تا بتوانم با مطالعه آن و یا گفتگو با وکیل مدافع اطلاعاتی در زمینه مسائل حقوقی کوبا بدست آورم که البته تمام سعی و کوششم با شکست مواجه شد و بیشتر در پاسخ این جواب را می‌شنیدم که یک جاسوس احتیاج به وکیل مدافع ندارد.

در بازجویی‌های بعدی که توسط افسر امنیتی انجام می‌گرفت این اصل واقعاً برایم تکان‌دهنده بود که مقامات امنیتی کوبا نسبت به قشر روشنفکر مشکوک‌اند و شاید به همین دلیل بود که مرتب از من سؤال می‌شد با کدام یک از نویسندگان، نقاشان، هنرپیشه‌ها تماس داشته‌ام و چه کسانی مرا مأمور کرده‌اند در کوبا به جاسوسی بپردازم و حرف‌هایی در همین زمینه...

(ترجمه مازیار نخشب)

هوادر ویتنام، بدتر می‌شود

پناهندگان ویتنامی: در جستجوی زندگی بهتر!؟

● در اردوگاه‌های مالزیایی، تنها کودکان پناهنده می‌توانند در روز بیش از یک وعده غذا بخورند...

باشیم. اما تمامی توجه‌مان به آینده بود، بنابراین تصمیم گرفتیم که فرار کنیم.

۲ کیلو برنج برای هر نفر

در ویتنام، آینده، وضع بدتر از گذشته را احتمال می‌دهد. سیل، محصول برداری بد و جنگ مرزی با کامبوج امید به هرگونه بهبودی اقتصادی بعد از جنگ را در ویتنام پایان داده است. پناهندگان بمن گفته بودند که با جیره ماهانه ۲ کیلو گرم برنج برای هر نفر زندگی می‌کرده‌اند. حدود دوسوم از پناهندگانی که من دیدم، نژاد چینی داشتند، که ادعا می‌شود آنها هدفهای اصلی اقدامات خشن تبعیض‌نژادی هستند بازرگانان این گروه، محل‌های کسب‌شان را از دست دادند. مأموران قایق ماهیگیری «سانگ» را توقیف کردند و باو گفتند که او و خانواده‌اش باید به یک منطقه جدید اقتصادی حرکت کنند.

برخی از اعضای این گروه در پولاو کاپاس خویشاوندانی دارند که قبلاً خانه‌های جدیدی در آمریکا، استرالیا پیدا کرده بودند. آنها با شوق و ذوق از پیوستنشان به آنها صحبت می‌کنند، اما فراریان پناهنده تقریباً بطور یقین ناچارند اردوگاه‌های مقید مالزیایی را، برای چندماه، قبل از آنکه تصفیه مجدد شوند، تحمل کنند. تمامی فراریانی که من با آنها صحبت کرده‌ام، دوستان و اقوامشان را پشت سرشان، در ویتنام، گذاشته‌اند، و علی‌رغم خطرات، آنها مطمئن هستند که دیگران هم در تلاش فرارند. «سام» بمن می‌گوید:

«هوا در ویتنام، بزودی، بدتر خواهد شد و وضع اقتصادی هم و دولت مالزی هیچکاری نمی‌تواند انجام دهد تا از تلاش آنها برای فرار جلوگیری کند.»

هوایی ویتنام جنوبی می‌گوید:

«اگر در ویتنام می‌ماندیم، چیزی که به انتظارش باشیم، نداشتیم. ما میدانیم که اگر از این سفر سلامت بگذریم، می‌توانیم زندگی خوبی دست‌وپا کنیم.»

کودکان ۴ ماهه تا پیر مردان ۷۲ ساله!

از کودک چهارماهه تا مرد ۷۲ ساله، در میان این پناهندگان دیده می‌شود که اکثرشان از ساحل جنوبی ویتنام، راج‌جیا، آمده‌اند. آنها طرح فرارشان را از ۶ ماه قبل شروع کرده‌اند، بعد از آن به کندی ذخیره آب و غذا را تدارک دیدند. بالاخره، بعد از دادن ۱۲۰ اونس طلا رشوه به پلیس محلی برای نادیده گرفتن فرار آنها، در یک قایق ۵۵ فوتی به دریا خزیدند. سفر دریایی آنها سه‌شنبه روز طول کشید، و دو روز هم بر ساحل مالزی، در حال نبرد با امواج متلاطم و جستجو برای بندری امن، شناور بودند.

نزدیک پولاو کاپاس، قایق خرد شد، در آستانه غرق شدن بودند - و سرانجام این جزیره لم‌یزرع پناهگاهشان شد.

دونگ‌وان سانگ، ماهیگیر ۳۴ ساله که با همسر، چهار فرزند، مادر و دو خواهرش از ویتنام فرار کرده است، می‌گوید: «علی‌رغم تدارکات فرار فراریان که مستلزم خطرات بزرگی است؛ من مدت‌ها بود که درباره این فرار فکر می‌کردم. من میدانستم خطرات زیادی برای خانواده‌ام بوجود خواهد آمد، اما...» به محض اینکه صدای سانگ از ادامه باز ایستاد، دائو کیم‌سام ادامه داد:

ما میدانستیم که دولت مالزی مشکلات بزرگی با پناهندگان دارد. ما میدانستیم که ممکن است مسائلی با دریا و با این دولت داشته

... اولین صدای ضد استعمار ...

مصدق چه کرد، پیامش چه بود؟

برد و آنها هنوز نمی‌دانند که از ایران صداهای ضد استعماری بسیار بگوشها آمده است و فرزندان این آب و خاک برای آزادی و رهائی خود خونهای بسیار بر سرزمین مقدس خود نثار کرده‌اند و اینک فرزندان ایران در کار آن هستند که یک نبرد قهجمی را علیه بزرگترین امپراطوری روی زمین آغاز کنند و چنین نیز میشود: شعار ملی شدن صنعت نفت از مجلس و از دهان چند نماینده آزاده به کوچه‌ها می‌آید، به خیابانها و خانه‌ها می‌آید و ملتی برای رسیدن به حقوق پایمال شده خود به پا می‌خیزد و رهبری این جنبش عظیم را فرزندی از ایران بنام دکتر محمد مصدق بعهده دارد که سابقه آزادی او به سالهای گذشته بازمی‌گردد. انتخابات دوره شانزدهم مجلس در گیلو در مبارزه برای ملی شدن نفت و در گیلو در قیام ملی علیه استعمار انگلیس به انجام میرسد و ملت در شرایط بسیار دشوار دکتر محمد مصدق و گروهی دیگر از یاران و همزمان او را به مجلس

خطه خوزستان اند. آقائی آنها و فرمانروائی شان از دوران قاریک قجری شروع شده است و نفت را از همان روزگار «دارسی» مال خود کرده‌اند و در این شرایط از مجلس شورا صدائی در می‌پیچد: صنعت نفت باید ملی شود...، ناظرانی که به قدرت شیطان استعمار انگلیس وقوف دارند و آنها که می‌دانند «بحریه ملکه» مالک الرقاب دریاها و اقیانوسهاست و آنها که توانائی ملتی فقیر و محروم را در برابر یک امپراطوری عظیم چیزی در حد صفر و کمتر از آن نمی‌دانند، از این شعار که در مجلس ایران به گوش می‌آید در تعجب میمانند و شاید هم که آنرا یک شوخی تلخ و طنزآمیز تصور می‌کنند، اما این باور و داوری و برداشت آنهاست که هنوز ارزشهای ملت ایران را نشناخته‌اند. و این تصور کسانی است که هنوز ندانسته‌اند ملت ایران در زمانی برای پایان حکومت استبداد و رسیدن به مشروطیت و آزادی قیام کرد که شرق در تاریکی محض و در جهالت محض بسر می-

نوجوانها و جوانها به خاطر ندارند و میانه سالها یاد آن جنبش ضد استعماری و یاد دکتر مصدق را در دور دست خاطره دارند. اما تاریخ همه چیز را بخوبی و روشنائی در یاد خویش سپرده است و داوری تاریخ است که میماند و تاریخ چنین می‌گوید:

امپراطوری بریتانیا از جنگ دوم جهانی پیروز بیرون آمده است. هنوز آفتاب در مستعمرات امپراطوری غروب نمی‌کند. هنوز هندوستان مستعمره است، هنوز کنیا مستعمره است، هنوز سودان مستعمره است. هنوز اوگاندا مستعمره است و هنوز... و بریتانیا همه‌ی این سرزمینها و سرزمینهای پهناور دیگری را در شرق و غرب عالم زیر سلطه دارد و ایران نیز با زخمی که از هجوم شهریور ۲۵ بر تن درخویش می‌پیچد و با مشکلات بسیار در نبرد است کشور فقیر و ملت فقیر بر دریای نفت نکبت و گرسنگی را تجربه می‌کند و غارتگران نفت جنوب نه تنها صاحب اختیار نفت که «صاحب بلا نماز» در

کرد. راستش ریشه‌های این نارضائیه‌ها را در بسیاری سوء سیاست‌های سالیان اخیر بویژه در مورد آموزش و پرورش و عوامل آن می‌بایستی جستجو کرد لکن تردیدی نیست که بخش اعظم این نارضائیه‌ها ناشی از سوء سیاست‌ها، کارندانی‌ها، سوء استفاده‌ها و تردامنی‌هایی است که پاره‌ای از مسئولان آموزش و پرورش در هفت، هشت ساله‌ی اخیر بدان دچار بوده و همان‌ها را در امر آموزش و پرورش تسری داده‌اند.

اولین خواسته‌ی معلم

به عبارت دیگر اگر امروز می‌بینیم ناخرسندی در سطح آموزش و پرورش مملکت چنان اشاعه یافته است که سنگ روی سنگ بند نیست که در آخرین روزهای سومین ماه سال تحصیلی هنوز هیچ کلاس دبیرستانی تشکیل نگردیده است، که در هر شهر و دیاری که کسی علم اعتصاب برافراشت، اولین خواستش عزل رئیس اداره یا مدیر کل آموزش و پرورش بود، که... اینها همه ناشی از کارندانی، بی‌مبالاتی، سوء سیاست و دست بالای همه دزدی و رشوه‌خواری و تبعیض و تردامنی معنودی از مسئولان آموزش و پرورش در سالیان اخیر است. به عبارت دیگر می‌توان طلایه‌ی این نارضائیه‌ها را دست کم تا سال ۴۸ و ۴۹ پی‌جوئی کرد و به آن جا رسید که بسیاری کسانی که امروزه در آموزش و پرورش از طرف معلمان و دبیران میهن‌پرست و آگاه مطرود و محکومند، کسانی‌اند که در زمان وزارت فرخ‌روپارسای

این روزها، و بین فریادهای بردند و خوردند هائی که بلند است، عامه‌ی مردم و بسیاری از خواص نیز در کار سر به حسرت تکان دادن راجع به وجوهی است که از بیت‌المال دزدیده شده و اخیراً یا در گذشته و طی زمان از مملکت خارج شده است. یعنی هر جا که بنشینیم، از لطمه‌هایی که بدین ترتیب به مملکت خورده شده است، بحث در میان است. اما در چند مورد دیده شد که گویندگان یا نویسندگان مساله را ریشه‌ای‌تر مورد بحث قرار داده و مثلاً سخن از برنامه‌هایی به میان آورده‌اند که در اثر کارندانی یا سوء نظر و سوء استفاده‌ی مجریانش انجام شده و خرابی‌هایی از آن عاید مملکت شده است.

آموزش و پرورش هم...

به نظر ما «آموزش و پرورش» از واحد هائی است که متأسفانه طی زمان، مورد کارندانی‌ها، سوء نظرها، سوء استفاده‌ها و سوء سیاست‌های شدیدی واقع شده است؛ سوء سیاست‌ها و سوء استفاده‌هایی که اینک یعنی- زمانی که سالها از آنها می‌گذرد نتیجه مضارزش را داده است و فرهنگی جماعت را از معلم و دبیر گرفته تا دانش‌آموز از کیفیت کار شدیداً ناراضی کرده و در مواردی به جان آورده است. نارضائیتی که جداً و قطعاً اگر با، مرحم‌های معمولی به جنگش بروند بدون آن که ریشه‌اش را شناخته و خشکانیده باشند، بفرض هم که به ظاهر آرام شود، همچنان در ذلها باقی خواهد ماند و باز روزگاری دیگر به شکل دیگر خودنمائی خواهد

از «آموزش و پرورش» چیزی باقی نگذاشتند...

● جای فرخ روپارسای و معاونانش در زندان خالی است

● لطمه‌ی خیانت بزرگی که به نظام آموزشی مملکت زده شده است، از تمام دلارهای خارج شده از مملکت بیشتر است



● دکتر محمد مصدق در سفر تاریخی اش به هلند برای حضور در دادگاه لاهه

هوان - شماره چهارم

شناخته شده در کابینه‌های ایران می‌آیند و می‌روند که شاید جلو این جنبش گرفته شود، به پیروزی می‌رسد و کار نهضت چنان بالا می‌گیرد که چاره‌ای نمی‌ماند جز اینکه در برابر اراده ملتی که به پا خاسته است تسلیم شود و چنین میشود و دکتر محمد مصدق به نخست‌وزیری می‌رسد. اینکه مصدق چگونه با استعمار نبرد کرد امری است که همه‌ی وطنخواهان یا آنرا بیاد دارند و یا حتما باید از آن آگاه شوند. اما مهمتر از پیروزی یا شکست مصدق در نبرد با بزرگترین امپراطوری روی زمین تأثیر حضور مصدق و ظهور مصدق در بیداری ملل شرق است نگاه کنید که تاریخ می‌گوید مبارزه ملت ایران و قیام این ملت علیه استعمار سرعت بصورت یک سر فصل در تاریخ ملل محروم شرق تأثیر خود را برجای گذاشت و و نگاه کنید به نقشه جغرافیای منطقه از اقیانوس هند تا سواحل مدیترانه و سرزمین آفریقا که چگونه دگرگون شده است که چگونه بندها را از پای برداشتند و زنجیرها را گسستند و همه‌ی آزادگان می‌دانند که اولین حلقه این زنجیر سترک را دکتر محمد مصدق و ملت ایران پاره کردند و نقشه جغرافیای سیاسی بخش عظیمی از دنیا را بکلی دگرگون ساختند و چنین است که ارزش و اعتبار دکتر مصدق از سطح ملی درمی‌گذرد و مرزهای بین‌المللی را می‌پوشاند.

- بعد از جنگ بین‌المللی دوم، اولین فریاد قیام ضد استعمار از ایرانی برخاست و محمد مصدق رهبری این قیام را بعهده داشت و تاریخ این را گواهی داده است.

مظلومیت ملت ایران و ظلم و ستمی را که بر این ملت روا داشته‌اند، سر می‌دهند و سرانجام این صدای حق‌طلب، در شرایطی که چهره‌های

می‌فرستند. و این گروه که شمار آنها در برابر اکثریت «وابسته» اندک است صدای حقانیت ملت ایران، صدای یکپارچگی ملت ایران و صدای

پرورش مملکت. جز هبا و هدر دادن بودجه‌ی مملکتی، جز تیشه بریشه‌ی مملکت زدن و جوانان مملکت را به خو کچه‌ی آزمایشگاه بدل کردن چیز دیگری نبوده است. کسی بیاد این نابسامانی‌ها در آموزش و پرورش ما نیست و مسئولان مستقیم هرج و مرج کنونی نظام آموزش ما یعنی فرخ‌روپارسای نورچشمی امیر عباس‌هویدا و معاونان والاتبارا! و مدیران کل‌اش را از یاد برده است.

کمین کرده‌ها

جالب و گفتنی این است که بزرگوارانی که این چنین آموزش و پرورش مملکت را ریشخند کرده بودند، کسانی که برای هر کارشان محمل سود و نفع قبلا تراشیده میشد، کسانی که تردامن‌ترین و آلوده‌ترین کسان را در وزارت آموزش و پرورش روی کار آوردند. و آموزش و پرورش را به سطحی تنزل دادند که در این اواخر اشخاص از این که بدان دستگاه منتسب باشند، احساس سرافکنندگی میکردند، با توجه به شلوغ و پلوغی اوضاع چنان خود را ظاهر الصلاح نشان میدهند که تو کوئی جایشان دادگاه ملی نیست و نبایست در مقابل ملت جواب هوچی‌بازیها، سودجوئی‌ها، تردامنی‌هایشان را بدهند. اما این کسان بایست آگاه باشند که ملت ایران طی تاریخ نشان داده است که بد را از خوب تشخیص میدهد و خادم از خائن را باز می‌شناسد و بزودی تمام‌تباہ-کاران را به دادگاه ملی فرا خواهد خواند.



● اینهم تصویری از خانم فرخ‌روپارسای برای عبرت دیگران

نورچشمی مفخم امیر عباس‌هویدا روی کار آمده‌اند. بسیاری کسان که در این سال‌ها فغان معلم و دبیر از دستشان به آسمان بلند بود کسانی‌اند که در همان زمان با اتکاء به بزرگان وزارتی که خود یک شبه ره صد ساله رفته بودند، به میزها و مقام‌ها رسیدند و یکسره همانند تیشه‌ی خود تراشی برنامه‌های آموزشی را در جهت انباشتن جیب و کیسه‌ی خود و کسان بکار گرفته بودند.

پست تراشی از همان زمان رسم شد و پست معاونان منطقه‌ای وزارت آموزش و پرورش تنها بدین سبب تراشیده شد که یکی از - سوگلی‌های وزارتی - بتواند معاونت وزارت بگیرد.

نامی که برده نمیشود...

امروزه بین لیست کسانی که بنحوی، با غارت بیت‌المال یا رشوه و ارتشا، و جز آن‌ها به مملکت خیانتی کرده‌اند، ورد، زبان‌هاست اما متأسفانه کمتر کسی بیاد «نظام تحصیلی» مملکت است که مهمترین مسأله‌ی مملکت بوده و هست و بدبختانه علیرغم این اهمیت مدت‌ها چنان بازیچه‌ی مثنی جاهل کوتاه فکر و جیب‌گشاد گشته بود که امروز پس از چندین سال تازه باین نتیجه رسیده‌ایم که «راهنمایی تحصیلی» دردی دوانکرده است و براه‌انداختن دوره‌ی راهنمایی تحصیلی بدون دانش «کارگاه آزمایشگاه، تربیت‌مشاور و راهنمایی تحصیلی» کاری عبث بوده است و با توجه بتذکراتی که آنموقع در نشریات داده شده است، جز خیانت عمومی به آموزش و

حزب‌های سیاسی

از: خبرنگار بازنشسته

- عنوان انسانی هواداری از صلح، جمعی از رجال سیاسی را مجذوب ساخته بود
- حزب استقلال برای بدست آوردن مناصب دولتی، شتاب بسیار داشت!

همان‌طور که گفتیم احزابی را که بعد از شهریور بیست در ایران تشکیل شدند می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد. قسمت اول احزابی که بلافاصله بعد از شهریور ۲۵ تشکیل شدند، قسمت دوم احزابی که در جریان واقعه آذربایجان بوجود آمدند، قسمت سوم احزابی که در جریان ملی شدن صنعت نفت فعالیت خود را آغاز کردند و قسمت چهارم احزابی که پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ساخته شدند.

در شماره‌های گذشته احزاب دسته اول و دسته دوم را اجمالاً به خوانندگان معرفی کردیم و اینک پرونده احزاب گروه سوم را ورق می‌زنیم....

جمعیت هواداران صلح

پس از آنکه در واقعه پانزدهم بهمن ۱۳۲۷ حزب توده ایران غیر قانونی اعلام و کلیه کلوب‌های این حزب اشغال نظامی شد تا مدتی حزب توده فعالیت علنی نداشت و حوزه‌های حزبی بطور مخفی تشکیل می‌شد تا اینکه در گرما گرم مبارزات ملی شدن صنایع نفت حزب توده با اسامی و عناوین دیگری علناً به میدان آمد که مهمترین آن جمعیت هواداران صلح بود.

در این وقت چون جنگ مراحل بحرانی خود را می‌پیمود و افکار عمومی نگران و مرعوب جنگ بود جمعیت هواداران صلح دربدو امر توانست موفقیت قابل ملاحظه‌ای کسب کند و حتی کارگردانان این جمعیت توانستند عده‌ای از رجال بی‌طرف و خوشنام را بسوی خود جلب کنند.

در ۱۸ خرداد ۱۳۲۹ جمعیت ایرانی هواداران صلح در تهران تشکیل شد و موسسین آن ظاهراً عبارت بودند از:

ملک‌الشعراء بهار، حائری‌زاده، احمدلنگرانی، دکتر شایگان، دکتر محمدعلی حکمت، مهندس مرتضی قاسمی، محمد رشاد و محمود هرمز.

اولین فعالیت این جمعیت جمع‌آوری امضاء درذیل بیانیه استکهلم بود که تا اول بهمن ۱۳۲۹ تعداد آن به ۵۶۲۵۰۷ امضاء رسید.

در ۱۹ آبان ۱۳۲۹ نخستین کنگره جمعیت در تهران تشکیل شد و هیئت‌مدیره جدید را بشرح زیر انتخاب کرد:

ملک‌الشعراء بهار، دکتر سیدعلی شایگان، ابوالحسن حائری‌زاده، سیدعلی اکبر برقعی قمی، مهندس مرتضی قاسمی، ابوالقاسم بختیار، دکتر محمدعلی حکمت، دکتر احمد عقیلی، محمد رشاد و احمد لنگرانی.

ضمناً محمود هرمز بسمت دبیر جمعیت انتخاب شد و شیخ ولی‌الله مدرسی و محمود تفصلی و یزدان بخش قهرمان و فرخ غفاری و

محمد ملک‌زاده بعنوان بازرسان جمعیت تعیین شدند.

روزنامه مصلحت که دارنده امتیاز آن احمد لنگرانی بود بعنوان ارگان رسمی جمعیت هواداران صلح انتشار یافت و با تبلیغات وسیع و دامنه‌داری که این جمعیت بعمل آورد بقدری مورد استقبال مردم قرار گرفت که متینگهای آن خاطره متینگهای حزب توده ایران را تجدید کرد... با اینحال پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ فعالیت این جمعیت متوقف شد.

جبهه ملی

گرچه جبهه ملی را نمی‌توان یک «حزب»

یک نامه روشنگر...

بازی «پوچ» و «پر» برای انتخاب نماینده‌ی مجلس

● عمیدی نوری: در این ۱۸ سال اخیر مکتب سیاسی به‌بزم و مجلس آرائی و زنده‌بادها تبدیل شده بود و آرایشگران این صحنه‌ها انتظار داشتند جوانان ما را که نسل حاضرند، بی‌خبر از اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران نمایند تا از خواب طولانی و غفلت آنها حداکثر بهره‌برداری را بکنند.

حضور محترم آقای حسین سرفراز صاحب امتیاز و مدیرمجله جوان

دیروز نسخه‌ای از آن مجله گرامی را، جوانی از نزدیکانم نزد آورد و بدستم داد و گفت مطالبی که بشما گفتم که برخی از آنها را طور دیگری برایم گفتند در این مجله خواندم. گفتم بازهم گلی بجمال مدیرو نویسنده‌گان این مجله که اطلاعات سیاسی در این حد را برای خوانندگان تهیه نموده انتشار داده است زیرا در این ۱۸ سال اخیر مکتب سیاسی به‌بزم و مجلس‌آرائی و زنده‌بادها تبدیل شده آرایشگران این صحنه‌ها انتظار داشتند جوانان ما را که نسل حاضرند، بی‌خبر از اوضاع سیاسی و اجتماعی و مخصوصاً فرهنگ غنی ایران نمایند تا از خواب طولانی و غفلت آنان حداکثر بهره‌برداری برای غارت اموال عمومی و استثمار نیروی انسانی افراد ملت ایران را بعمل آورده باشند. مجله گرامی را دست گرفته ابتدا نگاه اجمالی بدان نموده دیدم دقت لازم در جامعیت آن از حیث تنوع مطالب در میزانی که یک جوان

لازم دارد، از اخبار سیاسی و روزگار گذشته و ادب و هنر و ورزش و گراورورها و غیره بعمل آمده است که امیدوارم توفیق کاملی در پیداری افکار و رهبری بسوی آزادی و حق و عدالت حاصل آید. نظر باینکه نگارنده از پنجاه و چند سال پیش در جریان آگاهی از امور مطبوعاتی و تا حدی سیاسی قبل از شهریور ۱۳۲۵ سپس پیش از ۲۵ سال با انتشار روزنامه روزانه «دان» در کنار شغل و کالت دادگستری‌ام در متن فعالیت مطبوعاتی و سیاسی بودم پس از قرائت مطالب سیاسی آن مجله محترم نکاتی درباره توضیح و تصحیح مطالب که فقط از خاطرات ذهنی‌ام بیاد آمد در این جا می‌نویسم تا اگر صلاح دانستید در آن مجله محترم امر بدرج فرمائید:

اولین صحنه‌سازی

۱- در صفحه ۱۵ ضمن ذکر مختصری از پیدایش عباس هویدا در صحنه سیاست‌بازی لیست «پر» و «پوچ» در انتخابات به ابتکار حسنعلی منصور در دوره بیست و دوم نسبت داده شده است در حالیکه این بازی در انتخابات دوره بیستم

کاندیدای انتخابات تهران بود با عده کثیری از مردم تهران بعنوان اعتراض بجریان انتخابات اجتماع کردند و بیست نفر بنماینده کمی جمعیت متحصن شدند و هم در این تحصن بود که پایه های بنای مستحکمی را پی ریزی کردند که چندی بعد جبهه ملی نامیده شد.

ت نضج گرفت

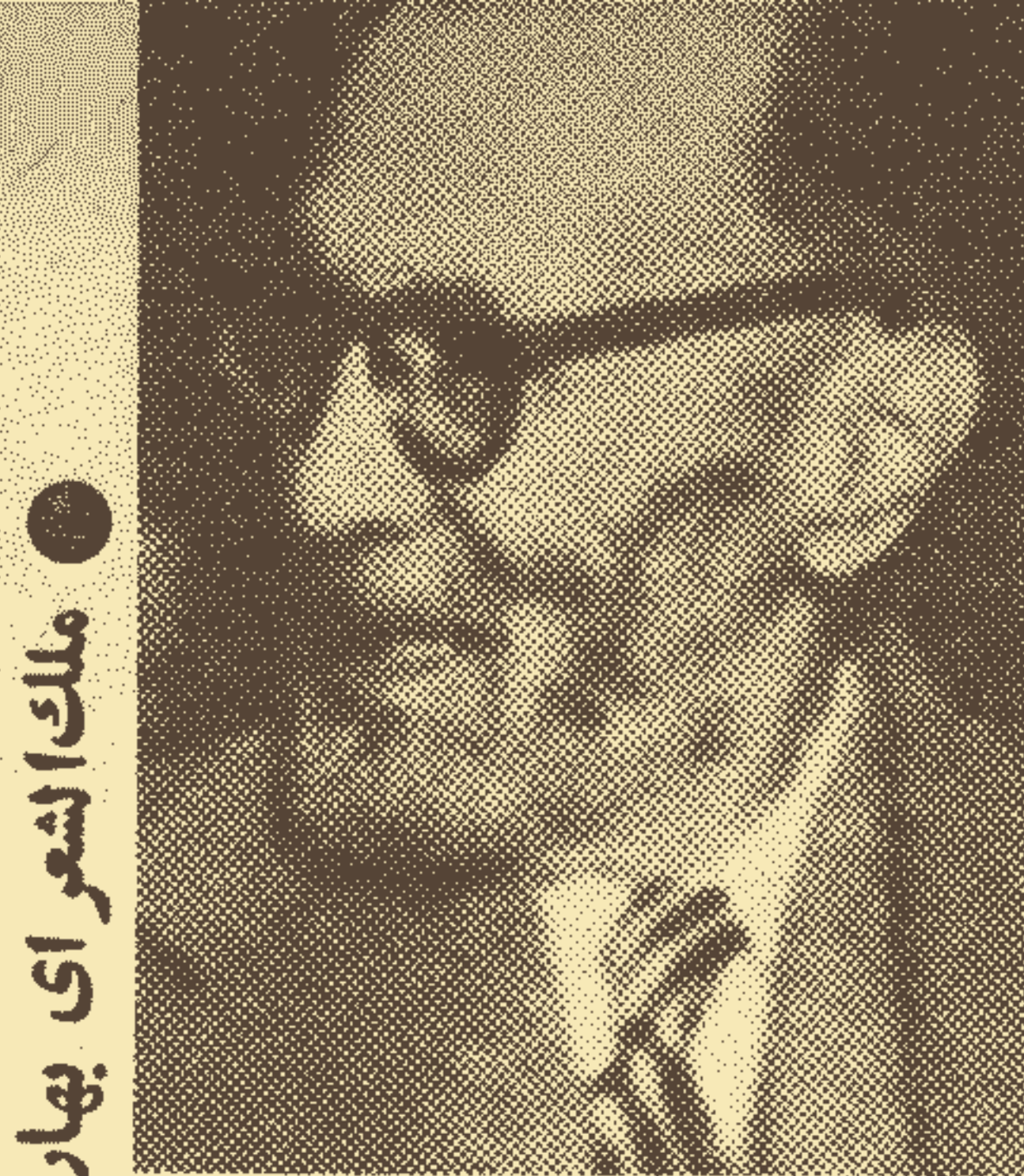
دربدو امر جبهه ملت بمنظور تحقق بخشیدن به چند هدف مشخص یعنی (آزادی مطبوعات، آزادی انتخابات والغاءمقرراتحکومت نظامی) تشکیل شد. اما بعدا ملی شدن صنایع نفت و خلع پید از اعمال انگلستان را وجهه همت خویش قرار داد و چنانکه میدانیم پس از یک سلسله مبارزات دامنه دار در این منظور توفیق حاصل کرد تا وقتی که دکتر مصدق به پیشنهاد جمال امامی قبول مسئولیت کرد و به نخست وزیر تعیین شد جلسات جبهه ملی مرتبا تشکیل می شد و کمیسیون های سیاسی و تبلیغاتی و تشکیلات آن با علاقمندی تمام بطور مستمر فعالیت میکردند اما وقتی که دکتر مصدق قبول مسئولیت

کرد و مجلس شانزدهم نسبت به زمامداری به او رای موافق داد دامنه اختلاف در جبهه ملی بالا گرفت.

اولین جلسه جبهه که بعد از نخست وزیر دکتر مصدق در خانه او تشکیل شد در واقع آخرین جلسه جبهه ملی بود. در این جلسه عده ای از اعضاء جبهه ملی از دکتر مصدق گله کردند که چرا بدون نظر آنها قبول مسئولیت کرده است و بیش از همه از ارسال خلعت بری و عبدالقدیر آزاد از لیدر جبهه ملی خرده گرفتند. عبدالقدیر آزاد عقیده داشت که چون لیدر جبهه ملی به نخست وزیر تعیین شده است باید کلیه اعضاء هیئت دولت و تمام مشاغل حساس مملکت از طرف اعضاء جبهه ملی اشغال شود و می کوشید بدکتر مصدق بقبولاند که چند تن اعضاء گمنام حزب استقلال را عضویت



دکتر شایگان



ملک الشعراى بهار



حاجرىزاده

هیئت وزراء به پذیرد... و دائما میگفت من به هیچوجه نمی دانم جواب حزب استقلال را که پشتیبان جبهه ملی بوده چه بدهم!

البته این عقیده عبدالقدیر آزاد مورد توجه دکتر مصدق و رفقای او قرار نگرفت زیرا آنها عقیده داشتند که برای وصول به یک مقصود عالی باید حب جاه را کنار گذاشت و از تمام فرصتها برای پیشرفت این منظور خطیر استفاده کرد. بالاخره همین برخورد عقیده سبب شد که عبدالقدیر آزاد از جبهه ملی کناره گیری کرد و در مجلس مخالفت شدیدی را با دولت دکتر مصدق آغاز نمود... و همین کناره گیری بود که آغاز جدائی ها و انشعاب های بعدی در جبهه ملی شد.

«ادامه دارد»

یادداشتی از ابوالحسن عمیدی نوری

فرمانداران و استانداران به وزارت کشور معرفی میگردید تا یکروزهم مجلس شورا تعطیل نباشد انتخابات دوره سیزدهم از اواخر سلطنت رضاشاه انجام یافته و وکلا تعیین شده بودند و چند ماه پس از شهریور ۱۳۳۰ دوره سیزدهم شروع میشد که چون نسیم آزادی بمشامها از روز ۲۶ شهریور ۱۳۳۰ دمیده شد و اعتراضاتی بان انتخابات بعمل آمد از جمله از طرف این جانب که آنروز سردبیری روزنامه «ستاره» را پذیرفته و صحنه های دیکتاتوری گذشته را تشریح میکردم، وعده ای از نویسندگان مطلع از اوضاع گذشته در آن روزنامه مطالبی نوشتند که تیراژ آن به ۳ هزار نسخه در روز رسیده بود. مرحوم «ذکاءالملک فروغی» نخست وزیر وقت ما را خواسته گفت الان کشور در اشغال بیگانگانست و استقلال وطن در خطر است تجدید انتخابات با بودن عوامل ضد متفقین اشغالگر کشور ما مخالف مصالح عالی است والا منمهم با شما همعقیده هستم که آن انتخابات صحیح نیست پس صلاح اینست که دست از مخالفت و اعتراض بردارید من میخواهم قرارداد با آنها را به مجلس بیاورم امضا و تعهدی از آنها بگیرم که وقتی جنگ تمام شد کشور ما را تخلیه کنند و این کار فوریت دارد اگر انتخابات مجلس بخواهد در این موقع وضع بعمل آید ماهها بطول انجامیده آشوب و انقلاب سراسر کشور را خواهد گرفت در آنصورت بیگانگان کشور ما در حال اشغال خواهند داشت و قرارداد تقسیم ایران در سال ۱۹۰۷ را مورد عمل قرار داده خواهند گفت کشورتان را در جنگ گرفتیم و باهم تقسیم نمودیم.

قرارداد ایران بانگلیس و روس نیزهريك جداگانه با اعتراف آنها به حفظ استقلال و تمامیت ایران و تعهد به برگشت قوای خود پس از شش ماه از پایان جنگ جهانی در مجلس سیزدهم به تصویب رسید.

مرحله دوم به تعطیل چاپخانه و روزنامه و تعهد از کارمندان در عدم همکاری بر انتشار آن اخذ شد نتیجه آن انتخابات هم باینجا رسید که پس از چندماه که مجلس دوره بیستم افتتاح گردید آن مجلس و سنا با هم بفرمان پادشاه باصرار علی امینی نخست وزیر ناگهانی، منحل شد. البته حسنعلی منصور که برنامه اداره کشور در پشت پرده برایش تنظیم شده بود، درس صحنه سازی حزبی را در مکتب دکتر اقبال و اسداله علم که سازمان امنیت تنظیم کننده آن بود یاد گرفت و چنانچه مرقوم داشتید صحنه سازی کنگره «آزاد زنان و آزاد مردان» بدعوت احمد نفیسی شهردار که سهم خود را هم با وکیل نمودن خانم خود از این مهمان نوازی گرفته بود بعداً در تهران نمایان شد.

۳- در صفحه ۱۸ در ستون «راستی که تاریخ تکرار مکرراتست» نوشته شده «مجلس سیزدهم چند جلسه خصوصی تشکیل داد که نامه محرمانه ای برای رضاشاه نوشتند و روز ۲۵ شهریور قرار بود نامه را نزد شاه برند... آنچه بخاطر دارم مجلس مزبور در آن تاریخ دنباله دوره دوازدهم بود نه سیزدهم. آن مجلس در آن ماهها دنباله مجلس ۱۳ بود منتها چون انتخابات دوره رضاشاه طبق سلیقه آن پادشاه احتیاجی به تظاهر و معرفی نامزد و دردرس مردم نداشت بلکه لیست مورد نظر شاه قبل از پایان دوره پیش بعنوان وکلای دوره بعد از طرف

مجلسین شورا و سنا در اولین صحنه سازی مبارزه بین احزاب ملیون و مردم در کابینه دکتر اقبال پیش آمد و طراح و مجری آنها هم سازمان امنیت بود. حسنعلی منصور تازه بعنوان معاون نخست وزیر در امور اقتصادی به دکتر اقبال معرفی و وارد صحنه شده بود، تا از نزدیک ناظر این بازی باشد منتها آنزمان در برابر این بازی نامزدهای حزبی اعم از آنهایی که برخلاف نظر و تصویب کمیته های شهرستان و استان و مرکز معرفی بخوزه انتخاباتی شده و رهبران حزب نامشان را در لیست سیاه گذارده بودند و یا آنهایی که در لیست پوچ و پر بودند و بحساب برنده درنیامدند اقتضای آن انتخابات را چنان برملا ساختند که ستون های مطبوعات از جمله روزنامه داد پر از فساد آن انتخابات بود و عاقبت نیز در مصاحبه مطبوعاتی اعلیحضرت این فساد آنچنان روشن شد که منجر به استعفای دکتر اقبال از نخست وزیر و استعفای دسته جمعی حائزین اکثریتی که با صحنه سازی مزبور خود را وکیل مجلس میدانستند گردید و دولت شریف امامی روی کار آمد و دست به انتخابات زد که معروف به انتخابات زمستانی گردید. در این انتخابات همان صحنه بشکل بدتری تکرار شد بدین معنا که اگر در انتخابات تابستانی دو نامزد «پوچ» و «پر» تعیین می کرد که سازمان امنیت مراقب اجرای آن بود، در لیست این انتخابات بدون ذکر نامزدهای دو حزب زیرا عملا حزب ملیون منحل شده بود چند نامزد از همان افراد حزبی سابق حزب ملیون و مردم و دیگران برای حوزه انتخابیه تعیین شده بود. در حالیکه نامزد لیست «پر» مورد حمایت مامورین سازمان امنیت بوده و برنده معرفی میشد. این انتخابات هم اقتضای کمتر از انتخابات تابستانی نبود و اخبار آن در روزنامه داد انقدر منتشر گردید که در دو دفعه در کابینه شریف امامی روزنامه داد توقیف گردید و در



عمیدی نوری

بقیه در صفحه ۳۶

راه مردم
و هنرمند:
راه آزادی...

● آل احمد: نظم، يك امر غير طبيعي، از خارج تحميل شده
و مكانيك است...
● روشنفكر بايد بداند، اندیشه‌اش را در خدمت چه کسی
بكار می‌گیرد...

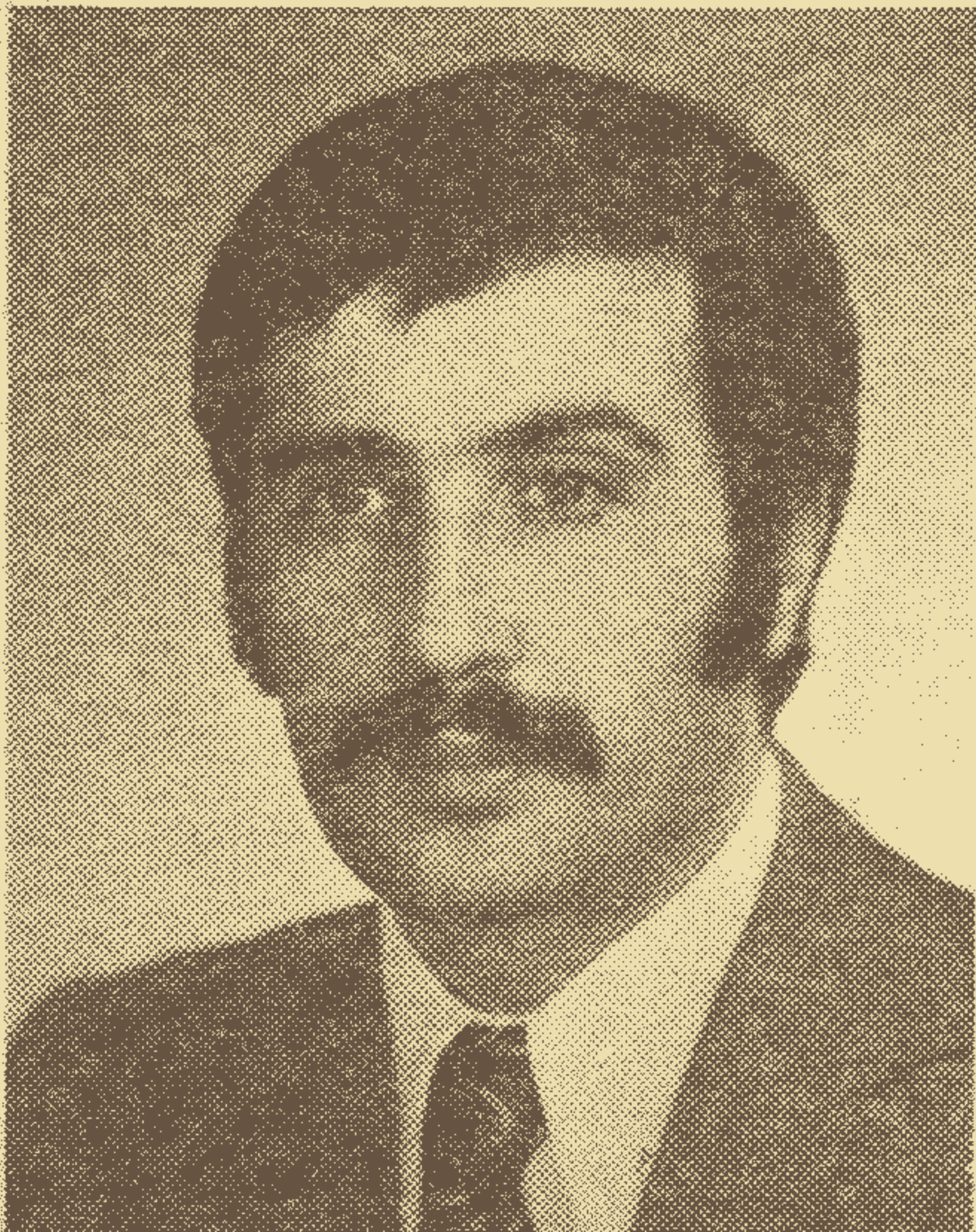
به آذین: سانسور کمپ



● جلال آل احمد

و نظم توضیح دقیقی نداده‌اید و وزیر حق دارد. ضرورت را بعنوان يك امر ارگانیک و طبیعی اگر بپذیریم ناچار با شناختن آن ضرورت، به آزادی خودمان می‌رسیم. اما نظم، يك امر غیر طبیعی، از خارج تحميل شده، و مكانيك است. که هنرمند در مقابل‌اش می‌ایستد. البته در اینجا شناختن نظم لازم است. اما در نظر داشته باشیم که در آن صورت بر حسب اجتماعی که ما در آن زندگی می‌کنیم این نظم دو صورت

● سپانلو:



ادبیات در حال رشد است. که آمیخته‌ی است از نثر و مقاله که بیشتر جنبه صریح و غیر هنری دارد و خالص نیست. بهمین دلیل بسیاری از قصه‌نویسان که قصه‌های آنها ظرفیت حرفه‌ایشان را ندارد مقاله‌نویس میشوند.

نظم

به آذین: باید نحوه عکس‌العمل نظم اجتماعی روشن شود که گاه شدید است و گاه ضعیف، گاه بی‌پرده است و گاه در خفا. شدت آنرا مثلا در مورد صوراسرافیل می‌بینیم که در يك موقعیت بحرانی بودند با عکس‌العمل خیلی شدیدی روبرو شدند.

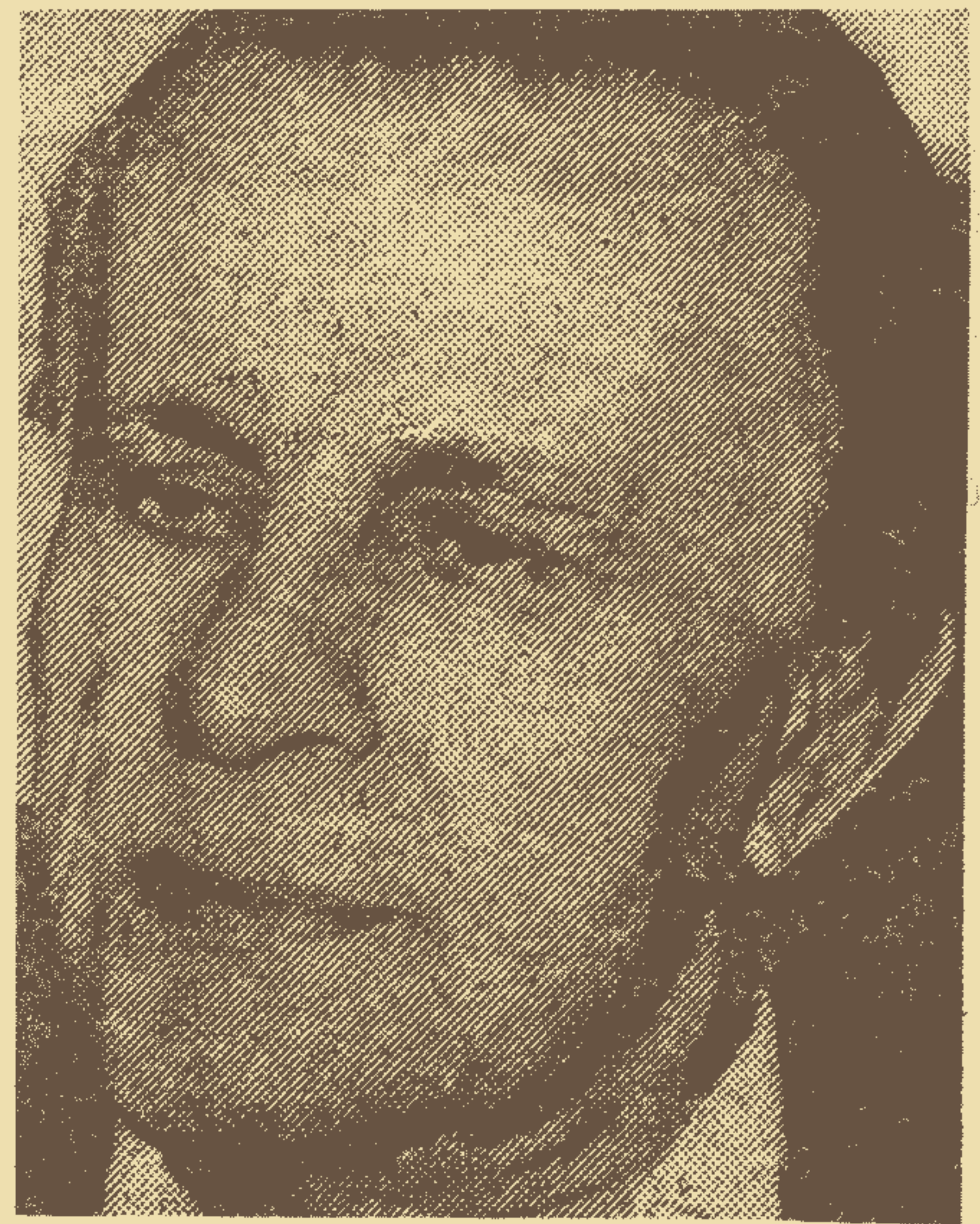
دکتر رضا براهنی: آیا آثار نظایر صوراسرافیل را میتوان هنری دانست؟

به آذین: هر همیشه یکسان نیست یعنی تعبیر آن در هر مرحله بيك صورت است مسئله‌ی دیگر مربوط است به صحبت آقای وزیر. ما وقتی نظم را تعریف کردیم آنرا سازمانها و ضوابط زندگی اجتماعی دانستیم دیگر نمی‌شود اسم ضرورت روی آن گذاشت اینها البته تحت ضرورتی زندگی کرده و تکامل پیدا می‌کنند، ولی اسم خودشان ضرورت نیست. هوشنگ وزیری: شما می‌گوئید آزادی در شناختن این نظم است.

به آذین: آقای وزیر شما این را با يك تعریف دیگر اشتباه می‌کنید. آن ضرورتی که می‌فرمائید کاملا فلسفی است. یعنی آزادی در صورتی حاصل است که ما ضرورت را بشناسیم. ولی در اینجا مسئله چیز دیگری است، یعنی پیاده شده است روی اجتماع و شما به این نکته توجه نمی‌کنید. وزیری: درست است.

شخصیت

جلال آل احمد: «آقای به آذین در جلسه گذشته حتما بعلت ناراحتی‌هایی که برایشان پیش آورده‌اند، گفته‌اند که: منی که اهانت می‌بینم و دم بر نمی‌آورم حتما نقصی و علتی در شخصیت انسانی من است. که اگر به آن آگاهم هر چه زودتر باید بجران آن پردازم و گرنه شایسته داشتن نام انسان نیستم:..... این جمله ایشان بود من میخواهم از ایشان دفاع کنم، حق بود اینطور میگفتند: در اینصورت من انسانی هستم که در منگنه نظم معینی کاسته است یا کاهش یافته است..... اگر این مطلب را چنین مینوشتند برای وزیر هم آن اشکال پیش نمی‌آمد. من باین نکته رسیده‌ام که سرکار واقعا از ضرورت



● به آذین

آزاده‌معاصر، مرشد شاعران و نویسندگان جوان، یار آزادگان، نیک مرد ادبیات امروز ایران، «م. الف. به آذین»، در شماره دوم جوان، از آزادی، آزادگی و آزاد اندیشی گفت. و این کلام دهسال پیش او بود، در شرایط اختناق و فضایی که حتی جسورترین روزنامه‌نگاران، جرأت نکردند، گفتاراش را چاپ کنند و حتی خبرش را هم انتشار ندادند.

هفته گذشته بحث و گفتگوی تنی چند از نویسندگان، شاعران و مترجمان عضو کانون نویسندگان را، با «به آذین» درباره آزادی چاپ کردیم و آنچه می‌خوانید، دنباله‌ی همان بحث و گفتگو است:

به آذین: آقای آزاد می‌فرمایند که اثر هنری چنان اثری را ندارد که از طرف نظم عکس‌العملی را بوجود بیاورد. گمان می‌کنم وقتی که سانسور در هر قدم است و مثلا کتاب چاپ شده جمع میشود، زدن این حرف خیلی عجیب است.

آزاد: خود شعر یا نقاشی - بنده بخود قصه‌نویسی یا شعر کار ندارم و بان چیزی که در حاشیه ادبیات است یا نوعی ادبیات که شامل همه انواع قصه‌نویسی یا شعر نمی‌شود - یعنی آنچه که نفس شعر است یا نقاشی..... البته وقتی وارد قصه‌نویسی میشود انواع قصه‌نویسی هم آنچنان حادث نمی‌توانند باشند که با مخالفت روبرو شوند. آنچه در حال حاضر با مخالفت روبرو میشود ادبیاتی است که در کنار آن نوع

حق و واقعیت

منشی‌زاده: مرگ اینجا حق و واقعیت نیست، آنچه واقعیت است جنگ است که ما با آن مبارزه میکنیم. اما با مرگ مبارزه نمیشود کرد؛ چرا که حق است. ببخشید که رفتم توی پرت‌وپلای حضرت سارتر. پس فرقی است بین واقعیت و حقیقت. این تفاوت آن است که تکلیف عالم واقع را علم روشن می‌کند. هنر را که برخلاف علم نمیشود آموخت به آن علت است که با واقعیت سروکار ندارد. کارش مواجهه با حقیقت است و حق است «نردبان آسمان است این کلام»: است... واقعیت برای من یک چیز میرنده است و من اصلاً در بندش نیستم و میخواهم مدام عوضش کنم در هر حکومتی و در هر شرایط اجتماعی.

کاستن

موسوی‌خامنه‌ای (عضو تالار قندرین): در اینجا اشاره‌ی شد به نقاشی و معماری بهتر است رابطه کار این‌ها با جنبه‌های بی که شما می‌گوئید بیشتر روشن شود. بطورمثال در کشوری می‌خواهند، یک سبک خاص معماری یا هنرهای بصری بوجود آورند. مثل زمان موسولینی در ایتالیا که خواستند یک سبک معماری فاشیستی بوجود بیاورند. در چنین شرایطی اگر وضع خود نقاش یا معمار را به سنجیم می‌بینیم که آنها هم در زیر همین منگنه که گفتید خرد میشوند و کاهش می‌یابند. اما این کاستن به دو صورت ممکن است انجام شود. یک نوع‌اش بصورت مکانیکی است، یعنی وسایل و ابزار کار معمار و نقاش را از دست‌اش می‌گیرند. اما در ضمن اینکار سانسوری هم هست که خود هنرمند بر ذهن خودش حاکم می‌کند که زاده همین در زیر منگنه قرار گرفتن است. در یک چنین شرایطی کاری که آگاهی می‌تواند بکند آنست که اولاً هنرمند با آن حمله مکانیکی مخالفت می‌کند و ثانیاً در مقابل آن سانسور ذهنی پایداری می‌کند. این بزرگترین وظیفه نقاش و هنرمند است. در این شرایط وسایل تطبیع معمار مثل پولی که بدست می‌آورد و نظایر آن خیلی زیاد است و در اینجا یک مسئله ضرورت پیدا می‌کند و آن ایجاد رابطه است میان نقاش و معمار با سایر روشنفکران. ولی اینجا مسئله به این صورت یک طرفه مطرح نمی‌شود. در کشوری که روشنفکران‌اش نسبت به این مسئله عدم حساسیت نشان می‌دهند من عقیده دارم که رسیدن به چنان آگاهی لازمی غیر ممکن می‌شود. بعبارت دیگر نقاش و معمار در چنین اجتماعی نه تنها از یک طرف تحت تسلط همان عدم امکانات هستند در عین حال تحت تسلط و فشار سایر روشنفکران که در قلمروهای دیگر فعالیت هنری دارند، قرار می‌گیرند. باید همه‌ی روشنفکران ما به این مسئله حساسیت نشان بدهند زیرا همانطور که همه هنرها میتوانند ابزار قدرتهای خاصی قرار بگیرند توانائی اینرا دارند که ابزار قدرتهای دیگری هم باشند. یک روشنفکر نقاش بهمان مسائلی حساسیت نشان می‌دهد که یک روشنفکر نویسنده، ولی در موقع عمل می‌بینیم که بین آنها جدائی وجود دارد اکنون فشارهایی که بر معمار و نقاش وارد می‌آید شناخته شده نیستند و علت هم همان عدم برقراری رابطه صحیح است بین آنها و سایر روشنفکران.

● منشی‌زاده: مرگ حق است و واقعیت نیست. آنچه واقعیت است، جنگ است که با آن مبارزه می‌کنیم
● بر اهنی: ما از ضرورت یک مفهوم دوجانبه داریم، ما وارث همه تجربیات و واقعیت‌های تاریخ هستیم
● هوشنگ وزیری: حقیقت و واقعیت در جایی به هم می‌رسند...

ن کرده است...



● منشی‌زاده

مورد توجه قرار بگیرد و آن مسئله واقعیت و حقیقت است در مورد واقعیت درست است که به قول آقای به‌آذین دنیا را نوسازی می‌کنیم، ولی من گمان میکنم در این کار پیمان روی این سکوی پرتاب واقعیت است. یعنی از رویش می‌پریم. روی واقعیت نمی‌مانیم من می‌روم روی این سکو و بعد دو تا خیز برمیدارم و می‌پریم توی آب، آن آب حقیقت است.

● م. آزاد:



پیدا می‌کند. اگر در اجتماعی هستیم که نظم‌های مسلط بر آن ناشی از ضرورت‌ها هستند کار هنرمند راحت است، اما ممکن است، در اجتماع عکس آن هم وجود داشته باشد، در اینجا است که هنرمند با آن مسایلی روبرو می‌شود که من پیشنهاد می‌کنم آقای به‌آذین جمله خود را درباره آن اصلاح کنند... اما نکته مهمی که به کانون نویسندگان ایران نیز مربوط میشود، آن است که در چنین شرایطی تا چه حد می‌شود با نهادهای این نظم همکاری کرد - بعنوان یک صاحب قلم - آیا کافی است که به قول آقای دکتر هزارخانی من بعنوان یک مزدور همچنان که حاصل کار بدنی‌ام را می‌فروشم و مزد می‌گیرم حاصل کار ذهنی خودم را هم به فروشم و فقط دلم خوش باشد که عامل نیستم، باید توجه داشت که بر حسب حرفهای آقای به‌آذین حاصل کار ذهنی ما هم به نیرو و قدرت تبدیل می‌شود. پس همانطور که باید بدانم که حاصل کار بدنی‌ام را به چه کسی می‌فروشم باید توجه کنم که حاصل کار ذهنی خود را در اختیار چه کسی می‌گذارم، مهم تعیین این مرز همکاری است. ما باید ملاک‌هایی برای خودمان بسازیم چرا که، مقدار زیادی از این حرف‌ها که می‌زنیم از یک ضرورت ارگانیک مربوط به نوعی اجتماعات دیگر اخذ شده است یعنی از ضرورت‌های آزادی در یک محیط مثلاً متمدن، پیشرفته غربی. آیا ما - حتی ما - حق داریم چنین حرف و سخن‌هایی را بعنوان مشخصات درونی و طبیعی اجتماعی مثل اجتماع خودمان بپذیریم یا اینکه این نظم از خارج آمده است؟ و بهمین علت است که من میخواهم روشنفکر جماعت سرایش مثل میرزا آقاخان کرمانی بالای دار نرود. آیا نمیشود گفت که میرزا آقاخان اشتباه کرده بود. آقای بر اهنی بحث در هنرمند بودن و نبودن اینها نیست بحث در این است که اینها آدم‌هایی هستند با ملاک ضرورت‌هایی برای محیط‌های دیگر که آمده‌اند حرف را در محیط‌هایی می‌زنند که آن محیط‌ها را نمی‌شناسند و ضرورت‌های داخلی این محیط را که طبیعی است درونی است و ارگانیک است خودشان نفی می‌کنند. و ما اسمشان را گذاشته‌ایم، غرب‌زده. باین مناسبت یک کمی دقیق‌تر باید به این مسائل اندیشید. من از شما آقای به‌آذین متشکرم که به ما فرصت اندیشیدن دادید. ما بعنوان آدم‌هایی که خیال می‌کنیم هنرمندیم باید فکر کنیم که کجا هستیم، آیا پیاده کردن ملاک‌های ما صحیح است؟ و آنها که کرده‌اند چه شد؟ و ما اگر بکنیم چه خواهد شد؟ نکته دیگری هم باید

هیچ انقلابی، بدون تئوری انقلابی، وجود ندارد...

- آیا لژ فراماسونرها، پاتوق مبارزان بوده است؟
- آینده سیاست را با بحث کردن بایک آنارشیست شروع کرد.

گفتگوی «رژی دبره» با «آلنده»

-۲-

اشارتی و حکایتی...

دکتر «سالوادور آلنده» چهره‌ی که امپریالیسم آمریکا برای سرنگون کردن رژیم او و چپاول منابع حیاتی مردم شیلی، چهل و پنج هزار نفر از مردم شیلی و نیز خود «آلنده» را کشت - «آلنده» تا آخرین لحظات با مسلسلی که «کاسترو» باو یادگار داده بود، جنگید اما قتل او هم پایان مبارزه نبود چرا که سر خم می‌سلامت‌شکنند اگر سبوتی! قتل و عام آزادیخواهان شیلی و شهادت آلنده این کفه «چه‌گوارا» را ثابت میکند که: برای از پادر آوردن امپریالیست باید مجرای تغذیه او را بست و ویتنامهای دیگری ایجاد کرد:

در شماره‌ی گذشته بخشی از مصاحبه‌ی اختصاصی «رژی دبره» انقلابی معروف را با «آلنده» از نظر تان گذرانیدیم و اینک به ادامه‌ی آن می‌پردازیم. امید که ترجمه مصاحبه‌ی این دو نامدار در بازشناساندن چهره‌ی آلنده موثر افتد....

دبره: مسئله دیگری که علاقه دارم بدانم این است که: شما تئورسین نیستید اما یک اصول محکم تئوری در سخنان و اعمال شما دیده میشود اصلاً چطور شد شما به سیاست پیوستید؟
آلنده: در دوران دانشجویی منظورم سالهای ۲۶ و ۲۷ است من شروع بخواندن طب کرده بودم، در آن زمان ما دانشجویان پزشکی از نقطه سیاسی از همه جلوتر بودیم.

دانشجویان مترقی

دبره: آیا بیشتر از دانشجویان رشته‌های فلسفه و علوم انسانی دانشکده ادبیات هم...
آلنده: بله. طبق سنت قدیمی دانشجویان پزشکی از همه مترقی‌تر بودند. ما در منطقه بسیار فقیری سکونت داشتیم و عملاً با همه مردم زندگی میکردیم. اکثراً شهرستانی بودیم و با آنها که در کوی دانشگاه اقامت داشتند دور هم جمع شده: «سرمایه» و کارهای لنین و تروتسکی را می‌خواندیم...

تروتسکی

دبره: اینجاست که میگویند شما با احزاب کمونیست فرق داشتید. من فکر میکنم آنها تروتسکی نمیخوانند.

آلنده: بله قبول دارم، کسانی هستند که بشما میگویند در احزاب کمونیست تروتسکی نباید خوانده شود. اما چنین مواعی برای ما وجود نداشت من کاملاً آگاهم که: هیچ عمل انقلابی بدون تئوری وجود ندارد: اما اصولاً اهل عمل هستیم. از زمان دانشجویی همیشه در صف اول مبارزه بودم و از این گذر خیلی چیز آموختم.

دبره: همانطور که میگوئید زندگی دانشجویی مهم است، اما کتابها يك منبع حیاتی آموزش هستند. يك سؤال مربوط به همین مساله آیا «دولت و انقلاب» را خوانده‌اید؟
آلنده: البته...

دبره: بسیار خوب بعداً راجع به آن صحبت

میکنیم.
آلنده: در بسیاری از سخنرانی‌هایم در پارلمان به قطعاتی از این اثر اشاره کرده‌ام و از این رو چه بسا مورد حمله مطبوعات ارتجاعی قرار گرفتم. یکی از این روزنامه‌ها El Mercurio است که باستناد یکی از پاراگرافهای این کتاب که از سخنرانی من استخراج شده بود، مفهوم آن پاراگراف را بعنوان هدف باطنی من معرفی میکرد و طبیعتاً این کار برای سرکوبی دولت بود. من فکر میکنم يك کار اساسی چون: دولت و انقلاب در واقع راهنمای عقاید است ولی نمی‌توان آنرا بعنوان آموزش از راه پرستش بکار برد.

دبره: من اغلب شنیده‌ام که شما با

یادداشت‌های زندان رژی دبره

تاکی مردم بولیوی باید خبر «پرو» را از «آسوشیتد پرس» بشنوند حساب کارگران زحمتکش، از حساب رنگین نامه‌ها، جدا است

سوم مه ۱۹۷۰ - به رهبران و اعضاء
رفقا و همکاران

اجازه می‌خواهم صمیمانه‌ترین تشکرات قلبی خود را بعلت درخواست - یکپارچه شما که در کنگره جهت آزادی زندانیان سیاسی خصوصاً من، ابراز داشته‌اید تقدیم حضورتان کنم. این بزرگواری شما بیشتر از آنچه که می‌بایست باعث تعجب شود، درسی بود برای من - تعجب باین خاطر که اکثر - روزنامه‌های این مملکت چه از نوع باصطلاح آزادشان و چه به سبک غربی یا مسیحی منتشر می‌شوند، تابحال به چنین عملی دست نزده بودند. سه سال است که من بخواندن ناسزاهای یکنواخت آنها عادت کرده‌ام. مثلاً روزنامه لاپرزیشیا با آن مخزوی ریاکارانه فرتوتش «الدیاریو» سخنگوی سفارت آمریکا و غیره... رفتار شما به من یاد داد که ظاهر پدیده‌ها را با ماهیت باطنی آن که نهان مانده یکی ندانم یاد گرفتم رنگین نامه‌های هفتگی

در آوریل ۱۹۷۰ فدراسیون جدید - التاسیس کارگران مطبوعات بولیوی کنگره خود را در شهر «آلوچوگامینا» تشکیل داد و مصرانه آزادی کلیه زندانیان سیاسی خصوصاً کلیه زندانیان زندان «کامیری» را خواستار شدند - بدنبال آن اتحادیه‌های دانشجویی و سازمانهای کارگری که مجدداً تاسیس شده بودند، به تکرار آن خواستها پرداختند بطوری که «ژنرال اواندو» مجبور بصدور این بیانیه شد که نسبت به وضع «رژی دبره» تجدیدنظر خواهد کرد. این بیانیه موجب شد چهره واقعی و ماهیت عوامفریب رژیم که هنوز عده‌ی گول آنرا می‌خورند برملا شود. نامه توسط مقامات نظامی زندان کامیری توقیف شد و هرگز بدست گیرنده آن، کارگران مطبوعات بولیوی نرسید.

میگویند همینطور خانواده مادر من.

محافظة کاری

دبره: جهت سیاسی آنها چه بود؟
آلنده: در شیلی، نبرد علیه محافظه کاری در قرن پیش بسیار شدید بوده و با آن در یک جنبه مذهبی مبارزه میشد. محافظه کاران باتمام برنامه‌های مترقی مخالف بودند، مانند ایجاد تحصیل همگانی **Iay education** پدر و تمام عموهای من عضو احزاب رادیکال بودند و آنزمان عضویت در حزب رادیکال معنای مترقی و پیشرو را داشت. پدر بزرگ من بنیان گذار اولین مدرسه همگانی بود بخاطر دید سیاسی او، باو «آلنده سرخ» لقب داده بودند..

دبره: بنابراین سنت خانوادگی در تربیت شما موثر بوده است... آیا عوامل دیگری را هم بخاطر می آورید؟

آلنده: موقعیکه ۱۴-۱۵ ساله بودم به مغازه یک کفایش آنارشویست بنام **Juan Demarchi** میرفتم و با او به گفت و شنود و تبادل نظر می نشستم. این زمانی بود که من به دبیرستان می رفتم. بعد از ساعات درس از مدرسه به مغازه او میرفتم و با این آنارشویست به بحث می پرداختم او در آن زمان تاثیر عظیمی بر من داشت.

حدوداً او ۶۶ یا ۶۳ سال داشت و از هم صحبتی من کاملاً خوشحال بود. او به من شطرنج یاد داد و درباره مسائل گوناگون زندگی برایم صحبت میکرد و کتابهایی هم بمن قرض می داد.

دبره: چه کتابهایی؟
آلنده: تمام آثار اساسی تئوریک مثل: باکونین. اما از همه مهمتر تفسیرهای **Demarchi** بود، زیرا من عادت به عمیق خواندن نداشتم، او مسائل را بطور ساده و روشن، برایم شرح می داد. **«ادامه دارد»**

دبره: بله.

آلنده: حالا فقط از نقطه نظر شخصیت، من یک سابقه فراماسونری دارم پدر بزرگ من دکتر آلنده پادین یکی از رهبران بزرگ فراماسونری در قرن نوزدهم بود. در آن زمان مفهوم فراماسون مبارزه بود و لژ فراماسون و لژ **Lautaro** پاتوق استقلال طلبانی بود که علیه سلطه اسپانیا مبارزه میکردند.

دبره: «بولیوار» و «سوسار» هم فراماسون بودند.

آلنده: دقیقاً همینطور بود. بنابراین کاملاً برای شما مشخص میشود که بین سنتهای خانوادگی و جنبش فراماسونری که برای اصولی اساسی چون: آزادی، برابری و برادری مبارزه میکند براحتی میتواند روابطی باشد. حالا که از جنبش فراماسونی حمایت میکنم میدانم در رژیم سرمایه داری نمی تواند برابری وجود داشته باشد، حتی برابری در استفاده از فرصتها، جایی که بهره کشی طبقاتی وجود دارد، برادری ممکن نیست، آزادی واقعی یک هماهنگی و اتفاق است، نه یک اندیشه مجرد - بنابراین متوجه هستید که من اصول فراماسونری را طبق محتوی واقعی آن بیان میکنیم و کاملاً آگاهم در بعضی کشورها فراماسونری از این اصول پیروی نمیکند.

رفاه

دبره: رفیق رئیس جمهور شما از خانواده تقریباً مرفهی هستید ممکن است گفته شود یک خانواده بورژوازی.

آلنده: در اصطلاح اورتدوکسی بله.. اصل من «بورژوا» است اما باید اضافه کنم که خانواده من از قسمت قوی بورژوازی حمایت نمیشد، اولیاء من به مشاغلی اشتغال داشتند که به آنها مشاغل فکری **Li lberal Profession**



فراماسونری رابطه داشتید در حالیکه فراماسون نیستید. البته می دانید در فرانسه در سالهای ۲۰ اختلاف شدیدی در جنبش بین المللی کارگران پیش آمد که منجر به اخراج فراماسون ها از حزب کمونیست که دوران طفولیت خود را می گذراند - شد.

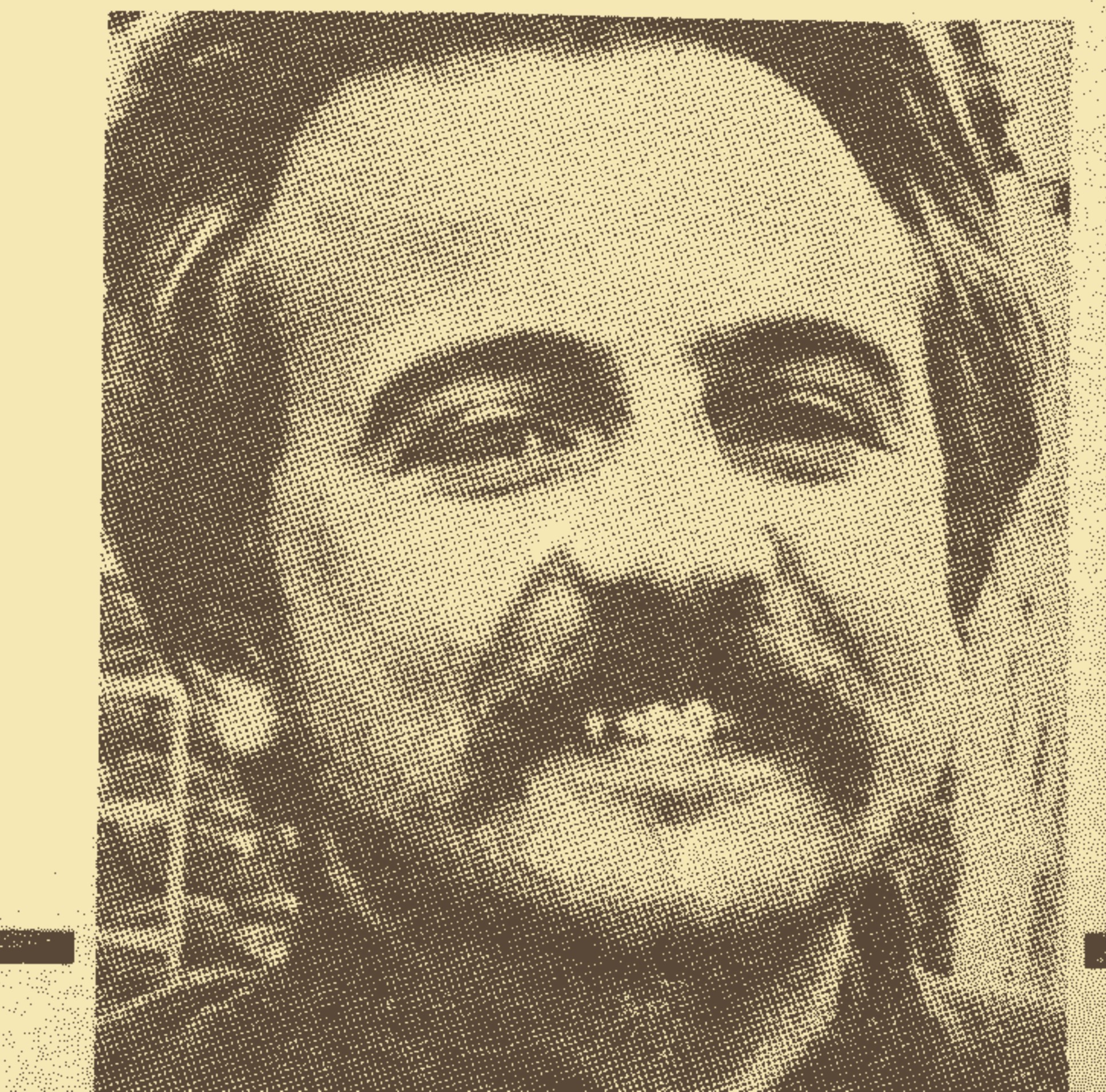
آیا تضادی بین ارتباط فرضی شما با فراماسونری و موقعیت طبقاتی خود نمی بینید؟

آلنده: رژی! اجازه بده اول این مطلب را بگویم که اولین دبیر کل حزب کمونیست فرانسه یک فراماسون بود

دبره: بله...
آلنده: فقط در اجلاس بین الملل سوم بود که تناقضی بین آنها ایجاد شد.

نامه رژی دبره به فدراسیون کارگران مطبوعات بولیوی

که شما غیرانسانی و ضد ملی خطاب اش می کنید با کارگرانی که مانند برده مجبور بفروش بازوی خود جهت تامین منافع کارفرمایی که از هر جهت با او بیگانه هستند، یکی ندانم. این دژ هنوز دست نخورده باقی مانده است. فکر میکنم که نباید این حقیقت را فراموش کنیم حداقل اکنون میدانیم آنها که امروز آنرا تقویت و تغذیه کرده اند و مدافع آن هستند روزی از حاصل کار خود بهره مند خواهند شد. و آنروزی که این زنجیر فلج کننده بورژوازی بین المللی از هم بگسلد، این ارگان اختصاصی و ترسناکی که سخنگوی استعمارگران است نابود خواهد شد. این شبکه ای که بدقت سازمان داده شده که حافظ منافع امپریالیسم در قاره



آگاه: را هم چیزی بیشتر از عامل «سیا» یا وزارت خارجه آمریکا ندانند.

با تقدیم مجدد سپاسگزاری خود اجازه بدهید چند کلامی هم راجع به سیاست صحبت کنیم. بالاخره همه ما چه زندانبان و زندانی، چه روزنامه نگار یا مقامات رسمی دولتی، بشر دوستان مهربان و یا حقه آن همگی در یک موقعیت سیاسی هستیم و آن موقعیت سیاسی حاکم برماست.

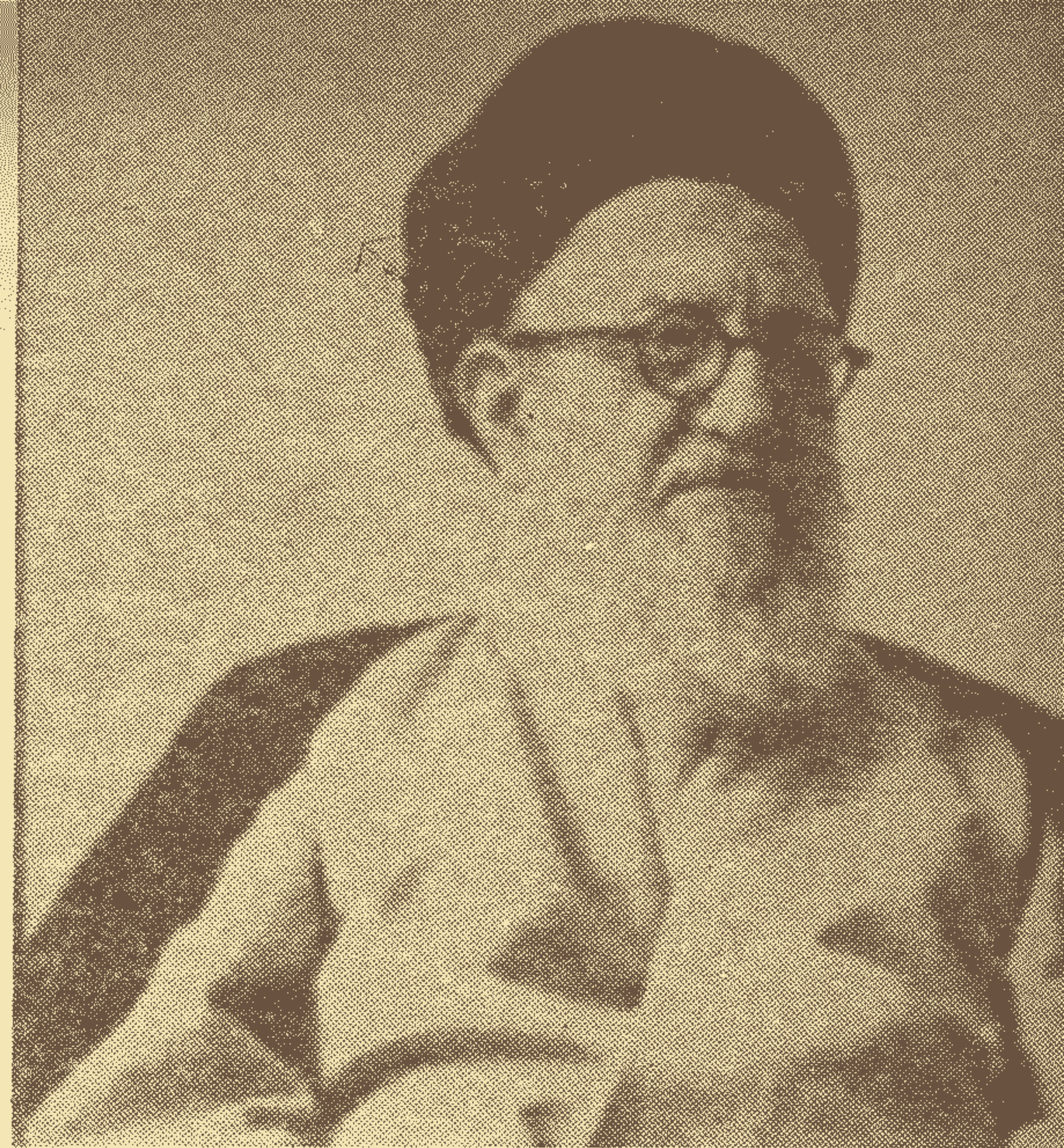
این وظیفه من نیست که راجع باین مسئله صحبت کنم. اکنون که شما نسبت به جریانات روز از خود علاقه نشان میدهید، این با همه ی ماست که با صداقتی که باید بین همه افرادی که موضع ضد امپریالیستی دارند وجود داشته باشد، صرف نظر از تفاوت در روش و وسیله و تئوری به بررسی مطلب بپردازیم. من میدانم شما در تظاهرات خود از ژنرال خواستار تجدید نظر در مورد زندانیان سیاسی خصوصاً مرا نموده اید.

رفقا! من چهارماه است که اجازه صحبت با هیچکس حتی وکیل یا اقوام خود را هم نداشته ام و مجاز بدیدن یک نسخه از پرتزاهم نبودم. اینجا برای ملاقات زندانیان قوانین سختی وضع کرده اند.

بنابراین چنانچه قربانی بی اطلاعی خود باشم، مرا عفو کنید.

زندان کامیری - رژی دبره

است، نه فقط مردم را از جریانات و حوادث روز بی اطلاع میگذارد، بلکه بطور مرتب و حساب شده در مسخ اندیشه آنها میکوشد بطوریکه مجبورند بیک زندگی بیگانه و ساختگی آنچنان تن در دهند که گوئی زندگی خود آنهاست. در حالیکه نیست به آنچه که متعلق بخودشان است سخت بیگانه اند. همانطور که نسبت بخود و برادران خود در کشورهای همسایه چون ویتنام و کامبوج جدا و بیگانه مانده اند. سرانجام روزی خواهد آمد که یک فرد بولیویائی بدون اینکه احتیاجی به اخبار یونایتد پرسی و آسوشیتد پرسی داشته باشد از حقیقت آنچه که در پرو و برزیل میگردد مطلع خواهد شد. روزی خواهد رسید که جریان نبرد مردم «کوبا» را فقط در روزنامه های متعلق بخود خواهد خواند نه در روزنامه های میامی و واشنگتن دیگروقتی عکس یک سرباز آمریکائی را در حال دادن شکلات بیک بچه ویتنامی می بیند، میداند همین سرباز چند لحظه قبل دهکده و کلبه او را با والدین او آتش زده است. بالاخره روزی خواهد آمد که یک فرد آمریکای لاتین که میخواهد از حوادث کشور خود مطلع گردد، احتیاجی بخواندن روزنامه های اروپائی یا نیویورک تایم نداشته باشد. امیدوار باشیم که آنروز چندان دور نخواهد بود. شما ممکن است آمدن آنرا تسریع کنید که یک ناظر بیطرف را هم منبع قابل اعتماد دیپلماتیک و یک سخنگوی



● حضرت آیت الله العظمی آقای شریعتمداری

● دارالتبلیغ اسلامی سیزده سال پیش به همت حضرت آیت الله العظمی شریعتمداری تأسیس شد...

در اولین شماره «جوان» اشارتی پیرامین زندگی روزانه حضرت آیت الله العظمی «حاج سید محمد کاظم شریعتمداری» داشتیم. اینک جهت افزودن آگاهی خوانندگان بازندگان و کوشش‌های معظمه می‌افزاییم که «دارالتبلیغ اسلامی» که سیزدهمین سال فعالیتش را پشت سر گذاشته است نیز، از ثمرات، کوشش‌ها و فعالیت‌های معظمه است و طبعاً اداره و نظارت بر آن پاره‌ای از اوقات مرجع عالیقدر شیعیان را بخود اختصاص می‌دهد.

● ضرورت ایجاد

ضرورت ایجاد چنین مرکزی از دیر باز احساس می‌شد. ضرورت این که بتوان بنحوی شایسته و آبرومند مذهب حقه شیعی اثنی عشری را بمردم دنیا شناسانید و بنحو شایسته در کار اشاعه و آوازه‌گری آن کوشید از این رو سرانجام وسیله مرجع عالیقدر شیعیان آیت الله العظمی شریعتمداری این مهم انجام یافت و دارالتبلیغ اسلامی قدم به عرصه وجود گذارد و ساختمان اصلی این موسسه علمی و دینی در ضلع شرقی چهار راه دوم (قم) قرار دارد و مساحتش بر چهار هزار متر مربع بالغ است. هسته اصلی دارالتبلیغ اسلامی بخش‌های زیر است:

- ۱- بخش آموزش و تعلیم
- ۲- دایرة انتشارات و مرکز نشر و توزیع
- ۳- روابط عمومی

● فعالیت‌های بخش آموزشی

بخش آموزشی، به‌خطیرترین رسالت دارالتبلیغ اسلامی یعنی به تربیت مبلغ مجهز به اصول نوین و متناسب با نیازهای عصر کنونی می‌پردازد. و کوشش‌هایش به بخش‌های ذیل منقسم است!

تربیت طلاب علوم دینی، اداره «معهد

● نگاهی به «دارالتبلیغ اسلامی»

الدراسات الاسلامیة و مدرسه‌ی اسلامی بانوان «دارالزهراء» و جز آن‌ها. برای اطلاع خوانندگان عزیز ذکر گوشه‌ای از فعالیت این بخش در زمینه تربیت طلاب علوم دینی و دارالزهراء یاد شده ضروری بنظر می‌رسد:

● تربیت طلاب علوم دینی

همه ساله تعدادی دانشجوی علوم دینی پس از امتحان ورودی در این بخش پذیرفته می‌شوند. برنامه آموزشی موسسه بر اساس سیستم واحدی تنظیم یافته و جمعا شامل یکصد و دوازده واحد می‌باشد.

حداقل دوره تحصیلی پنج و حداکثر آن هشت سال می‌باشد. در این مدت تحصیل برای دانشجویان بنحو رایگان بوده و شهریه‌ای نیز بعنوان کمک تحصیلی به آنان پرداخت می‌گردد.

تا کنون یکصد و چهل و دو نفر دوره تحصیلات خود را پایان رسانده و فعلا بیش از دویست نفر مشغول تحصیل هستند.

مواد درسی این گروه عبارتند از تفسیر قرآن، علم التفسیر، فقه استدلالی عقاید، فن خطابه، تاریخ اسلام، علم اخلاق، جغرافیا، فن نویسندگی، تمرین خطابه، علوم طبیعی، ریاضیات، فیزیک، شیمی، فن مناظره، ادبیات فارسی، روانشناسی، جامعه‌شناسی، تاریخ فلسفه، بررسی ادیان. بررسی خطب، زبانهای عربی، انگلیسی. علاوه بر این برنامه فوق‌العاده‌ای نیز جهت تربیت معلم قرآن و اصول عقاید به سبک نوین اجراء می‌گردد.

● مدرسه اسلامی بانوان (دارالزهراء)

دارالتبلیغ اسلامی جهت تعلیم بانوان، مدرسه‌ی تأسیس نموده و تعداد زیادی از بانوان علاقمند مشغول فراگیری معارف اسلامی می‌باشند.

هم‌اکنون بیش از سیصد نفر محصل در سطوح مختلف مشغول تحصیل هستند و مواد زیر تدریس می‌شود.

- ۱- تفسیر قرآن - ۲- عقاید اسلامی
- ۳- آشنائی با مکتب تشیع - ۴- درس‌هایی از نهج البلاغه - ۵- ادبیات عربی - ۶- تاریخ اسلامی
- ۷- فقه - ۸- فلسفه - ۹- جهان بینی اسلامی - ۱۰- مسائل تربیتی.

علاوه بر این مواد برنامه فوق‌العاده‌ای نیز جهت تربیت معلم قرآن و اصول عقاید به سبک جدید اجراء می‌گردد.

این مدرسه همه‌ساله در اول سال تحصیلی با شرایط خاصی دانش‌آموز می‌پذیرد. در ایام تبلیغی گروهی از بانوان دانشمند و تربیت‌یافتگان این مدرسه به نقاط مختلف کشور اعزام می‌شوند و با تشکیل جلسات متعدد مذهبی برای بانوان و دختران مسلمان سخنرانی ایراد می‌نمایند.

با این همه، بخش‌های دیگر نیز از فعالیت غافل نیستند و دایره‌ی وعظ و تبلیغ، دایره‌ی انتشارات، بخش نشریات رایگان، دایره‌ی انتشارات مجلات (انتشار مجلات پیام شادی، نسل نو و الهادی که بزبان عربی منتشر می‌شود) نیز دائماً به کار مشغولند. بخش‌های یادشده تماماً زیر نظر هیات مدیره و تحت ریاست عالی‌ه‌ی حضرت آیت الله العظمی شریعتمداری مدظله‌العالی به فعالیت و کوششی آگاهانه مشغولند. امید پیروزی و موفقیت همگی را داریم.

● پرونده‌های قدیمی

● کیهان:

● چاپخانه اطلاعات

هر قلم و قدمی که می‌زنیم، باید در نهایت به سود مردم باشد و برای مردم... و ما در جهت حقیقت و مردم، این قلم را، روی کاغذ می‌آوریم، و آنجا که قلممان در جهت مردم نباشد، آن را می‌شکنیم و شکسته باد دستی و قلمی که جز حقیقت کلامی بر کاغذ آورد، و متاسفانه حقیقت این است که مدیران دوشنبه بزرگ، «اطلاعات و کیهان» هر کدام ضعف‌هایی بسیار دارند. ولی این‌ها حسابشان با حساب زحمت‌گشان مطبوعات، کاملاً جداست. و در شماره‌ی اول هم این را ذکر کردیم. بیشتر کارکنان این دو موسسه به واقعیت می‌اندیشند ولی صاحبان این دو موسسه به بول‌ها و سودهای سرشار...

همین روزهای اخیر یعنی روزهای قبل از اعتصاب، درست همزمان با آزادی واقعی مطبوعات و فراز رفتن شدید تیراژ روزنامه‌ها، صاحبان این موسسات در جهت سوءاستفاده از موقعیت، پنجاه درصد به بهای تکفروشی نشریات افزودند و نیز بهای آگهی‌ها را تغییر دادند و بسا، شد که در ذهن بعضی از مردم، همین سوء استفاده به حساب «کیهان» و یا «اطلاعات» عمده‌ما گذاشته شد یعنی در واقع دامنگیر نویسندگان و مترجمان و زحمتکشان دیگر آنها نیز شد در حالی که آگاهان می‌دانند که وجه ناشی از آن تغییر فقط به کیسه مسعودی‌ها و مصباح‌زاده‌ها سرازیر می‌شود.

● جنگ سوداگران؟

و این است که اگر در گذشته بین این دو موسسه جنگی هم برپا شد، در واقع جنگ منافع سرمایه‌داران دو موسسه بوده است نه کادر تحریری و فنی و اداری آنها. اگر روزنامه‌ی اطلاعات کیهان را دروغگو می‌شمارد، یا کیهان اطلاعات را دروغزن و سوءاستفاده‌چی می‌انگارد، در واقع دوغول سرمایه‌دارند که «پته» ی یکدیگر را روی آب می‌ریزند نه فلان نویسنده و مترجم ارجمندی که به بهای قلمزنی خویش زندگانی شرافتمدانه و درویشی خود را بزحمت اداره می‌کند. جنگ اطلاعات و کیهان در واقع جنگ دو «کارتل» بزرگ مطبوعاتی بر سر منافع یعنی بهای آگهی‌های بیشتر، تکفروشی افزونتر و حق و حساب (!!)) بیشتر است نه جنگ قلمزنان این دوشنبه. امید که این مختصر توانسته باشد ماهیت سلسله مقالاتی را که تاکنون چاپ کرده و می‌کنیم، توضیح کافی داده باشد:

... و اما آنچه در پی می‌آید، پاسخ کیهان



سناتور مصباح زاده

کیهان اطلاعات

● کیهان: هر جا صحبت از روزنامه هست، نام کیهان مطرح می شود و هر جا که...

ت از بودجه وزارت فرهنگ خریداری شد

است، به نوشته اطلاعات با قلم عبدالرحمن فرامرزى:

باز هم اشتباه میکنید

همکار گرامی ما ظاهرا از مطلبی که در پاسخ بیانات ایشان خطاب به دانشجویان انستیتوی بازرگانی نوشته بودیم برآشفته و در مقاله ای چنین وانمود ساخته اند که گویا ناچار بودند در مقابل دانشجویان رشته بازرگانی که ایشان را در مورد تیراژ روزنامه و تبلیغات و نظائر آن «سئوال پیچ» کردند جواب هائی بدهند و ایشان هم که البته هیچگاه مایل نبوده و نیستند که دانشجویان را گمراه کنند و بایشان دروغی بگویند «اطلاعات» تازه ای در اختیار ایشان گذاشته اند که پس فردا در میدان زندگی و رشته بازرگانی که شروع میکنند غافل نباشند. و البته این دلسوزی برای دانشجویان هم باین جهت بوده که همکار محترم ما هرگز نخواسته اند «روح پاک و شفاف» دانشجو که بقول ایشان اطلاعات تازه ای می خواهد و تشنه و شیفته حقیقت است خدای نخواسته کدر شود و برآن گردی بنشیند و ظاهرا برای جلادادن بهمین روح پاک و شفاف است که یک کرسی «آزاد» نیز در اختیار این طبقه گذاشته اند تا در آن هرچه دلشان می خواهد بگویند.

وقف مردم

با آنکه ما بسیار احتراز داریم که صفحات روزنامه کیهان را که مال مردم و وقف



آنها است میدان خودستائی و توصیف و تمجید از خود کنیم معدك چند کلمه توضیح به نوشته های همکار محترم خود اضافه میکنیم و باین مقاله خاتمه میدهیم.

ما در روزنامه نویسی از روز اول هدف مشخص و معینی داشته ایم که هرگز از آن منحرف نشده ایم و اگر منحرف شده بودیم مسلما امروز مردم مملکت ما این اقبال را که موجب نگرانی و وحشت بعضی ها شده بما نمیکردند و آنان را به کارهای خلاف جوانمردی و حرمت شغلی و صنفی که کوچکترین آن مانع شدن از تک فروشی و تشبثات ناروا برای قطع آگهیهای تجارتنی است وادار نمیساختند.

هدف مشخص و معین ما دفاع بی ریا و صمیمانه از مردم، از روشنفکران و فرهنگیان و از طبقات منور مملکت، از اصناف و کسبه و بازاریان و پیشه وران و کارگران بوده و هست و هرگز حتی در زیر شدیدترین فشارها و تضییقات از این راه و روش خود ذره ای انحراف حاصل نکرده ایم، این را همه شاهدند و احتیاجی به توضیح ندارد.

از آن روزی که در سال ۱۳۳۵ چند تن فارغ التحصیل این کشور در تاریکی استیلا و سلطه نیروی اجانب در تهران دور هم نشستند و پایه و اساس یک روزنامه آزاد و مستقل را ریختند و کیهان را برای دفاع از آزادی و حقوق مردم بوجود آوردند تا امروز کیهان همان است که بوده در همه جا بیاری و پشتیبانی مردم برخاسته، مال مردم بوده و ارگان فکر و عقیده و مظهر اراده و احساسات آنها بوده است کیهان هرگز از کسی تعریف نکرده که فردا تکذیب کند و هرگز از کسی تملق نگفته که فردا در نتیجه احساسات مردم برضد آن بنویسد.

اگر مردم کیهان را می پسندند و به آن رو می آورند و با کمک معنوی و مادی خود آنرا بجلو میبرند برای این است که میدانند این تشکیلات مال آنها و برای آنهاست و بهمین جهت است که می بینید در مدت کوتاهی که قابل قیاس با طول زمانیکه شما قبل از ما و بی رکت فقدان رقبای لایق جلو آمدید نیست کیهان آنچنان پیش رفته که امروز از نظر تیراژ و تشکیلات صحیح و علمی روزنامه نگاری در ایران مقام اول را دارد و اسباب نگرانی و وحشت دیگران شده است این راه و روش مادر خارج از چهار دیواری کیهان بود.

هدف ما این است که تیراژ کیهان را روز بروز بالا ببریم و برنامه ما آن است که

تیراژ کیهان را بمناسبت بیستمین سال انتشار کیهان به دو بیست هزار برسانیم. اگر با اطمینان قاطع و جرات و شهامت این حرف را میزنیم باز هم اتکای ما به اقبال و پشتیبانی مردم و علاقمندان کیهان و به راه و روش هدف ثابت و معینی است که در دفاع از حقوق مردم پیش گرفته ایم.

تیراژ

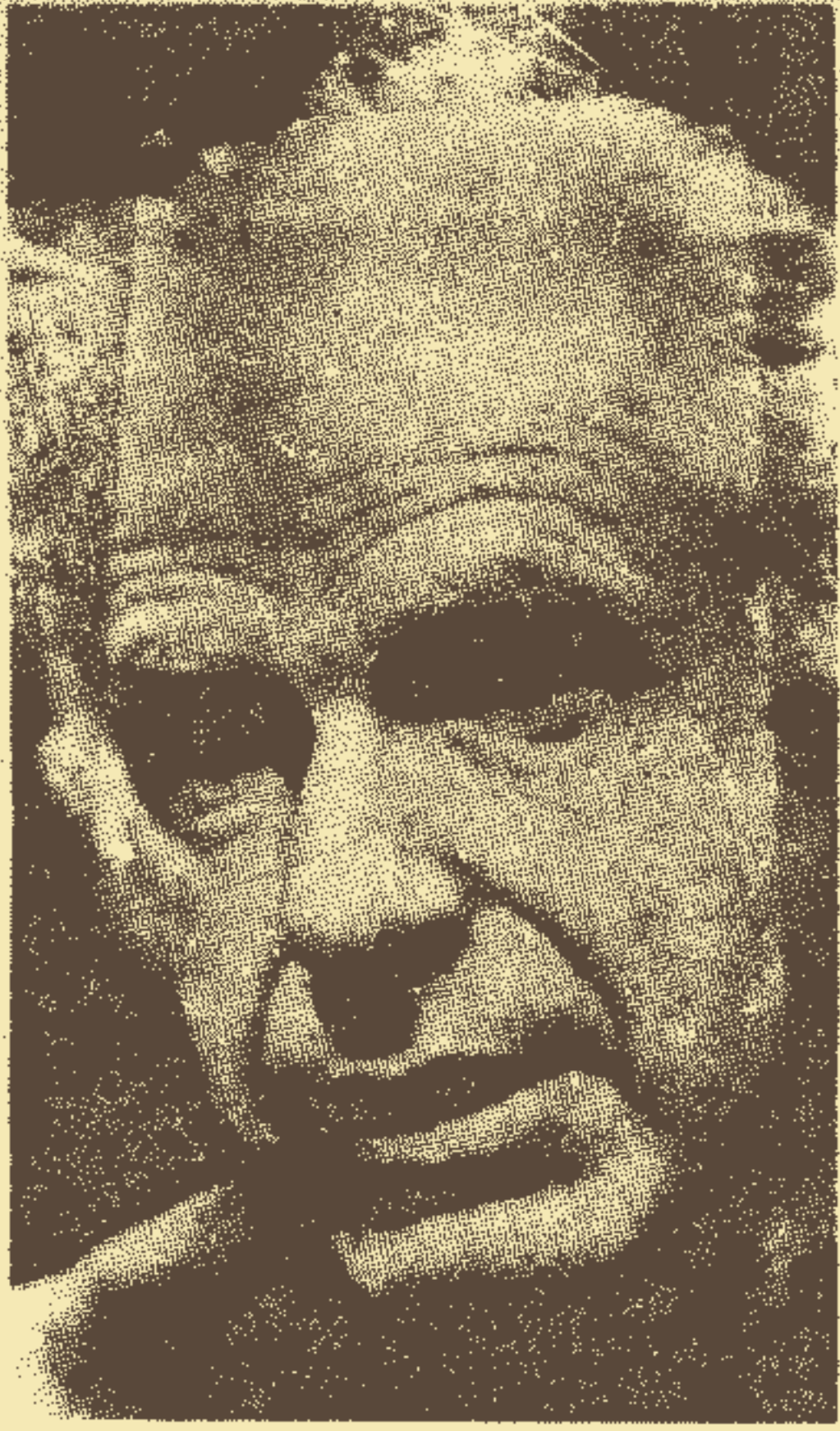
در مورد تیراژ کیهان آنچه ما میگوئیم ادعا نیست، حقیقت است، مطلبی است که خود مردم بما میگویند، شما هر جا بروید، در تهران، در خیابانهای شمالی شهر و در پس کوچه های جنوب شهر و در شهرستان های بزرگ و کوچک و حتی دهات و قصبات می بینید که اگر صحبتی از روزنامه است از کیهان است و اگر روزنامه ای بیشتر مورد توجه مردم است و خواننده بیشتری دارد از کیهان است. پس ما ادعا نمیکنیم حقیقت میگوئیم و این حقیقت متکی به حساب و رقمی است که هم ما و هم مردم بخوبی از آن آگاهند.

ما افتخار میکنیم که در پیدایش و انتشار روزنامه کیهان همه طبقات و افراد مردم ایران از شخص اول مملکت تا افراد عادی شریک و سهیم بوده اند ولی ما نیز همیشه از این کمک و مساعدت و اقبال مردم در راه مردم و بسود آنها استفاده کردیم و برخلاف همکار محترم ما که وزارت فرهنگ مطبوعه اولیه روزنامه اش را از بودجه فرهنگ و فرهنگیان این مملکت تاسیس کرد ولی سلاحی را که فرهنگ و فرهنگیان به کفش گذاشته بودند بروی خود آنها برگرداند ما از روز اول از وظیفه فرهنگی خود و دفاع و پشتیبانی از فرهنگیان و دانشگاہیان غافل نبوده ایم و هرگز ازین پس نیز غافل نخواهیم ماند.

از خوانندگان عزیز بخاطر اطاله کلام پوزش میطلبیم و یکبار دیگر ضمن اعلام تصمیم راسخ خود باینکه با اقبال و حمایت بی دریغ مردم ایران کیهان را بمناسبت بیستمین سال انتشارش روزانه در ۲۵۰ هزار نسخه منتشر خواهیم کرد اطمینان میدهیم که کیهان را روز بروز بهتر و جامعتر منتشر کنیم و در همه حال و همه جا زبان گویای مردم باشیم.

در شماره بعد جواب اطلاعات را به این نوشته کیهان می خوانید

اطلاعات پروایت کیهان و کیهان پروایت اطلاعات



پیتربروک

آخرین کار بروک

کارگردان معروف «پیتربروک» با گروه خود، نمایشنامه جدیدی به نام «مقایسه برای مقایسه» آماده کرده است و تصمیم دارد در موسم جدید به معرض نمایش در آورد. پیتربروک می‌گوید: من سعی کرده‌ام که تماشاچی را در متن نمایشنامه شرکت دهم. باید دانست که پیتربروک همواره سعی دارد که مردم را در کارهای خویش شرکت دهد و تماشاچی حق داشته باشد در نمایشنامه دخل و تصرف کند.

پرنده‌ها، چرا به دلخواه نمی‌خوانند؟

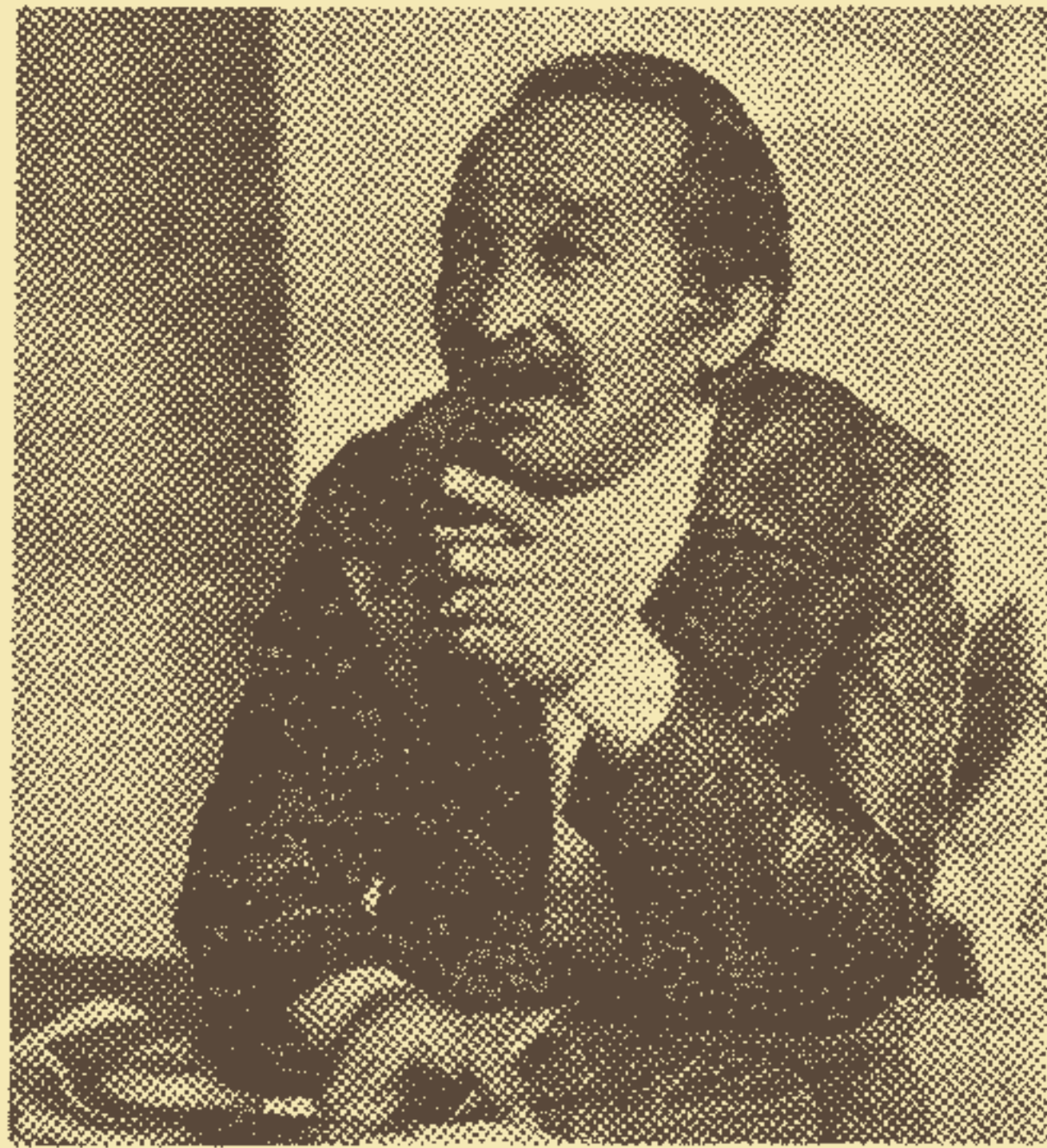
«سیدحسین میرکاظمی» که در سال گذشته کتاب موفق «کفچه‌مار» را از وی دیدیم و در سال‌های گذشته نیز کتاب‌های الامان، پوپک قصه‌گو، مثل عاشورا و ... را به قلم‌وی خوانده‌ایم تازه‌ترین کتابش را که قصه‌ی برای کودکان و نوجوانان است با عنوان «پرنده‌ها، چرا به دلخواه نمی‌خوانند» انتشار داد. کتاب در ۸۴ صفحه و به قیمت ۷۵ ریال ظاهراً به هزینه‌ی نویسنده منتشر شده و بخش آن را انتشارتی آبان عهده‌دار است.

مرگ نویسنده

نویسنده معروف بلژیکی «یوهان‌داش» در ۶۶ سالگی بر اثر سکته قلبی درگذشت. او از نامدارترین شعرای بلژیک است و آثار بسیاری از خود باقی گذاشته است. معروف‌ترین اثر او: «قطار شب» و «مرد کچل» نام دارد. «داش» شعر نیز می‌سرود.

مترجم رباعیات خیام بیمار است

«احمد رامی» شاعر نامدار مصری که هشتاد و پنج سال از عمرش می‌گذرد و یکی از مترجمین طرازاول رباعیات حکیم عمر خیام به زبان عربی است از بیماری مزمنی رنج می‌برد و حالش طوری است که پزشکان اجازه دیدار دوستانش را از او نداده‌اند. احمد رامی پس از مرگ «ام کلثوم» خواننده معروف مصری، قلم و کاغذ را کنار گذاشت و دیگر شعری نسرود، جزیک قصیده در رثای ام کلثوم.



جعفر والی

شنل گوگول در تلویزیون

نمایش‌نامه‌ی «شنل» نوشته‌ی معروف نویسنده‌ی روسی «نیکلای گوگول» توسط «جعفر والی» بازیگر و کارگردان قدیمی تئاتر و سینما به طریقه‌ی رنگی برای شبکه‌ی دوم تلویزیون ضبط شده است.

کارگردان تلویزیونی شنل «امیر آقامیری» و تهیه‌کننده‌ی آن «مسعود چم‌آسمانی» است و در آن علاوه بر خود والی، اکبر زنجانی‌پور، فیروز بهجت‌محمدی، اسماعیل محرابی، فریده دریامج، غلامعلی نیرپور، جواد خدادادی و ... بازی دارند.

هم‌چنین به طوری که از دور و نزدیک شنیده‌ایم گویا گروهی از بازیگران تئاتر و سینما به علت رکود بی‌سابقه‌ی تئاتر و سینما در ماه‌های اخیر گروه‌هایی تشکیل داده‌اند و در نظر دارند از این پس به طور مرتب نمایش‌نامه‌هایی را در یکی از تئاترهای لاله‌زار به روی صحنه ببرند و اولین نمایش‌نامه‌ی هم که برای اجرا انتخاب کرده‌اند نمایش‌نامه‌ی «بازرس» نوشته‌ی «نیکلای گوگول» با کارگردانی «جعفر والی» است.



خط اسلامی ۱۹۳۸



قیروان ۱۹۴۱

تجلیل از هنرمند

سال ۱۹۷۹ - سال تجلیل از «پل کلی» هنرمند برجسته فقید سوئیس است. سال ۱۹۷۷ سال تجلیل از «روبنز» و سال ۱۹۷۵ سال تجلیل از «میکل‌آنژ» بود.

در شهرهای مختلف سوئیس، آلمان، فرانسه و آمریکا چندین نمایشگاه از آثار هنرمند برجسته ترتیب داده خواهد شد و کنفرانس‌ها و فیلم‌های مستند ازین هنرمند و درباره این هنرمند ترتیب داده خواهد شد. علاوه بر آن کتاب‌هایی به مناسبت یکصدمین سال تولد او انتشار خواهد یافت. «پل کلی» در هجدهم دسامبر ۱۸۷۹ به دنیا آمد و به سال ۱۹۴۰ درگذشت.

محافل فرهنگی فرانسه اظهار می‌دارند که فرانسوی‌ها به صورت گسترده‌ای درین مراسم شرکت خواهند کرد و در شهر «مونشن‌بش» که در نزدیکی «برن» پای‌تخت سوئیس واقع است، مراسم فوق‌العاده‌ای ترتیب خواهند داد. «پل کلی» درین شهر به دنیا آمده است. پدرش آلمانی و مادرش سوئیس بود. کلی از خردسالی خیال‌پرداز بود.

در یادداشت‌های خود نوشته است: «نقاشی مانند موسیقی، زبان انسان است و این دو هیچ‌گونه فرقی با هم ندارند. موضوع نقاشی نیز مهم نیست، بلکه بیان مقصود مهم است.» منقدین، روش کلی را به باد انتقاد گرفته‌اند و عقیده‌اش که کارهایش بچگانه است. کلی از این حرف‌ها بدش نمی‌آمد و حتی می‌گفت: شاید هم راست می‌گویند و این نقاشی‌ها کاربسم «فلیکس» است و گروهی را عقیده‌برین است که نقاشی فلیکس بهتر از نقاشی‌های اوست!

دلگیری يك مترجم از ناشران زیرزمینی

«محمود تفضلی» مترجم و نویسنده‌ی خوب مطبوعات بعد از مدت‌ها دوری از وطن چند هفته‌ی است که به ایران بازگشته و هفته‌ی گذشته نیز دیداری با وی داشتیم و در این دیدار دلگیری از اجحافی دیدیم که دو ناشر زیرزمینی درحقیقت کرده‌اند. قضیه از این قرار است که انتشاراتی «پژوهش» که یکی از ناشرین زیرزمینی است کتاب «نامه‌های تیرباران‌شده‌ها» گردآوری «لویی آراگون» را که در سال ۱۳۳۰ توسط تفضلی به فارسی برگردانده شده و یک بار نیز به صورت پاورقی در مجله‌ی «امید ایران» به چاپ رسیده بدون اجازه مترجم در تیراژی وسیع و به قیمت ۱۸۰ ریال روانه‌ی بازار کتاب کرده است و از سویی دیگر یکی از ناشران بی‌نام و نشان نیز زندگینامه‌ی «شاندرپتوفی» شاعر انقلابی مجارستان را که آن هم از ترجمه‌های تفضلی است بدون اجازه منتشر کرده و جالب این که این دو ناشر علاوه بر تضییع حقوق مادی مترجم حقوق معنوی وی را نیز نادیده گرفته‌اند. به این صورت که ناشر کتاب «شاندرپتوفی» حتی از ذکر نام مترجم نیز خودداری کرده و ناشر کتاب «نامه‌های تیرباران‌شده‌ها» نیز نام «م. تفضلی» را به عنوان مترجم بر روی جلد کتاب قید کرده و نگفته‌اند که بعد از این دیدار با تفضلی، دیدیم موسسه‌ی انتشاراتی امیرکبیر نیز این دو کتاب را (البته با اسم و رسم مترجم) منتشر کرده است. ولی دقیقاً نمی‌دانیم این تجدید چاپ با اجازه‌ی خود مترجم بوده یا امیرکبیر به صرف آسفتگی بازار کتاب و دور بودن تفضلی از ایران با وی نیز همان معامله‌ی بی‌رحمانه را کرده که قبلاً با «بزرگ علوی» کرده بود. دستمان هم به خود تفضلی نرسید تا در این باره از وی توضیح بخواهیم.

شاعر در نقش دانشمند فضائی

آخرین خبر از شاعر معروف روسی «یوتوشنکو» اینست که وی تمام وقت خود را روی شرکت در فیلمی گذاشته است که موسسه «موسفیلم» مشغول تهیه آن است. فیلم، درباره زندگی «کچولکوفسکی» پدر علم فضا در روسیه قدیم است و وی نقش اول آن را ایفاء می‌کند.

هم‌اکنون عملیات فیلم‌برداری در شهرهای کالوگا، مسکو و لنین‌گراد آغاز شده است. کارگردان آن «س. کولیش» است که نوشتن سناریوی فیلم را نیز خود انجام داده است. ظاهراً شباهت قیافه شاعر نامدار روسی با «چولکوفسکی» سبب شده است که وی نقش اول فیلم را بازی کند. «یوتوشنکو» از معروف‌ترین شعرای روسیه در عصر حاضر است و بسیاری از اشعار او به زبان‌های مختلف ترجمه شده‌است. وی به بسیاری از کشورهای جهان سفر کرده است.



● یوتوشنکو با کارگردان

جوان - شماره چهارم

علم هر چند بیشتر خوانی

● فرانسه در سال گذشته ۸۲۱ میلیون فرانک (بالغ بريك میلیارد و سیصد میلیون تومان) کتاب به‌خارج صادر کرده است. افزایش صادرات کتاب به‌نسبت سال گذشته، دوازده درصد بیشتر بوده است.

● واردات عربستان سعودی از کتاب در سال گذشته ۴۰۰ درصد بیشتر و عراق ۲۷۹ درصد و سوریه ۷۰ درصد بیشتر بوده است.

ثمره کار مأموران آتش

هدر دادن بودجه بیت‌المال بخاطر انتشار يك مجله بی‌خاصیت

● شیر و خورشید سرخ، بی‌دریغ قصد هدر دادن پول‌های مملکت را دارد

از تمام این مسائل بگذریم، و بپردازیم به قیاسی بین اینگونه «کارهای فرهنگی - ادبی - هنری» را دنبال کردن و رواج دادن که در کل به حرام شدن پول مردم و پول ملت پول من و تو می‌انجامد با کار آن کسانی که پول ملت را با چک و حواله و چمدان از مملکت خارج می‌کردند. در واقع نتیجه‌ی عمل هر دو دسته یکی است یعنی هر دو دسته ما را از داشتن امکانات مادی خودمان محروم می‌کنند. و اجازه نمی‌دهند وجوه و امکاناتمان را در راه ساختن مملکت به کار ببریم. تفاوت این دو دسته در این است که جماعت دزد وجوه من و تو را به‌سوئیس و وین و زوریخ برده‌اند و در سواحل نیس یا قمارخانه‌های مونت کارلو برایش ملت می‌خندند اما جماعت دیگر همانند تهیه‌کنندگان گرامی نام‌های «ارزان» «جوانان شیر و خورشید» پولمان را آتش می‌زنند، و به جوی آب می‌ریزند.

با اینهمه شور و غوغای روزهای قاسوعا و عاشورا و تمام روزهای پیش از این دو روز، و بعد از آن‌ها نشان دهنده کمبود و عیبی در کار گردانندگان این-گونه دستگاهها و مجلات است. یعنی آنهمه مردم که متشکل و در يك صف‌زبان باز کرده بودند، نشان می‌دهند که «دستگاه» حتی با وجود اینهمه مخارج نیز به «هدف» نرسیده است، یعنی پولها را آتش‌زدن تاکنون که ثمره‌ای برای مأموران آتش بیار نیاورده است.....

يك خدمت فرهنگی و ادبی در جهت منافع «مردم» است؟ در پی این سؤال بدون آنکه خواسته باشیم، بخودی‌خود، نمائی مثلا از نشریه «جنیش» در ذهنمان پدیدار می‌شود. با آن غنای ادبی و آن محتوی «مردمی» که در جهت نیاز جامعه ماست. و نیز اگر خود بزرگ‌بینی و یا خودخواهی نباشد باید بگوئیم که از خود ما - جوان - هم چیزکی چون جرقه در خاطرمان میگذرد.

این می‌گذرد که آنها، و ما و بقیه ما با چه خون‌دل‌خوردنی و با چه مشقتی کار می‌کنیم و از خود - یعنی از کار خود و از حاصل کار خود - حتی يك لحظه نیز احساس خوشنودی و رضایت نداریم که باز هم اگر حمل بر بهانه‌جوئی نشود دست کم نیمی از این برنیابورتن توقعات دست کم خودمان محصول دست تنگی است و ابتدائی بودن وسایل کار.

و آنگاه حاصل مجله یا ماهنامه جوانان شیر و خورشید سرخ که هر چه بیشتر به آن نظر می‌افکنیم بیشتر پی‌می‌بریم که این ساخته و پرداخته شده فقط در يك جهت. برای آنکه خواننده آن را به نوع خاصی از پرداختن به مسائل اصلی که فراوان در پیرامون هر کدام از سایه چشم می‌خورد وادارد.

و بالاخره این حسرت هم که، اگر اینهمه امکانات در دست «اهلش» بود چه فایده‌ها که بیار نمی‌آورد. و در روشن کردن و چراغ راه‌شدن چه کارها که انجام نمی‌داد. ولی افکار

آنگونه که از روی جلدش برمی‌آید «هجده‌مین» سال انتشارش را پشت سر می‌گذارد که در این هجده سال ۱۱۲ شماره آن منتشر شده است. این آگاهی‌ها را مجله «جوانان» که از سوی جمعیت شیر و خورشید سرخ منتشر می‌شود در همان نگاه اول در اختیار هر خواننده‌ای می‌گذارد.

اما در نگاه بعدی، آنهم زمانیکه از مسئله بفرنج روزنامه-نگاری سر رشته داشته باشی، به مسائل دیگری برخورد می‌کنی. مثلا اینکه: این مجله با جلد چهار رنگ و کاغذ گلاسه اعلا، تمام صفحات داخلی دو رنگ آنهم روی کاغذ «نیت» که بهترین نوع کاغذ برای چاپ است، بدون حتی يك خط آگهی، در ۵۲ صفحه با قیمت ۵ ریال بفروش میرسد.

اگر بخواهیم از دیدگاه «عوامل» دستگاه به این مسئله نگاه کنیم، در واقع این يك حرکت هنری و فرهنگی است. گامی در جهت نشر فرهنگ ارزان، و فرهنگ در خدمت همگان.

اما اگر بخواهیم از دیدگاه مردم «راستین» به این قضیه چشم بدوزیم که در واقع باید چنین کنیم و مجبور باین گونه «دیدن» به «قضایا» هستیم، آنگاه متوجه بار «فرهنگی و ادبی» این مثلا مجله می‌شویم. سپس از خود می‌پرسیم که این کاغذهای اعلا، این چاپ خوب که ما می‌دانیم تا چه اندازه گران تمام می‌شود، چه پیامی دارد و چه رسالتی را به انجام میرساند. آیا برآستی این



تایمز لندن دیگر منتشر نمی‌شود!

یکی دو هفته قبل، روز-نامه تایمز لندن با ۳۰۰۰۰۰۰ تیراژ در سرمقاله‌اش اعلام کرده است:

«تا اطلاع ثانوی تایمز منتشر نمی‌شود.»

تایمز لندن یکی از روز-نامه‌های معتبر اروپائی بود که-متأسفانه دیگر خوانندگانش به آن دسترسی ندارند. این روزنامه طی ۱۹۳ سال حیاتش با حفظ خط‌مشی بیطرفانه خواسته بود در میان نشریات معتبر جهانی، مکانی والا برای خود دست و پا کند. عدم انتشار این روزنامه مایه تأسف خوانندگان و طرفداران‌اش شد.

دخیل بر پنجره فولاد

«امیرحسین چهل تن» که در گذشته مجموعه قصه‌ی «صیغه» را به همت انتشاراتی بوعلی از وی دیده‌ایم مجموعه‌ی دیگری از قصه‌هایش را با عنوان «دخیل بر پنجره فولاد» به زیر چاپ فرستاد که تا چندی دیگر در ۱۳۵ صفحه و به بهای ۱۲۵ ریال از سوی انتشاراتی «رواق» منتشر خواهد شد.

چهل تن در کتاب جدیدش نیز همانند سایر نوشته‌هایش مسایل اجتماعی و مردمی را مورد توجه قرار داده و کوشیده با زبانی که از خود مردم وام کرده است به بازنویسی لحظات زندگی مردم کوچک و بازار پردازد.



● شاهزاده خانم و بادبزن

سفال و فلز

انجمن فرهنگی آلمان - فرانسه از هنرمند شایسته آلمانی «جاك لیچنر» تجلیل کرد و نمایشگاهی از آثار او در مرکز فرهنگی «ژرژ پومپیدو» در پاریس ترتیب داد. درین نمایشگاه چهار قطعه از آثار او شامل کارهای سفالی و معدنی به معرض نمایش درآمد.

«جاك» در سال ۱۸۹۱ در شهر «لیتویانی» به دنیا آمد و سالها در پاریس و ایالات متحده و ایتالیا زندگی کرد و با هنرمندانی مانند ساگال - سویتن - مودیل ویانی و پاسکین هم‌سطح بود.

یکی از مهم‌ترین کارهای او «شاهزاده خانم و بادبزن» است که از جمله کارهای او در سال ۱۹۱۴ است.

در عکس، تابلو شاهزاده خانم و بادبزن دیده می‌شود.



● علی حاتمی

سر انجام جاده ابریشم و علی حاتمی

با تغییراتی که اخیراً در سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران به وجود آمده و نیز به علت جلوگیری از تهیه سریال‌های جدید، علی حاتمی طرح عظیم مجموعه‌ی تلویزیونی «جاده ابریشم» را متوقف ساخته و این روزها چشم به راه آینده است که ببیند بالاخره می‌تواند این سریال را با وجود هزینه‌های زیادی که دارد جلوی دوربین ببرد یا خیر. چرا که برای تهیه دکور صحنه‌ها شهرکی با طرح و معماری ویژه ساخته شده است و همچنین جهت تهیه لباس‌های مورد نیاز گروه کثیری از طراحان، مدتی طولانی کار کرده‌اند و هرچند با توجه به مخارجی که صرف تهیه مقدمات فیلمبرداری این سریال شده بعید به نظر می‌رسد که ساختن آن منتفی گردد با این وجود حاتمی چندان خوش‌بین نیست و خودش هم دقیقاً نمی‌داند کار «جاده ابریشم» به کجا خواهد کشید.

گفتنی دیگر این که علیرغم رکود بازار ترانه‌سرایی و در شرایطی که اکثر ترانه‌سرایان حرفه‌ی نیز کاری برای انجام دادن ندارند و فی‌الواقع جز مهره‌های خیلی سرشناس بقیه از گود خارج شده‌اند، حاتمی به صرافت ترانه‌سرایی افتاده و اولین کارش در این زمینه نیز تصنیفی است با عنوان «سرود آتش» که حقیقتش چندان چنگی به دل نمی‌زند و بخشی از آن چنین است:

بگو ای بزرگ‌خانه
همه گفتنت ترانه

بگو ای جفت سلیمان
منم آن هدهد نادان
بگو ای کتاب بسته
صوفی چله نشسته
نفسم بسته به حرفت
همه پیوسته به حرفت

سال‌های اخیر اکثر بزرگان و استادانش را از دست داده و در میان جواهرهای هنرمند نیز طرفداران چندانی ندارد، ضایعه‌ی بزرگ برای موسیقی ایرانی است و در حقیقت باید او را آخرین بازمانده‌ی نسل حسین یاحقی، ابوالحسن صبا، معروفی، محجوبی و... به حساب آورد.

«لطف‌الله مجد» که نزدیک به چهل سال از عمرش را در راه خدمت به موسیقی ایران و احیای هنر نوازندگی تار گذراند از جمله هنرمندانی بود که بدون برخوردارگی از تعلیم مربی نوازندگی را آغاز کرد و در کار خود به درجه‌ی استادی رسید و در نوازندگی تکنیکی داشت که ویژه‌ی خود وی بود و با این همه عمری را بی‌ادعا و تنها با این دلخوشی که رازش سازش می‌داند و وی نیز راز سازش را می‌گوید، زیست.

لطف‌الله مجد از سال ۱۳۱۹ یعنی همزمان با افتتاح اولین فرستنده‌ی رادیو در ایران همکاریش را با رادیو آغاز کرد و تا آخرین روز زندگی‌اش نیز به وسیله‌ی این رسانه با مردم کشورش زیست و مایه‌ی تأسف است که علیرغم ۳۸ سال سابقه‌ی کار در رادیو، مسئولان بخش‌های خبری رادیو حتی خبر مرگش را نیز به اطلاع دوستانش نرساندند. تجلیل و ستایش و ذکر خیر پیشکش.



مرگ

لطف‌الله مجد

«لطف‌الله مجد» استاد موسیقی ایرانی و سرشناس‌ترین نوازنده‌ی تار ساعت یازده صبح روز چهارشنبه هشتم آذرماه در صف طولانی پمپ بنزین خیابان کوروش‌کبیر دچار حمله‌ی قلبی شد و پیش‌ازرسیدن به بیمارستان دفتر زندگی شصت ساله‌اش بسته شد. بی‌شک مرگ مجد برای موسیقی اصیل ایرانی که در

نمایشگاه شرق

در لندن

هم‌اکنون نمایشگاهی تحت عنوان «زندگی مشرق زمین» متضمن یکصد و بیست تابلو گران‌بها درباره زندگی مشرق زمینی‌ها در لندن برگزارست. تابلوهای مذکور راجع به مشرق زمین است و کار هنرمندان و مستشرقین اروپائی است.

«تونی کارول» که برتنظیم این نمایشگاه نظارت دارد، می‌گوید که هنر مربوط به مشرق زمین هم‌اکنون خواستاران فراوانی در بازار هنر اروپا دارد و نشان دهنده تاریخ درخشان مردم مشرق زمین است.

عکس، یکی از تابلوهائی را که در نمایشگاه مذکور به را که در نمایشگاه مذکور به معرض نمایش در آمده است، نشان می‌دهد.



نقاشی ژاپنی هم غریب شده است!

هنر ژاپنی، در روزگار امروز دچار بحران دردناکی شده است. در نمایشگاهی که اخیراً در ژاپن از هنر معاصر این کشور در شهر توکیو تشکیل یافت، روشن شد که ژاپنی‌ها نیز به دنبال هنرهای مدرن اروپائی رفته‌اند. پیشرفت در ژاپن و خاصه تحت تأثیر قرار گرفتن صنعت و بخصوص آمریکا، آینده غیر مشخصی را برای هنر ژاپن پیش‌بینی می‌کند. رئیس کانون معلمان ژاپن در مصاحبه‌ای گفته است: دنباله‌روی هنرمندان ژاپنی از امپریالیسم پس از جنگ جهانی دوم، وضع را دگرگون کرده است و شخصیت متمایز ژاپنی را از بین برده است.

مسلم شده است که هنرمند ژاپنی فقط قلم و کاغذ و ابزار نقاشی در دست دارد و آنچه را که ترسیم می‌کند، یک تبعیت کورکورانه از آمریکاست... زیرا هنر نیز یک کالای صادراتی شده است.

از آن بدتر اینکه برخلاف گذشته، هنرمند ژاپنی از چوب یا سنگ استفاده نمی‌کند و بهانه می‌آورد که فلز و مخصوصاً آهن ارزان ترست.

جالب اینکه هنرمند ژاپنی خود این بحران را احساس می‌کند و دنبال وسیله‌ای می‌گردد تا او را از دنباله‌روی استعمار جدید دور کند.

تجدید چاپ «آرش»

همان گونه که در شماره‌ی گذشته نیز به آگاهی رساندیم گردانندگان نشریه‌ی «آرش» که یکی از معدود نشریات فرهنگی خوب سال‌های گذشته بود به صرافت ادامه‌ی انتشار این نشریه و نیز تجدید چاپ شماره‌های گذشته آن افتاده‌اند و بعد از انتشار شماره‌های هجدهم (ویژه‌ی صمدبهرنگی) و بیستم که هفته‌ی گذشته خبر انتشارشان را در همین صفحات داشتیم این هفته نیز شماره‌های ۲۰-۱۴-۱۵-۱۶ و ۱۷ این نشریه را به همت انتشاراتی زرین و به قیمت هر جلد ۷۵ ریال پشت ویتترین کتاب‌فروشی‌ها دیدیم.

«آرش» در طول حیات خود دوناشر و گرداننده بیشتر نداشت. یکی «سیروس طاهباز» که شماره‌های یکم تا سیزدهم را انتشار داد و دیگری «اسلام کاظمیه» که از شماره‌ی چهاردهم سرپرستی آن را به عهده گرفت و تا آخرین شماره‌اش ادامه داد و آنچه تا کنون تجدید چاپ شده شماره‌هایی است که قبلاً به همت اسلام کاظمیه انتشار یافته و باید منتظر ماند و دید آرش سیروس طاهباز نیز به بازار کتاب عرضه خواهد شد یا نه.

به‌رحال شماره‌های اخیر آرش دربرگیرنده‌ی مقالات، داستان‌ها، اشعار و ترجمه‌هایی است از: جلال آل‌احمد، دکتر علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی، دکتر حسین ملک، هوشنگ وزیری، دکتر غلامحسین ساعدی، دکتر رضا براهنی، دکتر هما ناطق، دکتر منوچهر هزارخانی، منصوره حسینی، رضاعقیلی، حشمت جزئی، شمس‌آل‌احمد، دکتر منوچهر خسروشاهی، دکتر سیمین دانشور، فریدون تنکابنی، هوشمند بیدار، نادر ابراهیمی، عنایت‌اله نجف‌سمعی، غلامعلی سیار، حسین خدیوچیم، هانیبال الخاص، قاسم صنعوی، هوشنگ حسامی، سهراب سپهری، محمدعلی سپانلو، حمید مصدق، محمد زهری، اسماعیل نوری‌علا، مهدی اخوان‌ثالث، سیاوش مطهری، محمدرضا فشاهی، غلامحسین سالمی، سیروس مشفق، م. آزاد و...

آرم تلویزیون ۲، سرقت در سرقت بود!

● مسئولین تلویزیونی، طرح سرقت شده را بارنگ فیروزه‌ای باصطلاح ایرانی کرده‌اند...

● آرم یکی از اتومبیل‌های باصطلاح ایرانی، سرقت دست چندم است!

مالیدند، و دیدیم که رنگ هم ننگ هنری را پاک نکرد؟!

کاری نداریم که کدام عزیزدردانه‌یی بعنوان هنرمند و یا هنرشناس به‌خرج بودجه بیت‌المال بلند شده است و به فرنگ زفته است و برای تلویزیون ۲ و همشهریان خوش‌حساب یک آرم دست چندم فرنگی، بی‌معنی، به‌سوغات آورده است... و کاری هم نداریم که خرج سفر ایشان و هزینه‌ها و حساب‌های تهیه این آرم قلبی برای رادیو تلویزیون ۲ چقدر آب خورده است؟! اما بعد از اینکه ته‌وتوی قضیه را در آوردیم، متوجه شدیم که آرم تلویزیون ۲، در انگلیس توسط یکی از طراحان انگلیسی تهیه شده، و تازه فهمیدیم که کار کارانگلیسیها است!!!

طرح اتومبیل: سرقت دست چندم؟!

اما از طرح‌های هنری که بگذریم، می‌رسیم به طرح سرقتی یکی از اتومبیل‌های مونتاژی ایران. بخاطر دارید زمانی را که اتومبیل‌های آریا و شاهین می‌خواستند به بازار ایران عرضه شوند؟ طرح آرم و نام این اتومبیل‌های مونتاژی را در روزنامه به مسابقه گذاشته بودند، که البته به برنده مسابقه هم جایزه نقدی تعلق می‌گرفت. ما نمی‌دانیم کدام طراح ایرانی، این آرم کپی شده را بجای آرم ایرانی جازد و بعد برنده جایزه هم شد؟! اما میدانیم که بسیاری از طرح‌های صنعتی ما هم سرقت در سرقت است که در آینده آنها را هم رسوا خواهیم کرد...



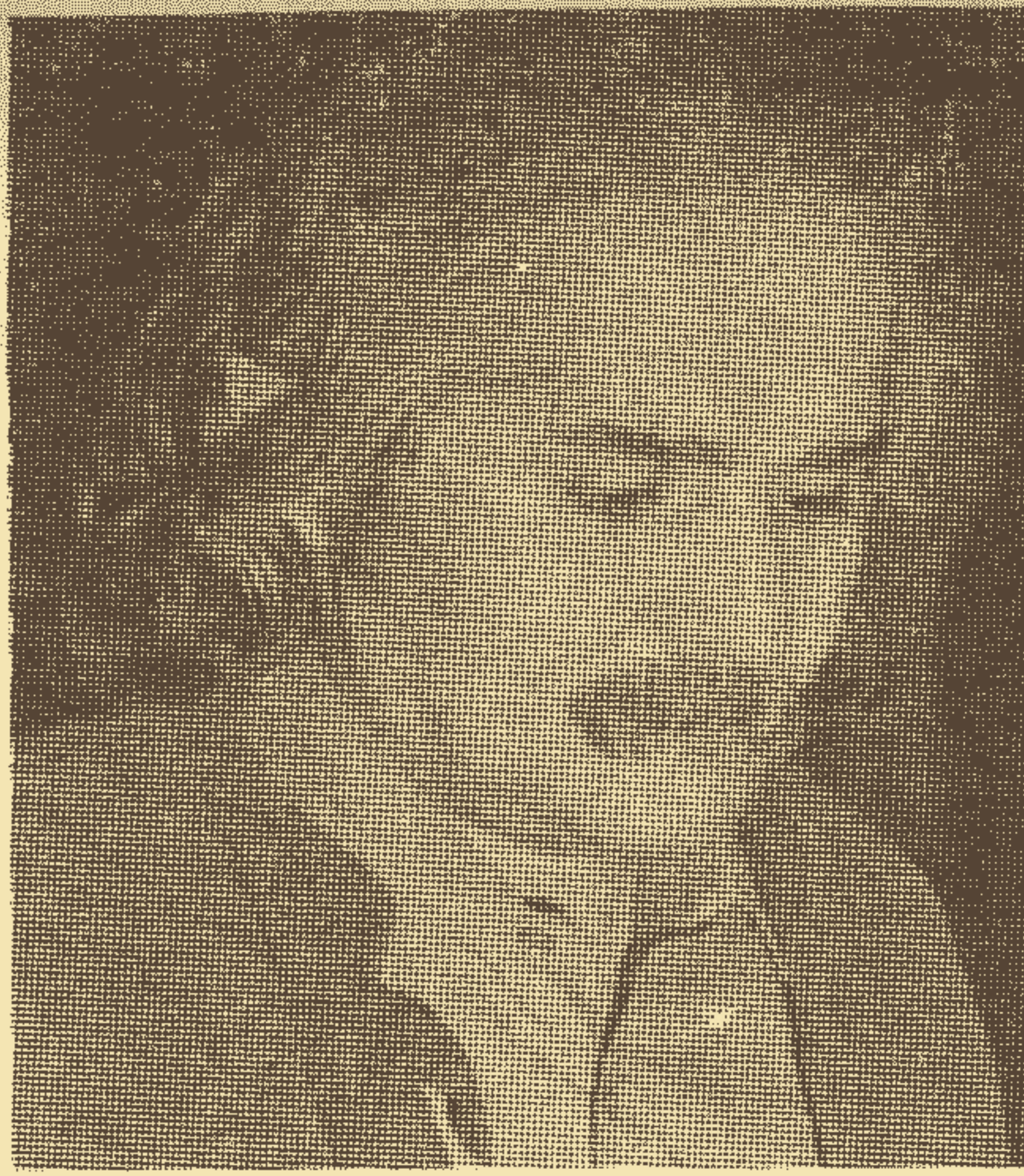
رادیو تلویزیون دوم

در دوسه شماره گذشته، در همین صفحه دست بعضی از سارقان هنری را زود کرده‌ایم. بدنبال چاپ آرم‌های سرقتی به تلویزیون‌های ۱ و ۲ بسیاری از آشنایان بکار هنری، نمونه‌های دیگری از آرم‌ها را که، آرم تلویزیون‌ها، خصوصاً تلویزیون ۲ در میان آنها و شباهت آنها و حتی یکی بودن آنها بطرز آشکاری روشن بود، بدستمان رسید. جالب اینجاست که بدانیم آرم سابق تلویزیون تشابه زیادی به آرم یکی از تلویزیون‌های خارجی داشت و منطقی‌تر از آرم فعلی بنظر می‌رسید و رابطه‌ای مابین آرم و تلویزیون وجود داشت، و اگر هم سرقتی بود از آرم یک تلویزیون خارجی، سرقت شده بود نه از آرم یک کارخانه و جالبتر اینکه مسئولان رادیو تلویزیون ۲ در جواب انتقادات به آرم جدید، می‌گفتند که این طرح، یک طرح استرلیزه شده ایرانی است، و رنگ آبی فیروزه‌ای را هم، بعنوان دلیل ایرانی بودن، برای آن آرم گذایی انتخاب کردند!! و به روی سرقت هنری و یا بهتر بگوئیم ننگ هنری، رنگ آبی فیروزه‌ای...

● بدل

● اصل

نگاهی کوتاه به کتاب
درخت و پیر و جنگل،
نوشته مهدی اخوان ثالث



● مهدی اخوان ثالث

مرد خوب دیروز، مرد روزهای خوب، بالاخره به آن سو، غلتید. به سوی هیچ و پوچ. و کاش در همین «هیچ» و «پوچ» خلاصه می‌شد. او به گودال خرافات افتاد و بوی گند لجن‌ها، تعفن بی‌دانشی‌ها را، برهم زد تا فضا را هم آلوده سازد.

او، از علوفه‌های استعماری، از اندیشه‌هایی که استعمارگران، به توده‌های مردم، الغاء کرده‌اند، تا به دستگیری آن، هستی فضا را، از آنان بر بایند، و همچنان از آنان بیگاری بکشند، چنان خوراک مسمومی ساخته است، که خورنده، خاصه اگر کودک باشد و فاقد اندیشه‌ی بارور، به دره‌ی که برایش ساخته‌اند، سقوط خواهد کرد و همانجا مدفون خواهد شد.

او، یعنی نویسنده‌ی کتاب مسموم‌کننده «درخت و پیر و جنگل» مهدی اخوان ثالث، که خودش دوست دارد «م. امید»ش بخوانند، و نمی‌دانیم چرا، با قلمی که می‌توانست چون تیغی دو دم باشد، و چون شلاقی بر پیکر ظالمان و ستمگران، و نیز نشان‌دهنده نیکی‌ها و عوام‌فریبی‌ها، با همان قلم، کاغذهای با ارزش را سیاه کرده است و پاک‌ترین قشر اجتماع ایران، یعنی نوجوانان و جوانان معصوم و بی‌گناه را، با دروغ، ریا، تظاهر، خرافات، نادرستی و تقلب آشنا کرده است.

او بی‌باکانه، به آن‌ها یاد داده است، که برای ارتزاق، می‌شود، دروغ هم گفت، می‌شود تقلب هم کرد، می‌شود سر «مردم» و نیز «بابا» را کلاه هم گذاشت.

هیچ

«درخت و پیر و جنگل» قصه‌مردی است که تا چندی قبل، از طریق قطع درختان جنگلی و فروش آن‌ها بصورت زغال، روزگار می‌گذرانده است، ولی بعد از قانون منع قطع درخت یا ملی شدن جنگل‌ها، بی‌کاری‌شود و بی‌پول.

پسر مرد، به کمک پدر می‌شتابد، در بیابان‌های خشک می‌گردد و درخت قطوری را می‌یابد که مقدس است و بر تمام شاخه‌هایش، دخیل بسته‌اند، او فکر می‌کند دخیل‌ها را باز کند، و بعد به سراغ پدر برود و مرده بدهد، که درختی یافته است دیدنی.

و همین کار را هم می‌کند. پدر می‌آید، درخت را می‌بیند، خوشحال می‌شود، تصمیم می‌گیرند آن را قطع کنند که روح درخت به صدا درمی‌آید، هشدار می‌دهد، اگر مرا قطع کنی، پسر تو جوانم‌رگ می‌شود. آنطرف‌تر، توی دره، یک انبار بزرگ هیزم هست برو آن‌ها را بردار و بفروش و بعد هم سرگذشت خودش را تعریف می‌کند.

و همین یاره‌ها، چهل صفحه کتاب را در برگرفته است. چهل صفحه سیاه از سیاهی‌های اندیشه یک مرد، که خودش نمی‌داند واقعیت از کجا نشأت می‌گیرد، و شاید هم می‌داند ولی فکر می‌کند، ندانستن بی‌دردتر است. و این چهل صفحه تقریباً نصف کتاب است. و من هم تا همین جا خواندم. البته خیلی زور زدم بقیه‌را هم بخوانم، ولی زورم نرسید،

یعنی خیلی زورم آمد. فکر کردم خیلی احمقانه است و آدم باید واقعا بی‌کار و تهی‌اندیشه باشد، که چنین کتابی را بخواند، و دلم سوخت که چرا همین ۴۰ صفحه را برای پسر خواندم. و او را با دروغ و ریا آشنا کردم.

سؤال

«اخوان ثالث» این شاعر جنجالی، که روزگاری، نام‌اش در کنار شاملو قرار می‌گرفت و صدای گرفته و لهجه خراسانی‌اش، مشهور بود، از زندگی چه می‌خواهد؟

- شهرت!؟

- حتما، نه. او به اندازه کافی، با شعر-هایش خاصه زمستان و از این اوستا، برای خودش شهرت کسب کرده است؟

- پس چه می‌خواهد؟

- شاید پول؟

- و حالا که پول می‌خواهد پس چرا سعی نمی‌کند، چهارتا کلام حرف حسابی بنویسد، و بجای آنکه یک نسل خرافاتی بپروراند، نسلی اندیشمند و مبارز تربیت کند، و حداقل از این طریق پول در بیاورد.

اخوان ثالث، تا کنون با چوب تبلیغات، و رنگ و جلایی که مجلات به اصطلاح روشنفکرانه، بر بدن ناچارش مالیده بودند، اعتباری پیدا کرده بود که بی‌تردید، عین واقعیت نبود، و شاید هم یک کمی زیاداش می‌شد. و همین شیوه تفکر کار دست‌اش داد، و موجب شد تا او بیش از آنچه هست، احساس خود بزرگ بینی بکند و بادبده غبغب بیندازد و فریاد بزرگی سردهد.

و حالا این سؤال پیش می‌آید:

- آیا اخوان ثالث و کتاب «درخت و پیر و جنگل» قابل دفاع هست؟

- آیا مرد دیروز، می‌تواند باز هم در عالم ادب امروز مدعی باشد؟

- آیا این مومن کودکان را می‌شناسد؟ آیا نسبت به مسایل ادبیات کودک، آگاهی دارد؟ بعید بنظر می‌رسد. به راستی بعید. خیلی بعید. چرا که نوشته‌اش اینطور نشان می‌دهد. و این سؤال‌ها باقی می‌ماند:

- چرا اخوان ثالث که می‌خواست برای کودکان بنویسد، درباره کودکان و ادبیات آنان، به مطالعه و تحقیق نپرداخت؟

- چرا وقتی نسبت به مسایل کودکان، بار ذهنی و تاثیرپذیری آنان آگاهی لازم را نداشت، دست به قلم برد و برای آنها نوشت؟

آیا آقای اخوان فکر نکرد، من پدر، به دلیل آشنایی‌هایی که با نام‌ایشان دارم و کتاب‌ها و شعرهایی که از این آقا خوانده‌ام، وقتی ببینم او برای بچه‌ها، کتابی نوشته است، بی‌تردید، آن را می‌خرم، به تصور آنکه فرزندم ادبیات واقعی را خواهد شناخت؟

- آیا این بابا فکر نکرد میان دروغ و حقیقت راهی دراز وجود دارد؟

- و آیا فکر نکرد بازی با اندیشه کودک، گناه، خیانت و جنایت محسوب می‌شود.

کاش پیر شعر، این را می‌دانست. و به بچه‌ها دروغ نمی‌گفت!؟

● مهدی اخوان ثالث
درخت
و پیر و جنگل:
خوراک مسموم

● متأسفانه، اخوان ثالث،

از ابتدایی‌ترین دانش‌ها در زمینه

ادبیات و مسایل

کودک، بی‌اطلاع است.

او نمی‌داند، ذهن پاک و زودپذیر

کودک، چه آسان

با کلام‌های ریاکارانه،

مسموم می‌شود....

● کاش پیر شعر، می‌دانست که

بازی با اندیشه کودک،

خیانت و جنایت است

و کاش آنرا مرعی می‌داشت...

اخوان ثالث:

یک اشتباه...



● کوستا گوراس

کوستا گوراس
و
سینمای سیاسی او

سینمای سیاسی

گوراس دائم بامفهوم تاریخ سیاسی معاصر درگیری ذهنی دارد. براساس اخبار و اطلاعاتی که از بایگانی‌ها بدست می‌آورد و نیز با توجه به جریانات روز و برداشت‌های عینی خود از قضایای سیاسی جوامع، به خلق آثری چون (Z)، «وضعیت اضطراری»، «اعتراف»، «گروه‌های ضربت»، «بخش ویژه» و... پرداخته است: فیلم‌هایی که کاوش در حساس‌ترین وقایع تاریخ معاصر بشمار می‌رود.

«گوراس» در سال ۱۹۳۳ در یونان بدنیا آمده است. در جوانی به فرانسه رفت و در موسسه مطالعات عالی سینماتوگرافی به تحصیل پرداخت. در سال ۱۹۵۸ با فیلمسازی چون «رنه کلر، رنه کلمان و ژاکدمی» همکاری کرد و دستیار این کارگردانان شد.

اولین فیلم او را اتفاقاً در ایران بنام «جنایت در قطار» با شرکت «سیمون سینوره» به نمایش در آوردند، که فیلمی پلیسی و گیرا بود و بسیار با موفقیت در سراسر اروپا و آمریکا روبرو گردید. غیر از این فیلم، تنها یکی دو فیلم دیگر از آثار این فیلمساز را آن هم انجمن فرهنگی ایران و فرانسه مثل (Z) و «اعتراف» به نمایش درآورد، بنابراین آثار «گوراس» تماماً برای تماشاگران ایرانی در یک پرده همگانی به نمایش درآمده، ولی آوازه آثار سیاسی او از اروپا به اینجا نیز آمده است.

دیدگاه‌های سیاسی گوراس

«گوراس» از ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۴ که اولین فیلمش را ساخت، دستیار کارگردانان برجسته فرانسوی بود و قبل از آن مطالعات زیادی در سینما کرده و به همین جهت با اولین فیلمش ستایش و



● «ویژه» فیلم بحث‌انگیز گوراس

گوراس: حیثیت انسان، پایمال می‌شود...

موج تازه

موج تازه فیلم‌های سیاسی هیجان‌انگیز پس از حوادث ماه مه ۱۹۶۸ در فرانسه، سینما بوجود آمد و بتدریج جای خود را باز کرد. در ابتدا بنظر می‌رسید که مردم از این نوع فیلم با «نوع» استقبال نکنند، اما نمایش فیلم (Z) اثر «گوراس» این توهم را کنار زد.

اولین موج‌ها دقیقاً در فرانسه بازتاب موثری بدست آورد و نهضت نوینی در تاریخ سینما به وجود آمد و دسته‌بندی‌های تازه‌یی در این زمینه ایجاد شد و کسانی چون «کریس مارکر» نهضت سینمای مبارز را پایه‌گذاری کردند که بیشتر از فیلم‌های شانزده، سوپر هشت و نوارهای مغناطیسی تلویزیون برای تهیه آثارشان استفاده می‌کنند.

بعد سینماگران دیگری هستند مثل «ژان لوک گودار» و «ژان ماری استراب» که جنبش فیلم‌های سیاسی را پدید آوردند و نوع سینمای آنها بیشتر فرمالیستی است.

پس از نمایش فیلم (Z) اثر «گوراس» سینمایی از این نوع پای گذاشت و موفقیت آن موجب شد که تعدادی دیگر از سینماگران به ساختن این‌گونه آثار روی آورند.

فیلمسازان برجسته‌یی که اکنون در گوشه و کنار دنیا به ساختن آثار سیاسی

هیجان‌انگیز مشغول هستند، غالباً هم در کار خود باموفقیت توده مردم روبرو شده‌اند مثل «فرانچسکو روزی» که آثاری چون «دستها روی شهر؛ ماجرای ماتهئی و جسدهای عالی» از این رده فیلم‌های سیاسی هیجان‌انگیز بشمار می‌آید یا فیلمساز دیگر برجسته ایتالیائی «جیلوپوته گورو» که دو فیلم موثر او «نبرد الجزایر و شعله‌های آتش» نمونه‌های درخشانی از این «نوع» سینما هستند.

یک فیلمساز بسیار مشهور الجزایری با اسم «محمدلخدرحمینه» تاکنون در این زمینه آثار قابل توجه‌یی ساخته که یکی از بهترین ساخته‌های اخیرش را بنام «خاطرات سالهای آتش زیر خاکستر» دیده‌ایم.

«کوستا گوراس» فیلمساز یونانی‌الاصل نیز از جمله فیلمسازانی است که تاکنون در این زمینه امتحان شایسته‌یی داده و قابلیت و توانائی خود را در این مورد به‌خوبی به‌اثبات رسانیده است.

آشنائی

● کوستا گوراس سینماگر اصلا یونانی، سینماگری است که دقیقاً به مفهوم «سیاست» در فیلم‌ها و آثارش می‌پردازد و بیان این نکته که او یک سیاست‌پرداز سینماست، بی‌ادعا نمی‌تواند باشد.

تحسین همه منتقدین بین‌المللی را متوجه خود ساخت.

مهارت او به‌عنوان یک فیلمساز که ریشه‌هایی محکم در سنت سینمای مؤلف اروپا دارد، با ضرورت سوژه‌های انفجاری آثارش همسان و برابر است. در همه این آثار ما با یک خط مشخص داستانی قوی و با شخصیت‌هایی که بسیار خوب پرداخت شده‌اند و بعلاوه یک تکنیک قوی و عالی روبرو هستیم.

دومین فیلم

«زد» (Z) دومین فیلم او یکی از برجسته‌ترین فیلم‌های سیاسی سالهای گذشته بشمار می‌رود. ماجرای این فیلم سوء قصد منجر به قتل یک نماینده چپی بنام «لامبرا کیس» را در یونان مطرح می‌کند که فیلمساز آنرا تقبیح می‌کند این فیلم تأثیر عمیقی روی تماشاگران همه ممالک اروپا و آمریکا گذاشت. کاراکترهای این فیلم هیچکدام یک بعدی نیستند. ایرنه پاپاس نقش بیوه مجاهدی را بازی می‌کرد که سرانجام بدست سرهنگ‌ها اعدام می‌شود.

«ادامه دارد»

موضوع حزب توده

۳- در موضوع «حزب توده» در صفحه ۱۹ که از گرفتاری اشخاصی که فعالیت اشتراکی داشتند سخن بمیان آمده است از عده‌ای که بنام دسته اول مرقوم داشتید چند نفر را میشناسم که مدتها و بلکه سالها قبل از دسته دوم بازداشت شده در زندان بودند، آنها پرونده محکومیتی نداشتند زیرا قانون «مقدمین علیه امنیت و منع فعالیت اشتراکی» سالها بعد یعنی در ۱۳۱۰ وضع گردید درحالیکه آنها قبل از باراده دولت همینطوری در زندان بودند تا مهر یا آبان ماه ۱۳۲۰ که قانون عفو مجرمین سیاسی از مجلس گذشت و همگی آزاد گردیدند اما درباره دسته دوم که معروف به دسته ۵۳ نفری شدند آنها دسته جمعی در محکمه جنائی تهران محاکمه شدند و وکلای مدافعشان از طرف دادگاه تعیین شده بودند از قبیل مرحومان آقایان سیدهاشم و کیل، احمد کسروی، ارسلان خلعتبری و عده‌ای دیگر از جمله این جانب که وکیل پنج نفر بودم باسامی ایرج اسکندری، عباس نراقی، مهدی لاله، نصرت‌الله جهانشاهلو، مهدی دانشور که بیش از یکماه این محاکمه بطول انجامید و تفصیل آن و صحنه‌های پشت‌پرده آن زیاد است که از حوصله فعلی خارج میباشد اما در اسامی که در ستون آخر صفحه مزبور ذکر شده با فشار بحفاظت‌ام فعلا دو اختلاف می‌بینم که یکی اینکه نام «نورالدین الموتی» را جزو این ۵۳ نفر آوریدید درحالیکه درست نیست او آنموقع امین‌صلح بود در یکی از نقاط آذربایجان که گرچه مورد اتهام عضویت در فرقه اشتراکی قرار گرفت ولی پرونده او جدا از پرونده این دسته بود که باهم محاکمه شدند. از او سلب مصونیت در محکمه عالی انتظامی بدوا گردید، سپس جداگانه در محکمه جنائی تهران محاکمه و محکوم به پنجسال زندان شد ولی از بس تعصب در عقیده‌اش داشت هنگام امضای رای گفت: «ای عاصم در متن دادگاه بود» فلان فلان بازهم میگویم «زنده باد بین الملل سوم» که قضات با کمال ناراحتی ناچار به تنظیم صورت‌مجلسی در این باره گردیده به دادستان شهرستان تهران گزارش دادند زیرا میترسیدند اگر اطلاع ندهند خودشان دچار زحمت میگردند دادسرای تهران نیز پرونده دیگری با تمام توهین به قضاة حین انجام وظیفه واستمرار در بودن فرقه اشتراکی برایش تشکیل داد که در این مرحله من وکیل مدافع او شدم و دیوان جنائی با مدافعات این جانب دیگر بار جدیدی روی دوش او نگذاشت بلکه حکم دیگری بمحکومیت همان پنجسال برایش صادر نمود. دیگر آنکه مهدی لاله آنروزهم لاله بود بعدها هم همان نام خانوادگی را برای خود حفظ نمود و آنرا برخلاف آنچه مرقوم داشتید تغییر نداد. نکته دیگر آنکه در ذکر اسامی باید دقت بیشتری شده دید آیا همه درست است یا خیر؟ آنچه یاد دارم فریدون منو یکی از همان عده بود که نامی از او برده نشده است او بعدها وکیل دادگستری مبرز شد که هنوزهم بشغل مزبور اشتغال دارد و یا کیانوری یکی دیگر از آن افراد بود که فعلا نیز با آنهایی است که از ایران فرار نموده در کشورهای کمونیست اقامت دارند و نامش در این لیست نیست. اسامی دیگری چون رحیم الموتی بچشم میخورد که بخاطر من نمی‌آید جزو آن عده بود. بلکه از الموتی‌ها همان میرعماد الموتی برادر آقانورالدین الموتی بود و ضیاء الموتی برادرخانم آقاسید نورالدین که فعلا نیز حیات دارند.

جدید، جدید مستقیم از آمریکا

از یکصد تار مو، تاده‌ها هزار تار مو برای اولین بار در ایران

MICRO THIN SKIN (ULTRA THIN SKIN)

خانمها، آقایان

ما مفتخریم که بعد از آمریکا تنها مو سسه‌ای هستیم در ایران که این متد جدید را عرضه میکنیم. این متد نتیجه آخرین تلاش متخصصین مودر آمریکا میباشد که بدون عمل جراحی و بدون بافتن مو، به مو از یکصد تار مو تاده‌ها هزار تار مو روی سر شما نصب میشود. این متد بقدری طبیعی ست که بنظر میرسد موهای شما مجدداً از زیر پوست سر روئیده شده و تشخیص اینکه موها طبیعی ست یا نه غیر ممکن است. با لمس کردن موهای جدید، حتی خودتان فراموش میکنید که موهایتان ریخته است. با استفاده از این متد جدید با خیال راحت شنا و استحمام کنید و موهایتان را هر فرم و مدلی که دوست دارید آرایش و شانه کنید. ایمان و اعتقاد ما به این متد جدید تا حدی است که بعد از نصب سوچنانچه مورد پسندتان واقع شد وجه آنرا بپردازید.

(این متد دیگر احتیاج به مراجعه بعدی ندارد)

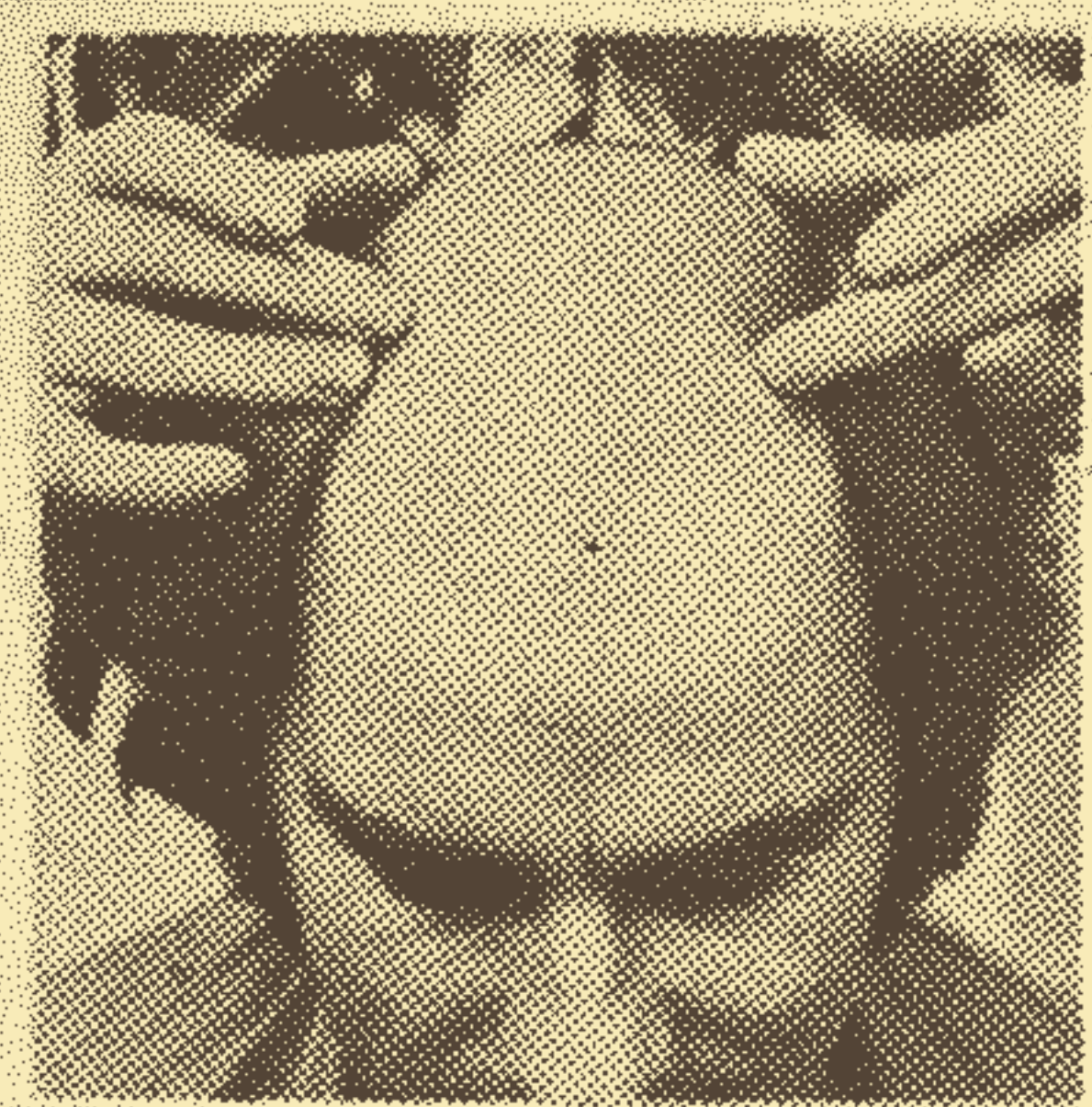


اولین مؤسسه ترمیم مودر ایران

پهلوی جنب سینما آتلانتیک تلفن ۸۹۸۴۲۳

ویووینگ راسل

آرایشگاههای درجه یک را از شهرستانها بعنوان نماینده میپذیریم.



ماجرای پیشه‌وری

۴- اما در صفحه ۴۶ درباره ذکر اسامی هیئت رهبری حزب توده و فراکسیون حزب توده در مجلس چهاردهم با یک نظر اجمالی و استفاده از حافظه‌ام این اشتباهات بنظر می‌آید:

الف) - جعفر پیشه‌وری را که جزو هیئت رهبری حزب توده نوشته‌اید صحیح نیست او اصلاً حزب توده‌ایها را قبول نداشت و دعوت‌شان را پس از آزادی از زندان نپذیرفت مستقیماً با مبدائی که حزب توده رابطه داشت در ارتباط بود و از اسرار امر اینست که در رد اعتبارنامه پیشه‌وری از مجلس ۱۴ نیز حزب توده موثر بود زیرا در روز اخذ رای به اعتبارنامه‌اش که با یک رای رد شد دو عضو فراکسیون حزب توده در مجلس حاضر نشدند تا در رای شرکت کنند زیرا در آنصورت میبایستی با او رای دهند و اعتبارنامه‌اش رد نمیشد. این موضوع خود بحث بیشتری دارد که جای اینجا نیست.

ب) - اعضای فراکسیون حزب توده را یازده نفر نوشته‌اید در حالیکه هشت نفر بیشتر نبودند. اسامی عباس اسکندری، پیشه‌وری، شیخ حسین لنکرانی هیچک صحیح نیست البته پیشه‌وری چنانکه قبلاً توضیح دادم حسابش جدا از آنها بود و عضو فراکسیون نبود عباس اسکندری هم که منزوی بود که هیچکس را قبول نداشت و تصور مینمایم نسبت نزدیک او با ایرج اسکندری خبرنگار بازنشسته را دچار اشتباه مزبور نموده است. شیخ حسین لنکرانی وکیل اردبیل هم خود را مافوق آنها میدانست نه در حزب توده بود نه در فراکسیون حزب البته تمایلات چپ‌اش زیاد بود. اما نام کوچک خلعتبری که ذکر نشده «رحمن‌قلی خلعتبریست» همچنین درباره شهاب

فردوسی نمیدانم جزو فراکسیون حزب توده بود یا خیر ولی خیال میکنم مرحوم پروین گنابادی عضو دیگر فراکسیون مزبور بود که از سبزواری وکیل شده به مجلس چهاردهم آمده بود و نامی از آن برده نشده است ضمناً توضیح داده میشود این عده ۸ نفری برخلاف آنچه نوشته‌شده مجلس چهاردهم را نتوانستند به تنهایی قبضه کنند بلکه «دکتر محمد مصدق» بازیگر اصلی مجلس چهاردهم بود که با ایراد نطق‌های معروفش در باره نفت و اعلام جرمی که مدیران جراید از جمله این جانب علیه علی سهیلی و تدین نخست‌وزیر و وزیر کشور دوره انتخابات چهاردهم نموده به مجلس تسلیم کردیم و «دکتر مصدق» آنرا دنبال نمود و نطق‌های مربوط به مخالفت با اعتبارنامه آقاسید «ضیاءالدین طباطبائی» وکیل یزد و تسلیم طرح ممنوعیت مذاکرات درباره امتیاز نفت ایران مادام که قشون خارجی ایران را در اشغال دارند و جنبه آزادیخواهی مرحوم سردار فاخر یک اقلیت بیش از ۴۰ نفری شدند که به مبارزات پارلمانی از جمله او استروکسیون معروف ممتد آنها علیه اکثریت در کابینه صدراالاشرف و تظاهرات انجامید البته فراکسیون ۸ نفری حزب توده نیز در این جریانات جزو این اقلیت چهل نفری بود. این بود خلاصه‌ای از اطلاعاتم که از نگاه اجمالی بمندرجات آن مجله مفید نگاشتم و معتقدم که باید بنویسم و بفرستم زیرا مجله «جوان» که قطعاً خوانندگان جوان بیشتری دارد برای بیداری نسل حاضر که باید نگهبان استقلال کشور باشد هرچه صحیح‌تر و بهتر از تاریخ سیاسی پنجاه ساله گذشته که پرده استار بر روی حقیقت آن پوشیده شده آگاه شود بنفع کشور ماست و وظیفه افراد وارد آن صحنه‌هاست که موضوعات را روشن کنند.

فر وشگاه تکاور

البسه نوزاد تا نوجوان از اروپا تلفن ۸۴۷۴۴۵

جاده قدیم شمیران، ایستگاه بی‌سیم، انتهای خیابان زابل ویا، فرح شمالی، روبروی منبع آب، اول خیابان زابل

خدمت: ۹ تا ۸ شب

موفقیت دور از انتظار و استثنائی پس انداز و وام مسکن کورش بزرگ مثالی درخشان در خدمات اقتصادی و انسانی

پس انداز و وام مسکن کورش بزرگ اولین و پیشرفته ترین
پس انداز و وام مسکن در ایران است که خدمات اقتصادی
و انسانی خود را در جهت پرداخت وام مسکن در کمترین مدت انتظار
و ابداع پس اندازهای نو و سودآور با موفقیت کم نظیر ادامه میدهد.

نمونه ای از فعالیت و نوآوریهای کورش در نیمه اول سال ۱۳۵۷

نمودار فعالیت کورش در سال ۱۳۵۶

وام اختصاصی
وام استثنائی
خدمت جدید

کمترین مدت انتظار برای وام مسکن

برای اولین بار بطور اختصاصی شرکت پس انداز و وام مسکن کورش بزرگ به کسانی که قبل از ۱۶ بهمن ماه ۱۳۵۶ حساب پس انداز وامخواه افتتاح کرده بودند بدون توجه به موجودی حسابشان وام مسکن پرداخت کرد.

وام اختصاصی
برای مشتریان خاص کورش بزرگ

وام استثنائی
برای مشتریان استثنائی کورش بزرگ

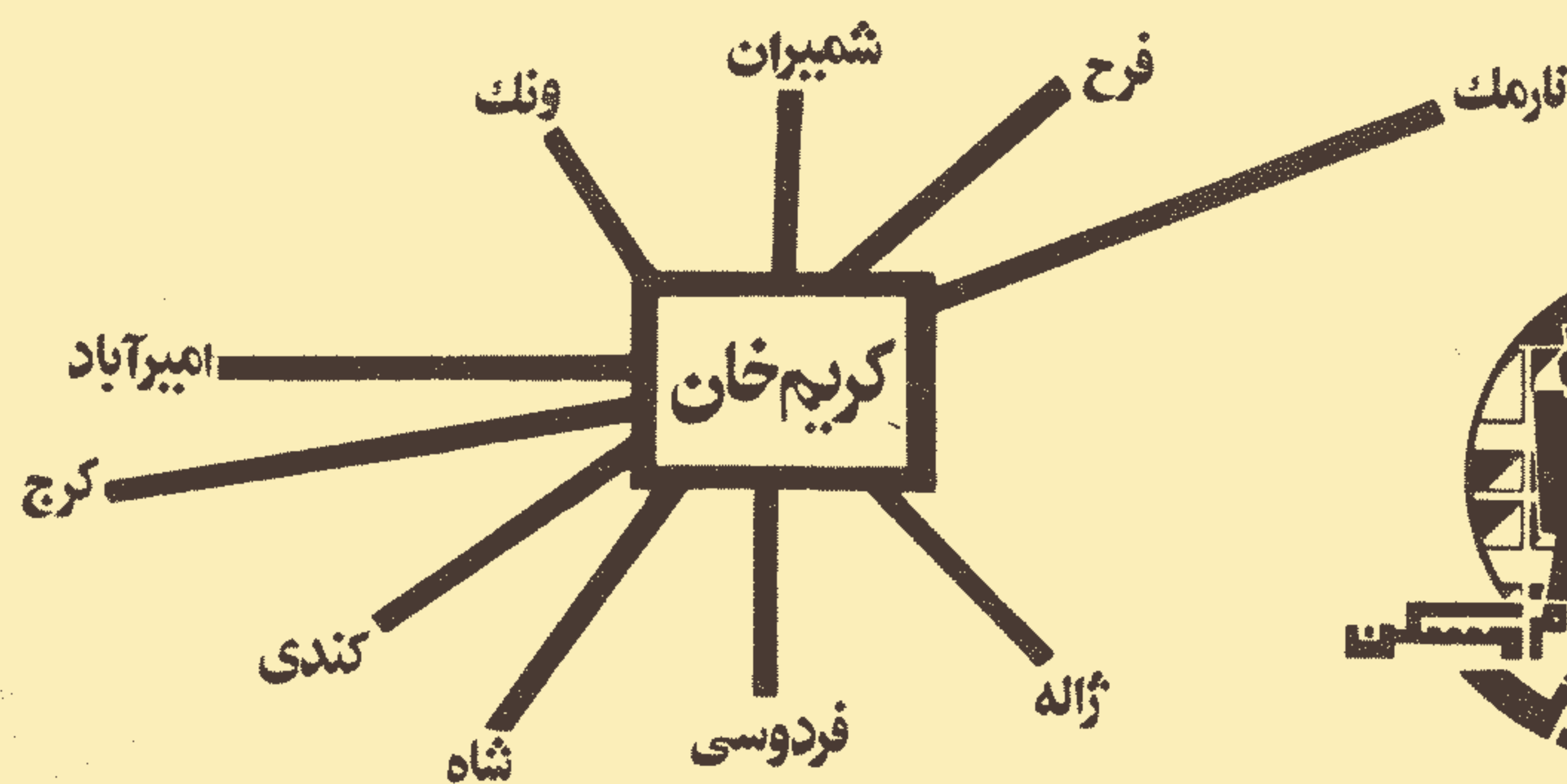
خدمت جدید
برای مشتریان جدید کورش بزرگ

شرکت پس انداز و وام مسکن کورش بزرگ به متقاضیان پس اندازهای سودآور کامی جدید برای رفاه مشتریان خود پرداختت و به دلیل حساب پس انداز روز شماره پس انداز وامخواه فرصتی بوجود آورد که بلافاصله از وام استثنائی مسکن استفاده کردند.

رضایت و خوشحالی مشتریان کورش بزرگ زمانی تعیین میشود که خدمت جدیدی در جهت تعیین مسکن انجام دهند. اینک کورش بزرگ فرصت دیگری به مشتریان جدید خود میدهد که بایس انداز وامخواه در کمترین مدت انتظار (۱۰ تا ۱۵ روز) صاحب خانه شوند.



پس انداز و وام مسکن کورش بزرگ با پنداری نو و اندیشه ای سازنده در خدمات اقتصادی و انسانی



برای آگاهی بیشتر با مدیران ۱۱ شعبه پس انداز و وام مسکن کورش بزرگ در نزدیکی محل کار و خانه تان تماس بگیرید

راهنمای مؤسسات آموزشی...

تلفن ۹۶۵۵۳۳

خودآموز زبان انگلیسی
باجدیدترین و سریع ترین روش انگلستان
تلفن ۸۳۵۹۴۷

انگلیسی تضمینی
کنتراتی ۸۹۱۶۶۰
مکالمه انگلیسی توسط
MISS MORLIN ۸۹۱۶۶۰

مکالمه انگلیسی
بدون گرامر
۸۴۲۸۶۲

خدمات خصوصی و ویژه تحصیلی تلفن ۶۵۰۴۹۳

۱- تدریس زبان انگلیسی - فرانسه آلمانی
(مکالمه- ترمی- تافل) برای دانشجویان و مسافران
خارج از کشور
۲- تدریس تقویتی دروس زبان انگلیسی- فیزیک-
شیمی- جبر- مثلثات- هندسه- آمار- حساب
و حساب فنی برای کلیه کلاس های راهنمایی -
دبیرستان و هنرستان .

اخذ پذیرش تحصیلی
وراهنمائی و مشاوره قبل از سفر برای کشور
های آمریکا - انگلستان - آلمان - فرانسه -
کانادا - هندوستان و پاکستان .
۴- دانشجویان و دانش آموزان شهرستانی که
قصد قبولی در امتحانات و تحصیل در خارج را
دارند برای موارد فوق به آدرس امیرآباد شمالی
ساختمان ۲۴۹ شماره ۱۰ آرش مکاتبه فرمایند .

اخذ پذیرش
تحصیلی
دبیرستانی
تادانشگاهی
از کشورهای
امریکا
انگلستان
فیلیپین
اسپانیا
دفتر منصوری
نشاط
تلفن
۶۶۰۳۳۴ و
۶۶۰۴۸۴

اخذ پذیرش فوری (توسط تلکس)
امریکا- فیلیپین- هند- انگلستان
میدان ۲۵ شهرپور خیابان بهرامی شماره ۲۰ طبقه سوم
شرکت سالوکی تلفن ۸۳۵۶۴۷
دبیرستانی

مجله جوان
آگهی می پذیرد
تلفن
۹۶۵۵۳۳

قابل توجه دانشجویان عازم بخارج
ترجمه فوری
مدارک تحصیلی با تأیید وزارت دادگستری
و امور خارجه
عباس آباد - فرسیده به چهار راه قصر - جنب بانك
اعتبارات - ساختمان ۳۵۳ - طبقه چهارم
دارالترجمه رسمی سپهر
تلفن: ۸۵۸۰۴۱

مشاورین آموزشی
درفش
اخذ فوری پذیرش تحصیلی، دبیرستانی و دانشگاهی
از اروپا - امریکا - هندوستان
ترجمه رسمی مدارك
میدان ۲۴ اسفند - اول آیزنهاور - کوی مهرناز
(درب خروجی سینما سانترال) ساختمان ۳۶ - طبقه سوم
تلفن: ۹۲۲۱۲۷

مکالمه انگلیسی
۳۰ ساعته توسط استادان ایرانی و امریکائی
تلفن: ۹۳۸۶۵۴ - ۹۳۸۶۲۷

اخذ پذیرش سریع از فرانسه
خیابان ۴۵ متری سیدخندان،
نیش رودخانه (خیابان اعلم) کورش
لپینگ
تلفن ۸۵۳۵۳۲-۸۵۱۴۷۷

تدریس خصوصی گیتار
تلفن ۸۵۳۶۷۴

اخذ پذیرش
از کشورهای اروپائی و امریکائی چهار روزه، ترجمه مدارك
تحصیلی و اسناد بطور رسمی
تلفن: ۹۳۴۴۳۱ - ۹۳۴۴۳۲ - ۹۲۰۵۸۴

اخذ پذیرش تحصیلی
از امریکا و انگلستان -
مؤسسه یا نیچکو
تلفن ۸۵۲۸۱۸

برای اخذ پذیرش معتبر
از امریکا و انگلستان
بین ۴ تا ۶ بعد از ظهر با ما
مشورت کنید - ۶۸۵۱۳۴

اسپرانتو زبان صلح در سطح جهانی

اسپرانتو يك زبان واحد برای تمام ملت‌ها. فقط بانوار و کتاب در کوتاهترین مدت می‌توانید به زبان اسپرانتو صحبت کنید
مبلغ دو هزار ریال به شماره حساب پس انداز ۳۱۲۹ خیابان تاج دریانو، شعبه ۱۷۲۸ بانک صادرات (در سراسر کشور) واریز و رسید آنرا بآدرس ذیل ارسال دارید

تهران - میدان ۲۴ اسفند اول آیزنهاور - کوی مهرناز ساختمان ۳۶ - طبقه سوم (مشاورین آموزش درفش)
تلفن‌های ۹۲۱۶۵۰-۹۳۹۴۵۰

اخذ پذیرش تحصیلی

از دانشگاه‌های معتبر آمریکا، انگلستان و فرانسه و ترجمه مدارک تحصیلی و بازرگانی در اسرع وقت
تلفن: ۸۲۲۶۳۳

تافل و مکالمه

بعد از قبولی در امتحان تافل شهریه خود را بپردازید ضمناً کلاس‌های مکالمه انگلیسی و آلمانی با جدیدترین روش از مقدماتی تا عالی با استفاده از کتاب و نوار جزوات رایگان تعلیم میدهد.

آدکامی زبان‌های دنیا

شاهرضا - دروازه دولت - اول روزولت
ساختمان جم - ۸۳۸۳۱۱ و ۸۲۸۲۱۳

ترجمه رسمی اخذ پذیرش
تلفن ۹۷۰۸۸۰
تدریس خصوصی

نگران عقب ماندگی

تحصیلی خود نباشید در این مورد می‌توانید با ما تماس بگیرید - تلفن: ۹۳۹۴۵۰-۹۲۱۶۵۰

مکالمه زبانه‌های خارجی انگلیسی، عربی، فرانسه، آلمانی ایتالیایی، اسپانیولی
تلفن ۷۵۲۱۹۱

انگلیسی توسط MISS. VICTORIA برای کودکان و بانوان
۷۹۲۸۴۸
نوار و کتاب اسپرانتو
۹۳۹۴۵۰-۹۲۱۶۵۰

اخذ پذیرش تحصیلی از آمریکا و سایر کشورها بورس تحصیلی

کمک هزینه تحصیلی هرترم، اجازه کار، اقامت برای دانشجوی به سایر ایالات آمریکا، و پانسیون برای دبیرستانی - دانشگاهی لیسانس و دکترا - برای آلمان فقط دیپلم‌های ریاضی و طبیعی
میدان ۲۵ شهر یور - خیابان تابنده - پلاک ۶۴
طبقه سوم - شرکت اس. آی. اس. تی
تلفن‌های: ۸۳۷۹۷۵ - ۸۳۷۹۷۶ - ۸۳۷۹۷۷

اخذ پذیرش و خدمات تحصیلی (سریع) آمریکا (واشنگتن دی سی - کالیفرنیا - تگزاس) و انگلستان

پانسیون شبانه روزی - رزروجا و کلیه خدمات بوسیله پیک سریع
تهران - کوروش کبیر - پل سیدخندان - ضلع شمال شرقی طبقه دوم بانک صادرات و کفش وین
تلفن: ۲۳۸۷۹۹ - ۲۳۹۱۱۸

يك موقعیت استثنائی در امر

پذیرش تحصیلی

ما راهنما - گاتولوک و هم‌چنین پرسشنامه متجاوز از دو هزار دانشگاه و کالج امریکائی - اروپائی و آسیائی را در اختیار داریم، شما می‌توانید با هر معدلی و شرایط مالی که داشته باشید در اسرع وقت از یکی از این دانشگاه‌ها پذیرش اخذ نمایید
نشانی میدان آرژانتین - خیابان بهاران - پلاک ۱۰
آپارتمان ۱۶ - تلفن: ۶۲۸۲۲۱

اخذ پذیرش از انگلیس و آمریکا ترجمه فوری

نادری چهارراه قوام ساختمان فرقانی
طبقه چهارم تلفن ۳۷۵۵۳۷

پذیرش تحصیلی ۴۸ ساعته

نشانی: چهارراه پهلوی تخت جمشید ساختمان استار (شماره ۵۴۹) طبقه چهارم - سازمان بین‌المللی پاشا
تلفن ۶۶۸۱۳۴ - ۶۴۶۶۳۵

دوست دارید

انگلیسی صحبت کنید

در هر کجا هستبدون تلف کردن وقت، ما بشما انگلیسی می‌آموزیم، شما بعد از شنیدن نوارها و خواندن کتاب‌های تی. آر. میتوانید انگلیسی صحبت کنید

فروش نوارها و کتاب‌های تی. آر. فقط در گروه

انتشاراتی ایران صفحه تهران - میدان حسن آباد - جنب بانك ملی ایران - طبقه چهارم

تلفن: ۳۰۵۲۰۰

کلیه دروس دبستان، راهنمایی و نظری

باتضمین دبیر

تلفن: ۸۴۲۸۶۲-۸۴۵۴۱۵

تعمیر و نصب شوفاژ - شبانه‌روزی و تهیه مسکن شرکت ریموت تلفن: ۸۵۱۲۶۹

دوره‌های دبیرستانی
از امریکا، انگلستان، سوئیس، فرانسه، هندو دوره‌های کوتاه مدت زبان و سکرتری - تهران، عباس‌آباد، انتهای وزراء (پارك) خیابان گاندی، خیابان پنجم، پلاك ۲
شرکت بین‌المللی ۵ قاره، تلفن‌های ۶۸۱۷۵۷-۶۸۵۳۳۳-۶۸۱۲۳۱ و ۲

آپارتمان

جهت اجاره و فروش موجود است
تلفن: ۶۸۵۹۹۳

برای خرید و فروش اجاره خانه با تلفن:

۹۷۰۸۸۰ تماس بگیرید

در آموزشگاه ماشین‌نویسی قلهک با ماشین‌های برقی و دستی تمرین نمایید
تلفن: ۲۶۲۹۹۶

دنیای موکت

کاغذ دیواری، موکت، کفپوش، لوور دراپه.
۷۵۳۸۷۳-۷۵۳۸۸۵
۷۶۹۹۰۳



سازمان رایبسون مرکز اجاره بایرانی و خارجی و خرید و فروش
تلفن: ۶۵۹۹۲۰ و ۶۵۵۱۳۷ و ۶۵۵۴۲۶

خشکشویی

شستشوی موکت متری

(۴ تومان)

فرش، مبیل، تشك اتومبیل پرده و نصب موکت در محل
ایران ناس ۲۲۷۰۴۱

تدریس توسط دانشجوی پزشکی
تلفن: ۲۶۲۵۹۸

آموزشگاه رانندگی

بهار

میدان ۲۴ اسفند ۹۲۰۲۹۶

آموزشگاه رانندگی

جمشید

زیر نظر استادان با تجربه هاشمی، جنب میدان سپاه دانش تلفن: ۹۵۳۸۹۵



شرکت امریکن

کلینر هوس سرویس

خشکشویی موکت - مبلمان

فرش - پرده بادستگاه بخار

واکس پارکت - موزائیک

مکالئوم در محل

۷۵۳۸۷۳ - ۷۵۳۸۸۵

۷۶۹۹۰۳

کم‌شنوایان بهتر

بشنوید

قبل از خرید هر نوع سمک اول

با ما مشورت کنید

بهترین سمکهای الکترونیکی

نامرئی با ضمانت نامحدود

ساختمان آلومینیوم طبقه ۱۲

اطاق ۱۲۳۴

دوشنبه‌ها و پنجشنبه‌ها ۴ الی ۵

بعد از ظهر

مکالمات روزمره انگلیسی و فرانسه
کلیه دروس تضمینی
تلفن: ۲۳۰۸۴۱

اخذ پذیرش فوری

از دانشگاهها و دبیرستانهای امریکا و G.C.E از انگلستان
تلفن: ۳۱۸۲۲۴

کمبر لین سرویس

خشکشویی موکت، فرش، مبیل، انوك پرده
تلفن ۲۶۲۹۳۱-۳۴۹۱۰۲

دانشجویان عازم کشورهای زبان برای فراگیری مکالمه در کوتاهترین مدت، با ما تماس بگیرید.

خدمات تحصیلی دانش

۸۳۴۴۵۱

خانواده‌های محترم، برای رفع عقب ماندگی کلیه دروس فرزندان (دبستان راهنمایی - دبیرستان) با ما تماس بگیرید: خدمات تحصیلی دانش

تلفن: ۸۳۴۴۵۱

۸۳۴۴۵۱

سیکو کوآرتز



دقتی را ارائه میدهد
که فقط از سیکو میتوان انتظار داشت.

SEIKO
Quartz

1290
آوانگارده



هدیه شاهانه و قلم پارکر به شما
هرگز فراموش نمی‌شود

هر یک از محصولات پارکر در نوع خود بی نظیر است.

پارکر ۷۵ هدیه‌ای که معرف بلند نظری و روشنگری شما است.

پارکر ۱۸۰ قلم نسل امروز، یک شاهکار مدرن هنری که با دو ضخامت می‌نویسد.

پارکر ۴۵ محبوب همه، هم بطور معمول جوهر می‌گیرد و هم با کارتریج کار می‌کند.

پارکر ۲۱ نویدی هم برای زیبایی و هم برای مرغوبیت قلمی برای همه **تی‌بال پارکر** مشهورترین خودکار جهان که عمر آن ۵ بار طولانی‌تر از سایر خودکارها است.

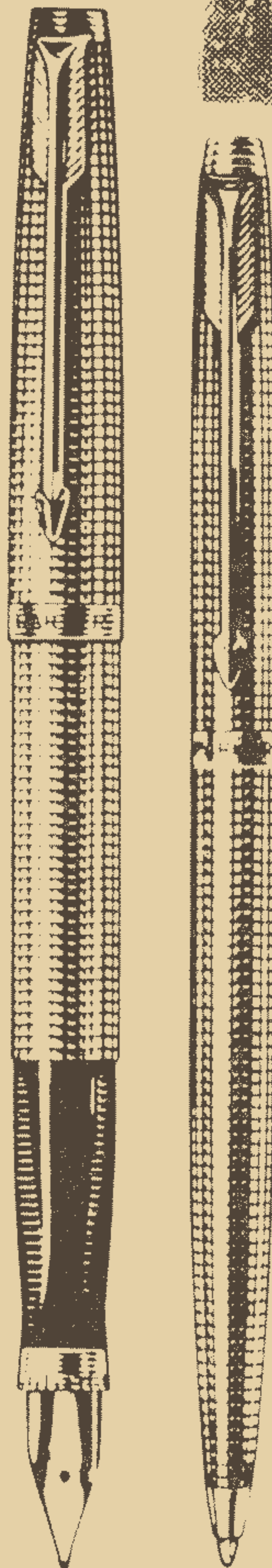
قلم مازیکی بیگرد پارکر نرم‌ترین قلمی که هرگز دست را خسته نمی‌کند، در عریک زیبا.

پارکر ۲۵ زیبا و با استحکام، بانوک مخصوص تمام استیل.

پارکر فالتون ۵۰ قلمی که به تنندی عقاب و به نرمی برمی‌نویسد. **فلوتینگ بال پارکر** شاهکاری که نوشتن را در گون می‌سازد مثل یک خودکار نرم. مثل یک خود نویس ظریف است.

نماینده انحصاری در ایران: شرکت ادکا خیابان سپهبدزاهدی ساختمان پارکر
شماره ۱۵۵ تلفن: ۸۲۶۳۰۴ - ۸۳۰۵۲۸ - ۸۲۷۰۵۵ - ۸۳۱۱۷۳

 **PARKER**



QUICK

آقای محتشم، در انتظار مرگ...

قصه‌ی از محمود احیایی

محتشم پاهایش را دراز کرد، سرش را به شکم بالشی فشرده، بازهم دیوارهای آبی بیمارستان بود که نگاهش را گرفت، دلتنگی تندی توی چهره پرچینش موج می‌زد. کله‌گنده طاس، چشمان گود افتاده و بی‌حال، ابروهای به هم پیوسته، دماغ گنده و لوله گشادش با آن رختخواب تمیز جور در نمی‌آمد. دوباره غلتی زد، نگاهش از میان پنجره رد شد، درخت‌های بی‌برگ با نئیززده بیمارستان نگاهش را گرفت، فکر روزی را کرد که از این بیمارستان لعنتی بیرون برود اما کم کم داشت به زمینگیر شدن خودش یقین می‌کرد، بیماری شدید قلبی داشت کاریش را می‌ساخت. در همین لحظه هیاهویی جلو بیمارستان بلند شد، محتشم جاخورد، فهمید باز تظاهرات شروع شده است، می‌دانست اگر مردم بویبرند آنجاست یکر است به سراغش می‌آیند و همان جاکلکش را می‌کنند، وحشت توی دلش رخنه کرد خواست زنگ بزند ولی نرسید پرستار متوجه بزدلی او بشود، ناچار خودش را توی رختخواب ول کرد و به سر و صداها گوش داد.

از نخستین باری که محتشم در دنیای سیاست گل کرد و نظر اربابان خارجی به سوی جلب شد بیست سال می‌گذشت.

در آن زمان یکی از کشورهای بزرگ می‌خواست امتیاز مهمی از ایران بگیرد ولی مردم بودند به چه نحو این امتیاز را بگیرند.

محتشم که یکی از اعضای کم‌اهمیت هیئت مشاوره با آن کشور بود شم سیاسی‌اش گل کرد و خیلی زود فهمید بهترین فرصت را برای نشان دادن خودش به دست آورده است.

این بود که فوری پیشنهاد کرد جنجالی توی کشور راه بیاندازند تا مردم با این جنجال سرگرم شوند و از این سو کار دادن امتیاز انجام شود.

این پیشنهاد مورد قبول قرار گرفت و چند روز بعد موضوع حمله چند تروریست به یک وزارتخانه جنجالی را برانگیخت که ده روزی مردم را مشغول کرد و طی همین ده روز قال قضیه دادن امتیاز کنده شد.

از همان وقت محتشم نظر مقام‌های آن کشور خارجی را به سوی خودش جلب کرد و آنها فهمیدند باید روی او حساب کنند.

صدای پای از بیرون بلند شد، محتشم در اتاق را نگاه کرد، صدای پا دور شد، نگاه محتشم باز به روی دیوارها برگشت، دوباره به فکر گذشته افتاد. درست ده روز پس از آن شاهکار بود که او پست مهمی در وزارت امور خارجه گرفت، حقوقش پنج برابر شد و به ویلای بزرگی که در شمال تهران به او داده بودند اسباب‌کشی کرد.

حالا چندتا اتومبیل، چندتا راننده و هفت هشت نفر کلفت و نوکر، زندگی تازه‌اش را رنگی دیگر داده بودند. زن و دوتا دخترش هم به ناگاه آدم‌های تازه‌ای شدند، در بهترین مهمانی‌ها شرکت می‌کردند، با سفارت‌خانه‌ها رفت و آمد داشتند و ماهی نبود که سری به خارج از کشور نزنند.

حالا محتشم حس می‌کرد باید هر چه بیشتر به کشوری که امتیاز گرفته بود نزدیک



و توی دهانش انداخت، در همین لحظه باز هیاهویی از توی خیابان به گوشش خورد، صاف روی تشک خوابید و گوش‌هایش را تیز کرد، صدا لحظه به لحظه بلندتر می‌شد، محتشم پیش خودش تکرار کرد: نمیرن! نمیرن! باز تظاهرات! باز فحش و لعنت! بعد لحاف را روی سرش کشید، دردش حالا کمتر شده بود، اما وحشت داشت کلافه‌اش می‌کرد، می‌دانست اگر گیر مردم بیفتد تکه‌تکه‌اشی می‌کنند، به روسایش فکر کرد که به همه آن‌ها خدمت کرده بود و حالا هر کدامشان توی یک سوراخ قایم بودند، بعضی‌هاشان را هم به عنوان بازداشتی در بهترین ویلاها جا داده بودند تا گیر مردم نیفتند.

هیاهو لحظه به لحظه بلندتر شد، بعد صدای چند تیر به گوش رسید، محتشم از شنیدن صدای تیر کمی دلگرم شد، حس کرد دارند جلو مردم را می‌گیرند، کم‌کم هیاهو و صدای تیراندازی دورتر شد، باز یاد روسایش افتاد، فقط او کنج آن بیمارستان گیر افتاده بود، بیماری قلبی بدموقعی سراغش آمده بود. حالا درست دو ماه از آخرین و در عین حال بزرگترین خوش‌خدمتی که به اربابش کرده بود می‌گذشت، خیلی هم از این خوش‌خدمتی به خودش می‌بالید.

سربازان کشور «ارباب» به ناگاه در یک جنگ ضدجنبش، در یکی از کشورهای تحت نفوذ درگیر شده بودند و نیاز به خون داشتند.

باز «شم سیاسی» محتشم در یک لحظه گل کرد و فهمید لحظه مناسب برای دریافت یک تقدیرنامه جدید رسیده، تقدیرنامه‌ای که به طور حتم پست وزارت را هم برای او به ارمغان می‌آورد.

این بود که خیلی زود دست به کار شد، تمام کارمندان، کارکنان و مستخدمان وزارت-خانه را به عنوان هفته نیکوکاری و اه‌اء خون بسیج کرد، بعضی‌ها به زور، بعضی‌ها با دستور اداری، بعضی‌ها هم به عنوان چاپلوسی، و عده‌ی هم به علت ترس از اخراج، خون دادند، بعد هم برنامه در وزارتخانه‌های دیگر و موسسه‌های سراسر کشور و چند روز بعد هم در همه‌جا تکرار شد، خون کافی برای یک سال ارتش کشور «ارباب» فراهم آمد و محتشم مثل نوکری که بزرگترین گره زندگی اربابش را گشوده باشد آن را برای ارباب فرستاد و در انتظار صدور حکم وزارت نشست اما جنبش که از چند ماه پیش آغاز شده بود باز هم شدت گرفت و کاسه گوزه او را هم به هم ریخت. ارباب‌هایش فراری شدند و بیماری قلبی او هم شدت گرفت و ناچار به این بیمارستان پناهنده شد.

باز سروصدای مردم بلند شد، حالا انگار خیلی به بیمارستان نزدیک بودند، در یک لحظه وحشت محتشم بیشتر شد و به دنبال آن موجی از درد او را تکان داد، خواست فریاد بزند اما نتوانست، انگار تمام هیکل‌اش را زیر پتک می‌کوبیدند، چشمانش هم دیگر جایی را نمی‌دید، حالا صداها را به طور محوی می‌شنید، مرگ را در تمام وجودش حس می‌کرد، خواست تکانی به خودش بدهد اما درد امانش را بریده بود، مرگ لحظه به لحظه به او نزدیک‌تر می‌شد.

پایان

دومین خدمت مهمی که محتشم به کشور اربابش کرد، تنظیم طرح خفه کردن یک جنبش کارگری در کشوری مجاور کشور خودش بود، کارگرهای این کشور شورش کرده و برای مقام‌های بلندپایه کشور خودشان و خواهی نخواهی برای منافع کشور ارباب دردسر درست کرده بودند. محتشم بهترین راه را برای خفه کردن این جنبش ایجاد تفرقه میان آن‌ها تشخیص داد. بعد هم خودش با آگاهی‌هایی که از وضع کشور همسایه داشت اجرای طرح را از طریق سازمان‌های جاسوسی هر سه کشور برعهده گرفت و در عرض یک ماه کار را تمام کرد. جنبش خفه شد و یک تقدیرنامه دیگر به پرونده «خوب» محتشم اضافه شد و بعدش هم به معاونت وزارتخانه رسید.

حالا او هفته‌ای چندبار با مقامات کشور بزرگ تلفنی صحبت می‌کرد و ماهی چندبار هم به آنجا می‌رفت، با اینکه خیلی از همکاران او هم وابسته به همان کشور بودند، اما خوشی-خدمتی‌های بی‌اندازه محتشم او را بیشتر مورد توجه قرار می‌داد، این بود که روسایش هم از حساب می‌بردند.

حالا محتشم در سراسر کشور صاحب چندتا کارخانه، ویلاهای متعدد و چند هتل بزرگ بود، از کشور ارباب هم حقوق‌های کلانی می‌گرفت و سعی داشت طی دو سه سال آینده یک درجه دیگر بالا برود و وزیر بشود، مقامات هم از او و رفتارش خیلی راضی بودند.

درد دوباره وجود محتشم را به هم ریخت، جلو چشمانش تار شد، ضرب‌های مرگ را بیخ گوشش حس می‌کرد، به زحمت سرش را بلند کرد، یک قرص دیگر را از توی قوطی قایید

شود، این بود که هفته‌ی دوسه بار به سفارتخانه آن کشور سر می‌زد و سالی چندبار هم به آن کشور مسافرت می‌کرد و با همه مقامات عالی‌اش هم رفت و آمد داشت.

البته رقبای زیادی در میان هم‌ردیف‌ها و افراد بلندپایه‌تر از خودش داشت و هر کدام از آن‌ها هم سعی می‌کردند نظر آن کشور و همچنین دیگر کشورهای بزرگ را به خودشان بکشانند.

راز موفقیت محتشم این بود که تنها همان کشور را کعبه آمال خودش قرار داده و همه نیرویش را یکجا صرف خدمتگزاری به همان کشور می‌کرد. مرتب هم سعی داشت امتیازهای تازه‌ای برای «کشور ارباب» دست‌وپا کند و از آن طرف هم آن‌ها خوب او را تقویت می‌کردند. آن‌ها خوب می‌دانستند از میان خدمتگزاران ریز و درشتشان بهترین فرد را گیر آورده و باید او را خوب پروراندند.

محتشم هم خوب این موضوع را حس کرده بود، این بود که رویاهای دور و دراز، آینده‌اش را در نظرش رنگین می‌کرد، می‌دانست با خوش‌خدمتی‌های بیشتر خیلی راحت می‌تواند به مقام‌های بالاتری برسد و.....

ناگهان درد کشداری محتشم را جاکن کرد، خواست دستش را به سوی زنگک ببرد اما درد امانش را بریده بود، ناله خفه‌ای از گلویش درآمد، بعد بی‌حال شد، چند لحظه گذشت تا کمی حالتش جا آمد، سرش را آهسته بلند کرد، یکی از قرص‌های آبی را از توی جعبه برداشت و توی دهانش انداخت، باز دراز کشید، فکر می‌کرد ممکن است تا چند لحظه دیگر بمیرد.

آنروز که نعمت میرزازاده
«زنده بگوران» را سرود هنوز
زلزله طبعی نیامده بود، در ایذه
و مسجد سلیمان هم زلزله‌ای رخ
نداده بود. در مشهد هم هیچ
اونفورم‌بوشی به بیمارستان و
پزشک و پزشک‌یار و بیمار حمله
نکرده بود.

آنروز که «ابوسعید
ابوالخیر» هم گفت: «سرتاسر
دشت خاوران سنگی نیست، کز
خون دل و دیده بر آن رنگی
نیست» نیز حوادثی این چنین
ظاهراً رخ نداده بود. اما فقط
ظاهراً. چرا که برآستی سرتاسر
دشت خاوران سنگی نیست کز
خون دل و دیده بر آن رنگی
نیست.

سرتاسر دشت خاوران سنگی نیست
کز خون دل و دیده بر آن رنگی نیست
ابوسعید ابوالخیر

زنده بگوران

آنگاه
یکدم زمین به خویش برآمد
لرزید سخت و عقده پنهانش
ترکید

از دشت خاوران

و آنگاه مرگ
خیمه برافراشت
بر خیل بی‌پناه‌ترین خلق
بر مردمی که تهمت بودن را
با چهره‌های سوخته،

عمری به مرگ،

زیسته بودند

اینک
هر قریه تا ولی‌ست پر از زخم و
دشت پیکر مجروحی
در خون گرم خویش تپیده
گفتند: این بلای گناه است

گفتند: از گناه بلا خیزد
دیدم گلوی پاره طاقی
فریادهای منجمدش می‌گفت:
«آری عظیم گناهی‌ست
در روزگار آهن و پولاد
با پشتواره خاک و گلی لرزان
در رهگذار حادثه استادن»

اینک مجال گریه تمساح
اینک مجال شعبده
سوداگران عاطفه
سوداگران سود

— بهر تقدیر —

این سرزمین زنده بگوران!
آیا به جز قبایل صحرانشین
باد
برسوک توبه مویه نشسته‌ست
هیچکس؟

ای پاره پاره پیکرت!

ای سوکوار مرز خراسان
اینک خروش قلب تو در نای
این به سوک نشسته

بغضی که هیچ تندر فریاد
نارد گشودنش
ای واژه‌ها!

گزارش اندوه را،

چگونه توانم؟

اینجا
تنها،
مرگ
مرگ عظیم نفس می‌کشد.

که صبح دیدن تو
روشنایی فرداست

اسیر دایره‌ام

در کمند گیسویت

کشان کشان بسویت

در سرم هزار آواست

بلور روشن نوری در آسمان سپید

طلوع روشنی در چنین شبی زیباست

دو رود کوچک شوقیم و

گر بیوندم

سکون و منزلتان عاقبت دل دریاست.

محمود جعفری

روشنایی فردا

پرندگان سیاهی
گشوده بال و پر خود
و انتهای مه‌م شب در غبار ناپیداست
درون خانه من
روح این سکوت سیاه،
غرور موج طوبلی است
که در کرانه ذهنم همیشه در غوغاست
مرا دریچه دیدار خویشتن بگشا

با نام روشن تو

با نام روشن تو
آغاز میشود
قصیده‌های بلند شبانه‌ام
و هر هجای بناگاه شعرهای شبانه
پیام گرم ترا -
بردوش می‌کشد.

با نام روشن تو
زخم‌های کوچک خود را -
فریاد می‌زنم

امید عافیتیم هست و
به سوگواری
شمیدان بی‌کفن
دنبال می‌کنم.*

زخم مرا به چاره نشستند و
دست ترا
در آفتاب صبح نشان دادند.
با نام روشن تو
دیگر، چیزی به صبح نمانده است.*

اما نام تو، حافظه می‌خواهد
و نام تو
یک دور مانده تا به رویش طوفان
فرزندگان را هم -
غنیمتی است.

من خود بزخم در افتاده
از خیل -
فرزندگانم

اینک امید عافیتیم هست و
طوفان بر
درگاه در -
قد راست کرده‌است.

اما، با نام روشن تو
از گم شدن
دیگر مسافران رادربش
وهمی نیست

دیگر مسافران رادربش
وهمی نیست

مصطفی بیات

فصل سرخ شهادت

به: دکتر علی شریعتی

و این چه تکرار است

که مدام بشارت خاک را از تو داریم،

آمدنت پیام خورشید بود.

و رفتنت... امامت محض.

ای طواف کننده‌ی هر چهار فصل،

از سجده تو

چه رسولانی سرفراز گشتند؟

از رویش ریشه‌ات بر زمین‌ها.

تمامت خاکها... نذرگاه آه معصومان شد

و از شاخسارت - سرخ گل‌هایی... مدام به تکرار

پیوند

فصل سرخ شهادت را -

به عروسی خون کشاندند...

دارا. پارسا

خون مثل تازیانه

شعر
مهر داد علوی

خنجر زدند،
خنجرها پاره شد
خون، مثل تازیانه
به بالا جهید
رود هزار شاخه،
به دریا پیوست
«ساقی حدیث
سرود
گل و
لاله میروند»
شکرگرف لاله،
رخت چمنزار سبز را
زیور داد.
شب را میان باغچه سرگردیم
شب در میان باغچه خفتیم
آواز آمد از همه سو،
باران!
فواره خروش،
شباهنگام
بر این بلند بام،
از مطلع تریا
تا مغرب سبیل
چادر زد.
آواز آمد از همه سو
گلبانگ،
بانگ،
آوازه‌ای ز ساحل دریای دور
می‌آید
شب در میان باغچه خفتیم
پایان شب
به لوله پیوست
خون مثل تازیانه
به بالا جهید

سنگ و برهوت

همیشه دل نگرانم
همیشه دل‌تنگم
همیشه خسته و غمگین
ولی چنان سنگم
چو کوه «سنگ»
که در بینهایت برهوت
نشسته، بسته زبان و...
نهاده دل به سلوت
چو کوه سنگ
که برپای خویش مانده متین
زمین بپای وجودش فتاده در تمکین

چو کوه سنگ
که در موج‌های حادثه نیز
به قدرت قدمش
استوار میماند
ز جاودانگی‌اش
قصه باز میخواند

چو کوه سنگ
که آتش‌فشان بجان دارد
ولی نهفته بجانش، بیان نمی‌دارد
خاموش مانده اگر در هجوم توفان است
سکوت کرده ولی، در امید باران است

چو کوه سنگ
که گاهی اگر کشد فریاد
در انعکاس صدائی است
از ترنم باد.
چوسنگ در برهوت
نهاده دل به سکوت
به شوق عاقبت از
دیدن تو در ملکوت

زگرد باد حوادث
بخود نمی‌پیچم
ز موج سرکش توفان
فرو نمی‌تایم
ز آتشی که تو بر جان زدی نمی‌سوزم
بیاد می‌سپرم ناله‌های جانسوزم

بپای مانده چنین
استوار بر خویشم
اگر چه گمشده در خویش
و مانده از خویشم
عصای دست وجودم، غرور سرشارم
انیس خلوت شبها، نگاه بیدارم
مبین که ساکت و سردم
مگو که بی‌دردم
زمانه خواست که اینسان
بخویش برگردم
مبین که سرد و خموشم
همیشه می‌جوشم
که آتشی است بجانم
ولی نهان کردم
همیشه دل‌نگرانم
همیشه دل‌تنگم
همیشه خسته و غمگین
ولی چنان سنگم

شب بی پدران...

آرزویم اینست:
که سرپای وجود
در ضمیری که نه چندان هم
مستتر آمده است
«غم این خفته چند»
چه بلایی را:
بزمینی که نمازی حتی...
بک، دو، سه غافله
زندگی را یابد...
و تو ای دوست
که آیا؟

حتی...
این همه فریاد،
و سرود شب تنهاییها
تا به کی...؟
راه غریبانه آزادی را...
خواهی پیمود...
این همه راه،
که ناهموار است
بچسان میگذرد...

آرزویم اینست:
زندگی را باید...
در شبی با خون،
غسل تدفین بدهیم
و تو ای دوست
که:

آیا:
حتی:
نقطه اوج رسالت‌هایی
با شب بی‌پدران خواهی بود؟
محمود سارنگ آذر ۵۷

شعر موازی

فضای فتنه - دوبازو - به روی شانه نشست
رهای دشنه به رفتار آهوانه نشست
شکار عادت گیسو، عبور آینه بود
شب فلک زده دانست و در میانه نشست
ز تیر مرغ علفخوار در حضور کمین
گلوی پنجره در پنجه‌ی زمانه نشست
رها شد از دل دریا سرود خرچنگی
زالال خرمن ماهی چو برزبانه نشست
موازی تو کجا می‌رسد؟ بگوی ای دست
که تیغ با تو نشستن به چشم شانه نشست
به بام تیره جادو هوای دلتنگی
- وزید و ابر غریبی به روی خانه نشست
نفس ترازوی عقلست روح عربده را
در این زمانه که تن مرد و تازیانه نشست

مرا به بزم می و ماه می‌برد گوئی
ترانه‌ای که ترا در من عاشقانه نشست
پلی کشیدم از ابروی دوست برخورشید
که جانبش به فضاهای بی‌نشانه نشست

مهر داد علوی

مصیبت

آب حوض را کد
ببخت یک یأسه گی‌ست
ماهیان می‌دانند
که نباید هرگز
نطفه‌های خود را
بسپارند به این یأسه گی

●
گر به‌ی روسپی همسایه
گوشه‌ی بام لمبده تشنه
تشنه لذت یک همخوابی

●
گر به‌ی روسپی همسایه
گر به‌های تر را
به ضیافت‌کنده‌ی آغوشش
که در آن
بارعام هوسی هست فرا می‌خواند
و من از پنجره‌ی روبه‌حیاط
گر به را می‌بینم
که در اندیشه‌ی مادر شدن است
و به خود می‌گویم:
آب حوض را کد...؟
ماهیان...؟
بچه‌های گر به...؟

امیر اسماعیلی

گروشه

نوشته‌ی: ابراهیم معتمدنژاد

شب تدارك ميلاد طفل گریز پای سپیده دم را می‌دید و باد سرد همچون کله‌ای از سگان گرسنه کف خاکی کوچه‌ها را می‌لیسید و در لکنه‌ی کلبه‌ی «بی بی فاطمه» را می‌کوبید و تو کلبه‌اش سرک می‌کشید.

«بی بی فاطمه» بیوه پیر و شکسته‌ای بود. کنار قبرستان ده، تو خانه گلی توسری خورده‌ای که جرزهای آن مثل دهان مرده باز مانده بود، با هم نفسش گروشه زندگی میکرد. گروشه، جان و دل و هستی پیرزن بود. شبها که از صحرا برمی‌گشت، پیرزن با طشتی از «تربیط»^۲ به استقبالش می‌رفت و به سر و پوزه‌اش دست می‌کشید. پیرزن، تو تاریک روشن سپیده دم، زیر لحاف پاره‌ای آرام خفته بود. بالای سرش، یک گله مرغ و خروس، که با دانه‌های له شده‌ی انگور ور می‌رفتند، ولو بودند و با بی میلی دانه‌ها را می‌بلعیدند. خروسی، چشمهایش را بست، بالهایش را بهم زد و آواز غمگینش را تو فضای کلبه ریخت و بیخ گوش پیرزن زنگ کشید. پیرزن از زیر لحاف جاجیم بیرون خزید، چوب دستش را ستون بدنش کرد، آفتابه‌ای بدست گرفت و آمد کنار کورت، چندک نشست و وضو گرفت... صدای چوپان ده که بلند شد، پیرزن نمازش را تمام کرده بود و داشت به طرف آغل می‌رفت و زیر لب زمزمه میکرد (گروشه! بیا برو صحرا، آخه اینجا تنهایی، دلت میگیره، برو چاق شو بعدش بزا، اونموقع دیگه تنها نیستی...).

در حلبی آغل، خاموش و عبوس، زیر فشار انگشتهای پیرزن رو پاشنه‌اش چرخید و روشنائی تو دهان آغل خزید. پیرزن نگاهش را تو آغل دواند و گفت: (بیو بیو گروشی!).

ناگهان پیرزن مثل مار- گزیده‌ای سر جایش خشک شد. و قلیش ایستاد. میخواست جیغ بکشد ولی کلمات تو گلویش گره می‌خورد و تو سرش می- پیچید. دلش ذره ذره آب می‌شد و از راه چشمش پایین می‌ریخت. گروشه پیش پایش رو کف آغل تلنبار شده بود و از شدت درد، کش و قوس می‌رفت و تند تند

نفس می‌کشید. پیرزن نگاه نگرانش را رو شکم باد کرده‌ی گروشه جفت کرده بود و گره گلویش آهسته باز می‌شد:

(خخ... خاک بر سر شدم... آی بدادم برسین، گروشه‌ام داره نیس میشه گروشه، گروشه!) «مد مدعلی» زودتر از دیگران صدای هراسناک پیرزن را شنید و بسوی آغل دوید: - چی بهش دادی؟

- بنده پای قدمت هستم کاکو! «دوشینه» بهش گندم دادم.

- همونا ثقلش داده. سر روده‌اش نمک بپاش، خوب می‌شه... «خالو قمری» جمعیت را پس زد و جلو آغل، رو به پیرزن دلواپس درآمد:

- «کارویه»^۳. بزار زبون- بسه رو حلالش کنم خاله! پیرزن از میان لبهای داغمه بسته‌اش نالید:

- کارد رو من بکشین، اما رو گلوی گروشه نه. باز «خالو قمری» گفت:

- بزار حلالش کنم خاله! الان نیس میشه. پیرزن همانطور داد می‌زد و مثل ابر بهاری می- گریست:

«ای خدا یه دسه شمع نذر امامزاده، بی بی زینب خاتون، گروشه‌ام رو از تو می- خوام.»

صدای درد آلود پیرزن سینه فضا را می‌شکافت و دل مردم را می‌لرزاند. زن و مرد با قیافه‌های گرفته و قلوب ماتم زده به پیرزن زل زده بودند و پیرزن، کنار لاشه‌ی گروشه خاک به سر و صورتش می‌ریخت و تو صورتش چنگ می‌انداخت: «گروشه خد زاییدی!» سرش را بدیوار می- کوبید و از میان هق‌هق گریه‌اش می‌گفت: «مبارک، مبارک! بی بی فاطمه رو تنها گذوشتی! بارک‌اله! بارک‌اله!.....»

خورشید، غمزده، کوله- بارش را رو زمین می‌گذاشت و تو دامن کوههای باختر خون می‌گریست.

بر پهنه‌ی آسمان تکه ابری گرگر می‌سوخت و فنا می‌شد هوای دم کرده‌ی غروب رو سر خانه‌های سنگی و گاهگلی ده سنگینی می‌کرد و ده، در عزای مرگ پیرزن - بی بی فاطمه - سوت و گور بود و چادر سیاه غم رو سرش می‌کشید.

۱- بزی که سه سال داشته باشد. ۲- کاه و جو خیس. ۳- در حال مردن.

چشمهای کهنه را ببند

چشمی دیگر
راه به رخسار
نیلوفری دارد
خجسته و
تاشبی بسان خورشید

چشمهای کهنه را ببند
تاشب
جان سپرد
به شیوه‌ی باران
که می‌توان حضورش را یافت

مانوس‌ترین اتفاق
کز هفتخوان بگذرد
جهان بنام تو.

مسجد سلیمان - منوچهر اسکندری

هنگام که هر چشم

هنگام که انسان،
تنها ترین خلاصه انسان است
نه هیچ.

و هر دست
در برابر دوست،
حربه‌ایست.

هنگام که هر چشم
چشمی فقط،
برای دریدن است
و بطالت.

و روز،
تلنگر زهری
در طواف شب.

با این تمام
در سایه سار کد امین پناهگاه
شاید،
در انتظار سایه سبز فلق نشست؟
هومند - «نصراله بنداری»

حرف

حرف است برای گفتن
پر شاخه‌های زندگی
گوش کن ای آئینه‌ام
دگر از من هیچ نمانده
جز تن زخمی و قلب شکسته
شعر من تکرار واژه‌های حرف
عکس من تکرار ایام گذشته
حرف من در مایه شور جوانی

ببار ای دیده پر شور در فراغش
بنال ای سینه زخمی بر اهش

حرف من اسم تو بوده
شعر من چون تو در آنی
مثل هر فصل بهار نیست
حرف تنهایی پل رهائی از غمها
چون تو از راه بیائی

۴- علیزاده

در حریم آزادی

دیگر ما را توان دیدن
اینان
نیست

که این طعنه نیست
حقیقت است
اینان باشند
چه خوب
چه بد

دیگر
ما خسته گشته‌ایم

آنک:

ما در حریم آزادی و غرور
برای همیشه - می‌خواهیم که
- اطراق کنیم.

که از هراس
سیل انفجار
و

دود
سخت
خسته‌ایم.

محمد حسین مدل

روزهای فریاد

چگونه میتوان
در لابلای توطئه سکوت -
زندگی را باخت
و اشک لاله‌ها،
و گریه ماهیها را
در شراب فراموشی
سر کشید.

چگونه میتوان
در عمق تونلهای شب،
خوشبختی را گره زد
وقتی که دوستی را
باد

از فضای خانه‌ها میبرد؟
چگونه میتوان زیست؟
وقتی که روزهای فریاد
در شالهای سیاه
نقش میگیرند
و آوازا،
آوار می‌شوند.

سید عادل حسینی

گفت

همواره در نخجیر گاه دشت
صیادان دوستی
دامشان لبخند بی ریاست
و چهره‌شان به شکوفایی لاله‌های
سرخ دشت

اما کمندشان پهن و فراخ
حتی شقی‌ترین احساسهای مرده
را
در دام دوستی بیدار میکنند
نیشابور - سیدعلی موسوی علی-
آبادی

کوروش احراری قالی بافی

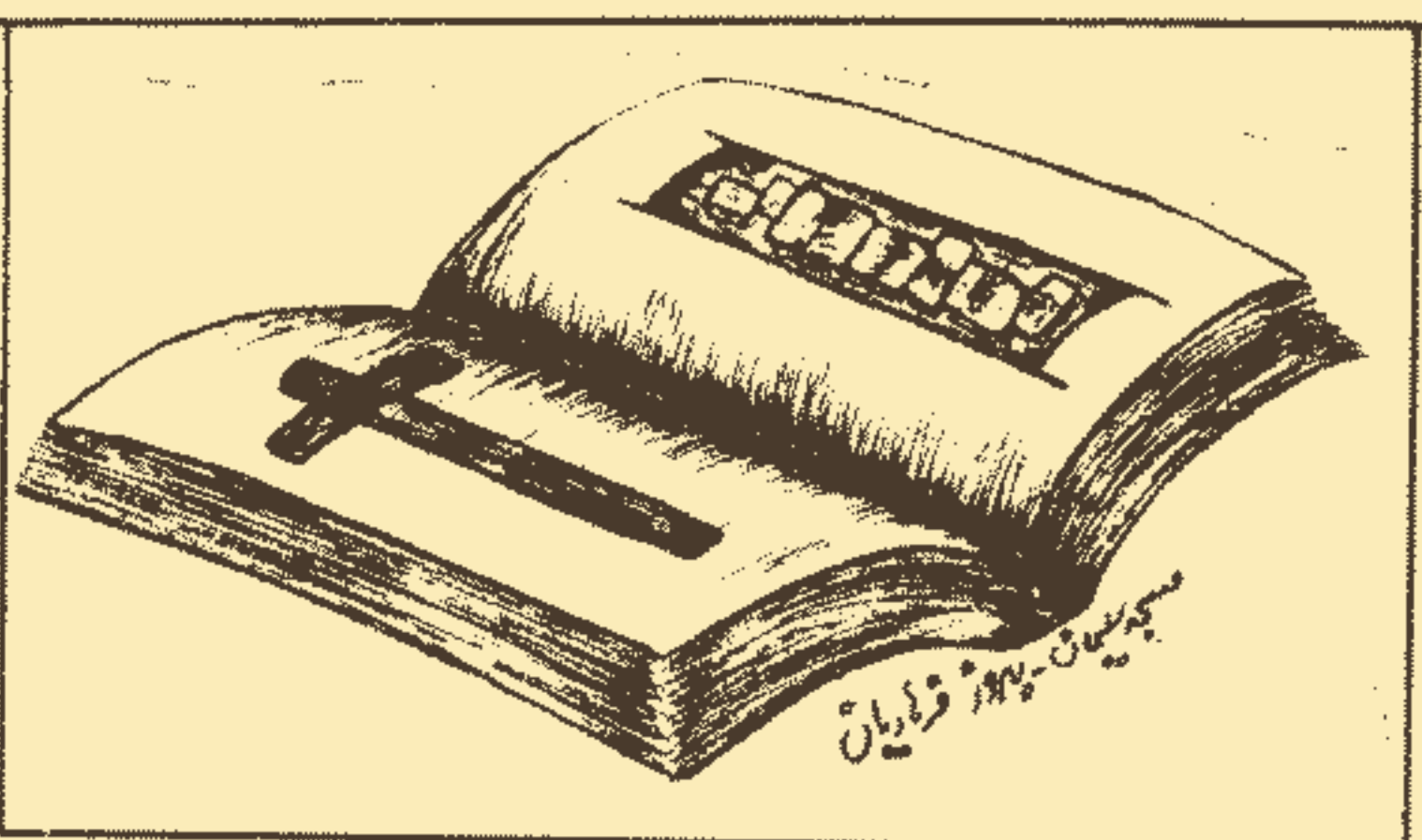
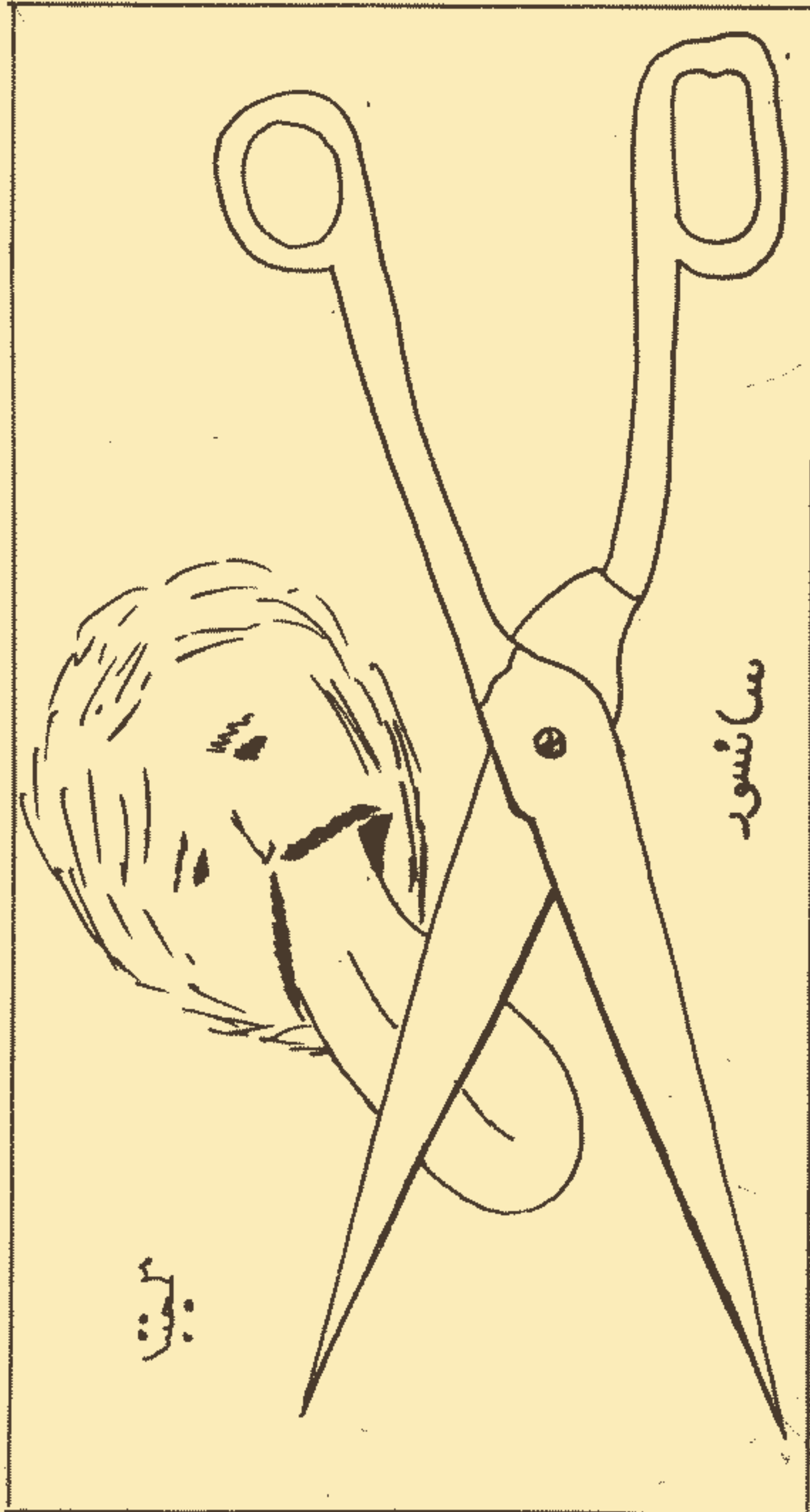
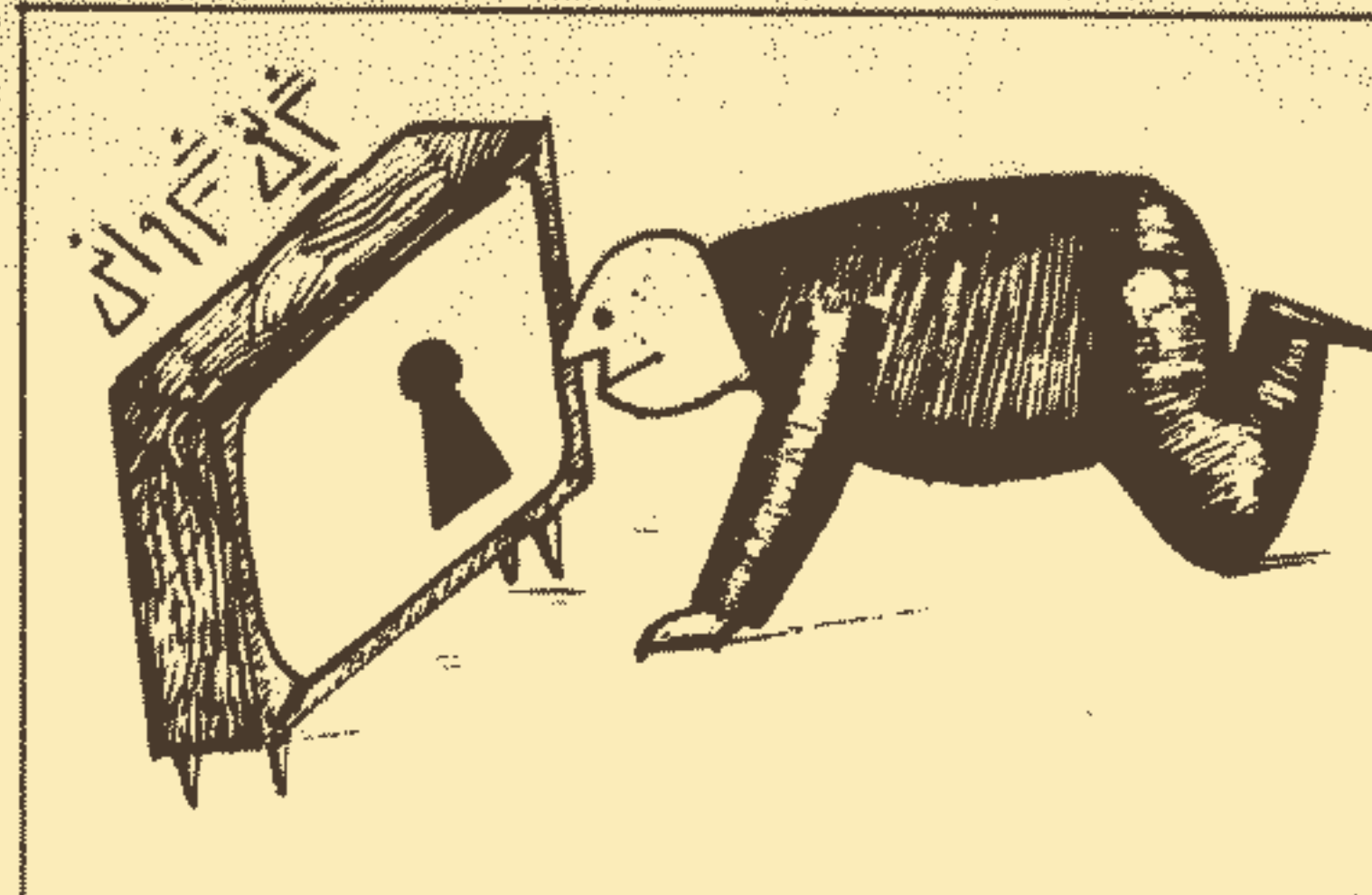
در فضای تاریک کارگاه قالی بافی که سرما از دیوارهای خیس آن نفوذ می کرد، بر روی زمین لخت، بچه های قالی باف با دستهای کوچکشان پرنخه های قالی گره می انداختند. سکوت فضای تاریک اتاق را زمزمه زیر لب سرکارگر می شکست که قوشیما می خواند. دستهای کارگران کوچک از سرما قادر به کار نبود. برای گرم کردن دستهایشان می بایستی از سرکارگر اجازه می خواستند. ایلداد که سنش به هشت نمی رسید روی پاهای خواب گشته اش بلند شد، ولی بلافاصله شلاق سرکارگر پشتش را سوزاند...

با صدای زوزه خفه در چون، همه از کار دست کشیدند و به گرد قابلمه ای که آشپز آورده بود نشستند و شروع به خوردن «یارما شوربا» کردند. ولی برای هر کدامشان بیش از دوسه قاشق نرسید. ایلداد غمش گرفت. برکنج تاریک کارگاه خزید و گریه خفه را سر داد. پدر او قره ۲ بود و توخونه و اراضی هامپاها ۳ و حاجی ده کاری کرد. افسوس، با همه تلاشش نمی توانست قرض حاجی را بدهد. بهیچ علت حاجی گفته بود که ایلداد را به کارگاه قالی بافی اش بفرستد که پدرش اجباراً او را فرستاده بود. چهره گریان مادرش و سربه زیری پدرش در خاطرش محو نمی گشت. پیش خود می گفت: حالا چیکار می کنند آیا تو فکر من هم هستند؟! اشکهای فروچکیده را پاک کرد و بیشتر در کنج دیوار فرورفت. پلکهایش سنگینی می کرد.

در کار بود که در کارگاه باز شد. چهره پدرش را شناخت و پاشد و بسوی او دوید و پدرش با چشمان اشکبار و لبان خندان او را در آغوش کشید و گفت: دیگه اینجا کار نخواهی کرد. ما بده می رویم. ننه ات برات حلوا و آتش پخته...

ناگهان لگد محکمی او را از خواب پراند، سرکارگر بود که فریاد می زد: پدر سوخته پاشو برو به کارت برس. به سرمن خواب بازی در نیار.

۱- قوشیما - نوعی سبک ترانه های آذری است.
۲- قره - به اشخاص بدون زمین ده گفته می شود.
۳- هامپا - به اشخاص دارای زمین اطلاق می گردد.



چند پاسخ کوتاه

تهران - بهروز توکلی

منشیریم. معذاری از مطالب دوسان جوان را همداران ما داشته و برای چاپ در اختیار ما گذاشتند، از آنها در شماره های اول و دوم استفاده کرده ایم. از این شماره مطالب تازه رسیده را بچاپ می رسانیم.

روال انتخاب مطالب را باید در دو شماره گذشته و این شماره جستجو کنید. مسئولیت صفحات مجله به عهده سردبیر است که با همداری معاونان اش مطالب را برای چاپ انتخاب می کند.

بابل - سیدباهر سیدسهرانی

پاسخ ستوال اولتان را در آینده به اطلاعمان خواهیم رساند. و اما پیشنهاد شما در مورد همکاری، در هر دو موردی که علاقمند و توانائی افرادارید، می توانید مطلب تهیه کنید و بفرستید. در صورت مناسب بودن، حتما بچاپ خواهد رسید.

آبادان - مجید هاشم زاده

با تشکر و سلام متقابل. «جوان» مجله ای است که با سرمایه خصوصی سهامداران آن بوجود آمده است و به هیچ صورتی نمی تواند پاسخگوی تعهدات دیگران باشد.

تهران - سیداحمد طبائی

آبادان - رسول فرجی

بزودی نحوه اشتراك مجله را برای داخل و خارج از کشور اعلام و اعلان خواهیم کرد.

رشت - فاطمه خبازکار

قیمت مجله، با توجه به گرانی هزینه چاپ و کاغذ... نه تنها زیاد نیست بلکه کم هم هست! توجه داشته باشید که هزینه مجله «جوان» تنها با

فروش مجله و آگهی های ناچیز آن تامین می شود. صفحات مجله را شاید در آینده، با افزایش آگهی که جبران کمبود هزینه را خواهد کرد، زیادتر کنیم. در مورد فروش سهام هم بانتظار باشید تا شرکت سهامی جوان، به ثبت برسد. در انتظار مطالب شما هستیم.

شیراز - مهدی افتخاردیوان

با تشکر از گوشزد شما، به مسئول آگهی مجله تذکر دادیم که دیگر تبلیغ چنین کالا-هائی را نپذیرد...

صومعه سرا - علیرضا انتظار

تفاوت حرف یک نشریه مسئول با حرف آدمهای غیرمسئول، اینست که حرفهای نشریه ما باید حتما همراه با سند باشد. که در هر مرجع قانونی بتوانیم آنرا ثابت کنیم... در مورد گزارش مورد نظر، حرف شما را ماباظرافت محکمه پسند نوشته ایم؛ یکبار دیگر حرفهای همسرش را بخوانید...

؟ - محمد مهدی

با تشکر از شما. حرفتان کاملاً بجا بود. امیدوارم شما و دیگر خوانندگان عزیز این اشتباه به سهو را بر ما ببخشایید.

؟ - شهلا رضائی

دوست عزیز، با تشکر از محبت های شما. قیمت مجله همانطور که به دیگر دوستان توضیح داده شد گران نیست. هزینه چاپ، کاغذ و سایر هزینه ها را حساب بفرمائید که ارزان هم هست.

تهران - اصغر مهدی پور

با تشکر از شما، مختصر آگهی های منتشر شده، از لزومات بقای مجله است، مجله مورد نظر شما نیازی، از نظر مادی به چاپ آگهی ندارد.

نامه های رسیده

- محسن مردانی - عباد صادقی آئینه دهی - علی مولوی (تهران)
- منوچهر پورزرین (شیراز) - ن. سحر (تهران) - ن. ۴۰ شیدا -
کمال افتاده (اصفهان) - نادر مسلمی (تهران) - مظفر مجدی -
سعید عطاری (نارم) - لیلا صادقی (تهران) - کامل کمال (تهران)
- علیرضا غفاری - ع. ت. دزفول - محمود نصرتی (مشهد) -
جمشید بختی (تهران) - عباد صادقی - جعفر ابراهیمی (شاهدند)
- ۴. فرشاد (رشت) - جواد مظفری کرمانشاهی - چشمه (تهران) -
علی تابنده (شیراز) - مهدی رستمی (شهرری) - ساتیک هوسپتان
- محمد اقوامی - شهریار فریدونی (شیراز) - روزه ناصری
(مسجد سلیمان) - نصیر احسان (صومعه سرا) - محمد مهدی ملک
حسینی (اراک) - یداله پاریزی (شیراز) - علیرضا فدائی - علیرضا
غلامی (صومعه سرا) - ۴. بهرام - تاج محمد شمسانی (ترکمن صحرا) -
بیژن محبی - سهیلا صداقت - کاوه ویژه - سیاوش میرمحمدی
(کرمانشاه) - علی اکبر بیک زاده (همدان) - جواد مهابادی (مشهد)
- احمد واحدی (گنبد کاووس) - امیر صادقی - ناصر محتشم امیری
- غلامحسن عظیمی (کوچصفهان) - رحیم ادب.

توبازی نکن که تیم ببازد تا»

● حنائی بی رنگ چسبیده به ریش فوتسال ما
● نتایج مبارزه‌های پست و بی‌شرمانه پنهانی ورزش

داشت، و اگر همه صادقند و با صداقت هم خلاف کردن ممکن نیست، پس می‌باید ذره ذره، و بدون آنکه کسی متوجه شود، همه را دچار عدم صداقت کرد. و در ورزش چنین شد.

اگر چنین نبود، در پای هوایما صحبت از پول خواستن برای سوار شدن بمیان نمی‌آمد. اگر چنین نبود، در اردوی آن سر دنیا، آن مسائل که به کتک کاری دوتن، جنبه گیری چند تن و اختلاف وحتى تقریباً عمومی منجر شد، دیده نمی‌شد. اگر اخلاق نزول نکرده بود. اگر اخلاق را یک امر درجه چندم قلمداد نکرده بودند، دستکم پس از آن سوگند محکم - ظاهراً محکم - پا

جام جهانی فوتبال آنطور- هاهم که بنظر آمد بی‌خاصیت نبود البته در این جام ما فهمیدیم که چه حنای بی‌رنگی را به ریش خود چسبانده‌ایم، اما اینرا هم در عوض دانستیم که براخلاق ورزشی ما چه رفته است.

برای آنکه دانسته شود مقصود چیست و از کدام تغییر صحبت می‌کنیم، ابتدا باید بگوئیم که در سالهای پیش از این سالها که حالا - متوجه‌اید که حالا!!- به سالهای نکبت وادبار هویدائی معروف شده‌اند، داشتیم پهلوانانی را که براستی پهلوان بودند، با نان و پنیر مدال طلا می‌گرفتند و با یک عدد تخم مرغ پخته و دو قران نان بربری و با استراحت در زیر درختهای پارک‌شهر در حال دراز کشی روی زمین، فینال مسابقه قهرمانی ایران را با سرافرازی تمام می‌کردند.

نه آنکه قهرمان این باشد که بگوئیم باز هم باید چنین باشیم و منتظر که قهرمانانمان با یک لقمه نان و پنیر بسازند تا «صاحبان» ورزش هر روز بیشتر صاحب مکتب و جاه باشند، خیر قصد این چنین در کار نیست. اما این نیت را داریم تا بگوئیم که ما با آن حال و هوا و آن بی‌چیزی‌ها پشت یلان صاحب‌نام جهان را بخاک می‌مالیدیم، اما حالا با اینهمه امکانات مادی بیشتر از آنروزها دائماً سرمان به سنگ می‌خورد. چرا؟

حساب شخصی

چون در کنار آوردن برخی امکانات سیلی هم از بی‌ایمانی و بی‌اعتقادی براه انداخته‌شد. چرا؟ چون در کنار ساختن یک زمین برای فوتبال، یا تهیه یک تشک برای کشتی، همه دیدند و فهمیدند که پول صدها زمین و هزارها تشک به حسابهای شخصی فرستاده‌شد.

چرا؟ چون آن چیزی را که امروزه همه‌ی مردم فهمیده‌اند در آنروزها گروهی دانسته بودند، و نیز گروهی دیگر این را هم دانسته یا ندانسته دستور کار خویش قرار داده بودند که برای موفق شدن، باید جماعت‌یک‌رنگی

نامعادله ۳۰۰۰۰۰ تومانی

قرار بر این است که در تهران مسابقه‌های فوتبال برپا شود. فوتبال برای بچه‌های محل تا هم فال باشد و هم تماشا. و هزینه این بازیها را آنطور که شنیدیم قرار است یکی از تازه‌تر و تمندان پایتخت بدهد و گویا که داده است. و باز هم تا آنجا که ما می‌دانیم، صحبت از هزار جفت کفش فوتبال برای فوتبال‌بازهای تهرانی بود و مبلغی هم حدود «۳۰۰ هزار تومان» - بیشتر بود که کمتر نبود - برای خوب انجام دادن این مسابقه‌ها و برای جایزه و لباس هموار کردن زمینها و و و و و و

اما حالا می‌شنویم که این مسابقه‌ها البته انجام می‌شود، ولی با «هشتاد هزار تومان» بودجه. حل این نامعادله، خیلی هم نامعادله را بعهده کسانی باید گذاشت که می‌توانند صدو صدو صد را کنار هم بگذارند و بگویند: «شد هشتاد»!!!

ساختمانی واقع در شاه عباس دارای اطاق‌های دو تخت کاملاً مبله و مجهز به تمام وسائل زندگی با مستخدم، نظافتچی سرایدار تلفن مشترک با اجاره ماهیانه برای هر تخت ۱۳۵۰ تومان جهت مجردها با جاره میرسد تلفن ۸۳۰۸۴۵ در تمام شبانه روز جوابگوی شما می‌باشد.



برای کلاسهای جدید و فشرده
دفتر داری دوبر
حسابداری
ماشین نویسی
منشیگری، بایگانی
تست نام می‌کنند. میدان
فرودسوی تلفن ۸۲۸۳۲۶

دارالترجمه رسمی نوید

ترجمه رسمی قراردادهای بین‌المللی با دقت زیاد در اسرع وقت
خیابان شاه بین چهارراه کاخ و چهارراه شاه پلاک ۲۶
تلفن: ۶۴۷۱۱۱

بازی نور با موزیک

همراه با پیشرفته‌ترین سیستم‌های نورمتحرک برای باشگاه‌ها - هتل‌ها و خانواده‌ها
پوپلیکو - ۲۸ نادرشاه جنوبی طبقه دوم
تلفن: ۸۹۶۸۰۴ و ۸۹۴۴۰۶

بازرگانی شریف

بیوک - شورلت - تویوتا - فیات - رنو - گلف
نقد و اقساط
تلفن ۸۹۴۸۲۸-۸۹۹۹۸۶

مؤسسه فنی متین

تشخیص ترکیدگی لوله با دستگاه الکترونیکی
ترمیم بنائی و لوله کشی و لوله بازکنی فوری
تلفن: ۵۹۳۹۶-۸۵۱۷۷۱

ورزش نما

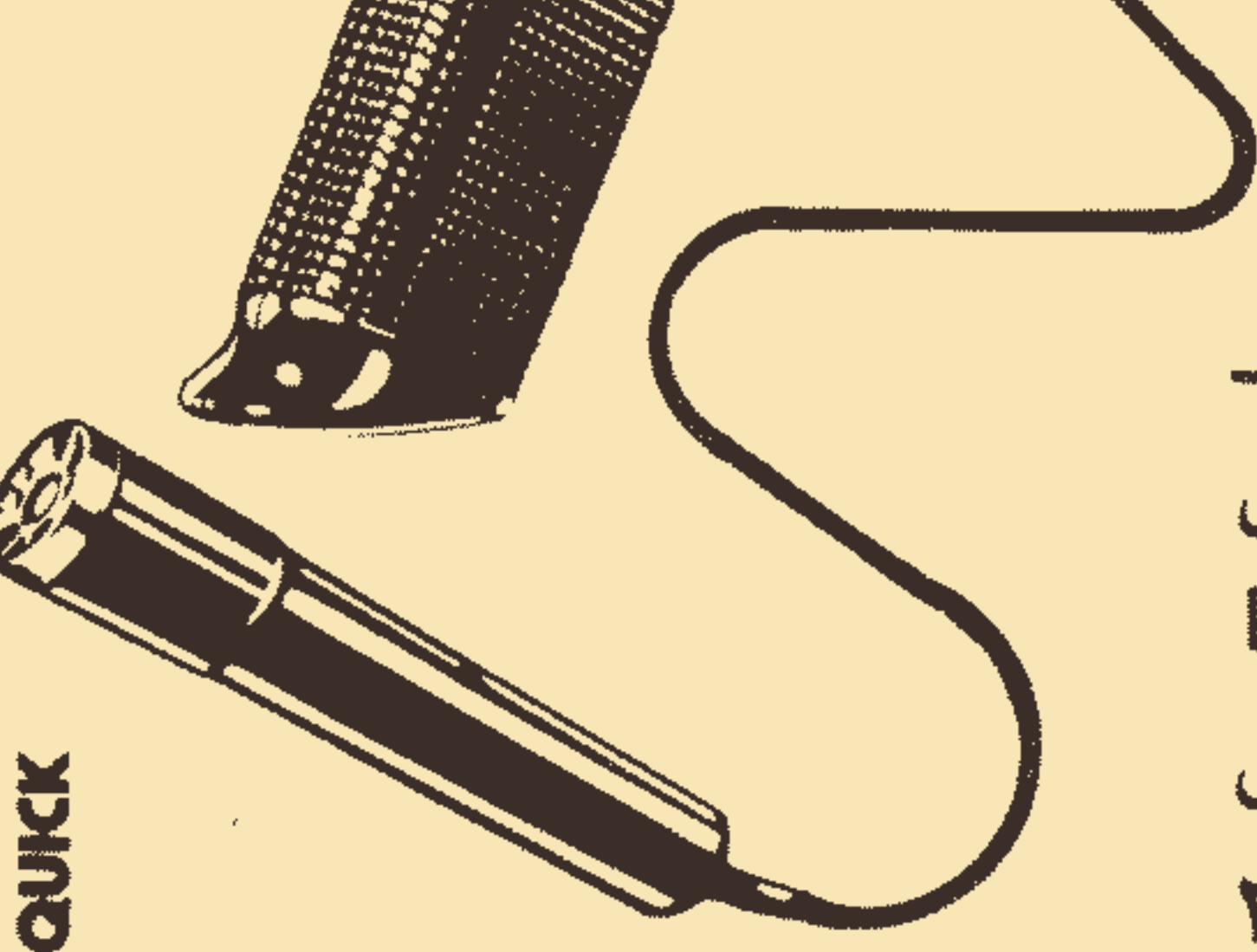
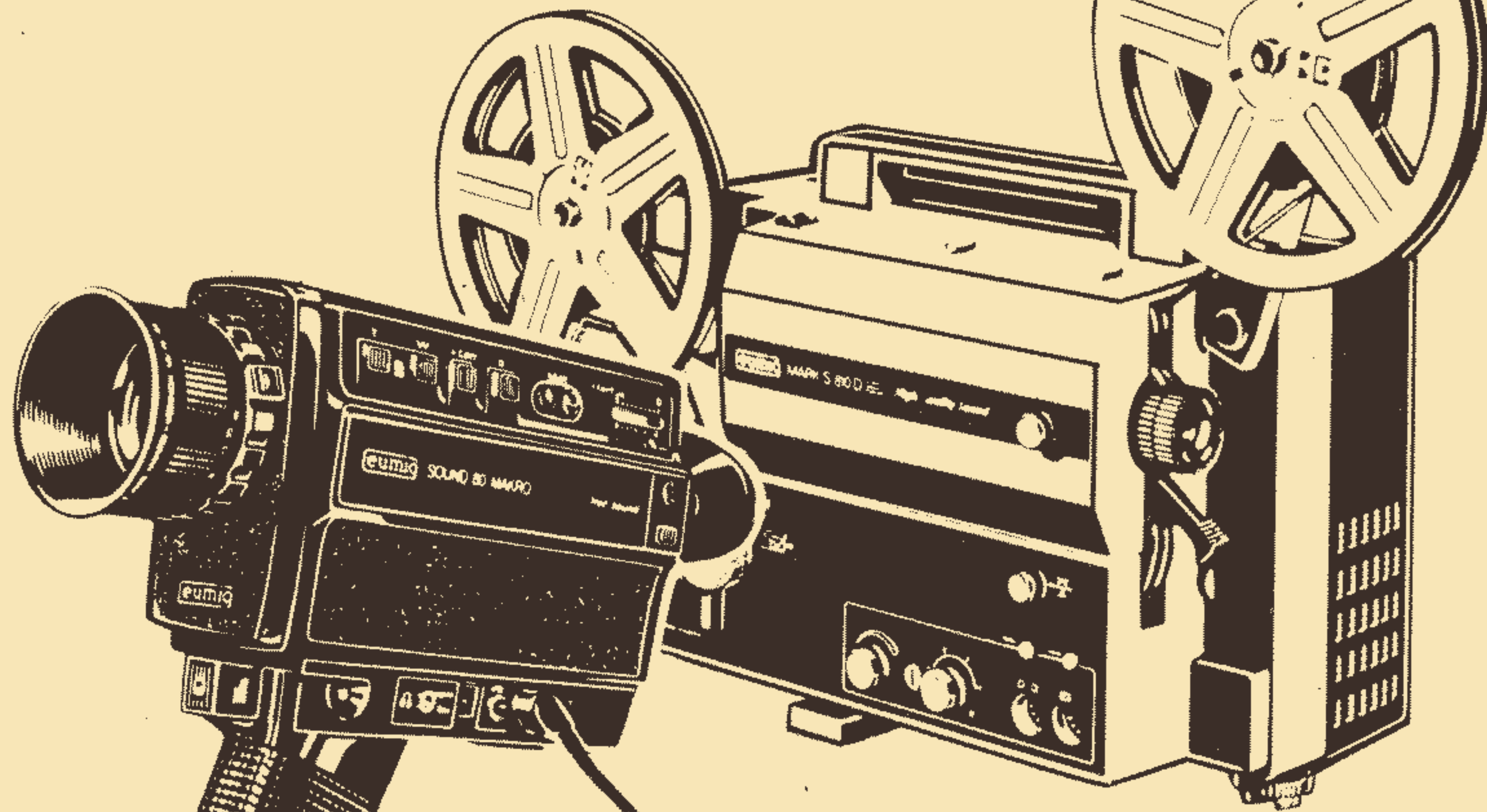
در هشتمین روز بازیهای آسیائی شرکت نداشتیم. چه شد؟ چه چیز را از دست دادیم؟ کدام حیثیت را باختیم؟

اگر بخواهیم در حق خویش راستگو و راستگودار باشیم. اگر بخواهیم فردا غم دیروز را نداشته باشیم. اگر بخواهیم باز هم از «شرم ملی!» سرخ نشویم. اگر بخواهیم ورزش ورزش باشد، و شکست در ورزش موجب بروز شرمساری ملی نگردد، باید جواب این سئوالها را بی‌پرده و صادقانه اول بیاییم و آنگاه فراروی خویش قرار دهیم.

عدم شرکت مادر بازیهای آسیائی هیچ رسوائی و ننگی را بدنبال نداشت و هیچ غصه‌ای را هم باعث نشد، سهل است که عدم شرکت در بازیهای آسیائی دلیل آنهم نشد تا جماعتی انبوه را متوجه رویدادهای این گردهم آئی «سالم» جوانهای «ملت‌های» آسیا کنیم تا از این طریق از توجه آنها به مسائل مهم و درجه اول «روز» بکاهیم. که این پلیدترین خاصیت هر پدیده اجتماعی دیگر است.

از این جنبه بسیار مهم که بگذریم، عدم شرکت ما در این بازیها این لطف را هم داشت که کم‌کاریهای مثل روز روشن مسئولان ورزش که از دیگر

اوبی میگ سازنده عالیترین لوازم سینمای ۸ میلیمتری در جهان



سری دوربین‌های PMA اوبی میگ ۸۳۰ - ۸۶۰ و ۸۸۰ تکامل یافته‌ترین دوربین‌های فیلمبرداری جهان با سیستم پانوراما فیداین، فیداوت اتوماتیک و دارای سرعت‌های مختلف تک فرم و ۹-۱۸-۲۴ و ۴۵ فرم در ثانیه و دیافراگم اتوماتیک و نرمال و امکانات صدا برداری و مجهز به تایمر اتوماتیک.

eumig®

اوبی میگ یک پدیده انقلابی

پروژکتور 810D کاملترین پروژکتور ۸ میلیمتری اتوماتیک با امکانات وسیع صدا گذاری آسان بر روی فیلم.

نماینده انحصاری در ایران: شرکت ادکا خیابان سپهبد زاهدی ساختمان پارکر

شماره ۱۵۵ تلفن: ۸۲۶۳۰۴ - ۸۳۰۵۲۸ - ۸۲۷۰۵۵ - ۸۳۱۱۷۳

ما باز هم رئیس شویم

پرش، از اسب گران قیمتی استفاده می‌کند که از بهای یک میلیون تا دو میلیون تومان آن حرفها می‌زنند، کدام اعتقادی برایش باقی می‌ماند که به سوگندش وفادار بماند و یا اصلا نیازی به سوگند خوردن احساس کند. برای چه برای که؟ او در کدام مکتب آموخته است که چه باید بکند و چه نباید بکند؟ او کدام «مدل» را در پیش رو دارد؟

جام جهانی - که حرف زدن درباره آن حالا شاید چندان دلچسب نباشد. اما در این قحطی یک حرکت سالم ورزشی و نیز با توجه به آن سکوت مرسوم این سالها در پی هر حرکتی و هر اقدامی برای محکمتر شدن ریشه فساد - دستکم این خاصیت را داشت تا نشان دهد که اخلاق ما تا کجا نزول کرده و در چه سراسیمگی افتاده است.

عقب نمی‌کشیدند و مرد و مردانه باقی می‌ماندند.

مبارزه

اما چنین نشد. و درست برعکس این شد. چرا که ورزشکار با چشم دیده، با گوش شنیده و با تمام وجود خود حس کرده بود که برای توفیق دریک «مبارزه» پست و بی‌شرمانه از او چه انتظاراتی می‌رود. برای آنکه «کله‌پز» برخیزد که «سگ» بجایش بنشیند، فلان باشگاه‌دار «پرهیمه» به بازیکن معروف و کارسازش می‌گوید! «تو در این بازی تیم ملی ایران و کره در تهران بازی نکن، تا تیم ایران شکست بخورد، تا حضرات مسئول سرنگون شوند که باز هم «ما» یکبار دیگر بر مسند ریاست تکیه بزنیم...» وقتی چنین شد، و وقتی که ورزشکار دید رئیسش برای

می: تعطیل

مستولان مملکتی در سالهای گذشته وحال جدا نبودند - نگاهی به برخی از لیستهای منتشر شده بر روزهای اخیر این نکته را چند صدبار بیشتر تأیید می‌کند، به ویژه آنجا که نام گروهی از زعمای قدیم و جدید ورزش را در میان آنها که به اتهاماتی متهم شده‌اند می‌یابیم - یکبار دیگر مثل گذشته - مثلاً مثل المپیک مونترال - عریان نشود.

باین ترتیب حیثیت قلبی و در واقع حیثیتی پوشالی برای گروهی از مستولان ورزش دست و پاگردید که این اگر نباشد بر همین پایه مورد ارزیابی قرار گیرد یک زیان بزرگ بشمار می‌رود. اما رویدادهای اخیر نشان می‌دهد که برای مردم ما دیگر لازم نیست تا برف ببارد که بگویند برف می‌بارد. از نشانه‌های کوچک و بزرگ هم می‌توان به خواص مستولان و زعمای پی‌برد که پی هم برده‌ایم و مردم نیز پی‌برده‌اند.

حالا ورزش ما مانده‌است، و این تجربه که شرکت نکردن در مهمترین بازیهای قاره‌ای موجب نزول فاجعه و مصیبتی نمی‌شود، کما اینکه نشد. و حالا ورزش ما - اگر فکری در دستگاه رهبری آن باشد و اگر این فکر، یک فکر سالم و سازنده و آینده‌نگر

هم باشد - می‌باید از همین نکته درس بگیرد. این درس که برای شرکت در میدانهای بزرگ‌انداز باید حداقل امکانات لازم را در داخل خاک خود فراهم آورد. حداقل امکانات را برای بچه‌هایی که در ساعت ۱۲ ظهر گرمترین روزهای خرداد و مرداد در زمینهای خاکی بدنبال توپ می‌دوند، تا مثلاً فوتبال کرده باشند.

حداقل امکانات برای دخترها و پسرهای کوچکی که به جای شنا در استخر به آب‌تنی در جویهای آب شهرها یا دربرکه - های کنار شهرها و بخشها و دهات و قصبات مشغول می‌شوند. حداقل امکانات برای همه‌ی آنها که دوست دارند حرکت کنند، بدوند، بپرند، سالم باشند، زندگی کنند، و هنوز واژه ورزش را و حتی زندگی و سلامت را نمی‌شناسند، اما براساس غریزه زندگی کردن به حرکاتی دست می‌زنند که لازمه زندگی است و اصولاً خود زندگی است. حداقل وسیله و امکان برای هر بچه و بزرگ ایرانی. که این توقع بزرگی نیست و خواست غیرمعقولی بشمار نمی‌رود. این کمترین چیزی است که تا نباشد ورزش نخواهد بود، و روشن‌فکر جامعه‌ی ما از ورزش بعنوان یک عامل استعماری و استحماري نه آنکه بی‌جا نیست، بلکه کاملاً هم‌بجاست و با مسمی.



چگونه گوینده شویم

ظاهرا تهیه و اجرای يك برنامه رادیوئی این روزها از خیلی کارها آسانتر است. بنابراین ما برای آن عده بسیار معدودی که احتمالا هنوز برنامه رادیوئی اجرا نکرده اند و نمیدانند که يك برنامه رادیوئی را چگونه باید تهیه و اجرا کرد، اصول و روش های آنرا شرح میدهیم. بامید روزی که هر ایرانی يك برنامه رادیوئی اجرا کند!

مواد لازم:

- روزنامه باطله، به مقدار کافی.
- «رو» به مقدار بیش از کافی.
- صدا، باندازه یك دانگ.
تبصره: برای اجرای برنامه در شبکه های محلی همان يك دانگ هم زیادی است.

طرز تهیه:

مطالب روزنامه های باطله را رونویسی کنید و از روی آن بخوانید.

تبصره: در شبکه های محلی اگر غلط بخوانید بهتر است و با روش معمول جور درمیآید.
تبصره دوم: احتمالا در صورت کمبود وقت و در صورتی که ناچارید در روز چندین برنامه مختلف اجرا کنید، حتی لازم نیست از روی مطالب رونویسی کنید. کافی است آنها را عینا از روزنامه قیچی کنید و روی يك ورقه کاغذ بچسبانید. و همراه خود به استودیو ببرید.

طرز اجرا:

اول به شنوندگان عزیز سلام کنید. سلام سلامتی است! بعد، از تهیه کننده و اپراتور برنامه تشکر کنید.
تبصره: این تشکر حتما باید بشود. چون آنها مجانا کار می کنند و خیلی باید از آنها تشکر کرد.

تبصره دوم: از خودتان هم تشکر کنید. ضرری ندارد.
بعد، يك ترانه پخش کنید. فرنگی باشد بهتر است. موند برنامه را می برد بالا.

بعد از ترانه با اینکه تلفن زنگ نزده است شما بگوئید: الو، گوشی خدمتتان باشد. بعد يك لبخند ملیح بزنید و بگوئید: هه، هه.

تبصره: اگر بگوئید: «هه، هه، هه»، نمی شود. شوخی که نیست. اجرای برنامه رادیوئی اصولی دارد.
بعد از گفتن «هه، هه»

بقلم مبارکه موش میرزای دونبش

به امید روزی که هر ایرانی يك برنامه رادیویی داشته باشد

بگوئید: شنوندگان عزیز، از اول برنامه این هزار و یکصد و چهل و پنجمین تلفنی بود که به ما شد. همه از ما تشکر می کردند، می گفتند شما چقدر ناز هستید. شنوندگان عزیز اختیار دارید، نازی از خودتان است. وظیفه ماست که ناز باشیم.
آنوقت، باز از تهیه کننده برنامه و تلفنچی و اپراتور تشکر کنید. دلیلش را که میدانید؟ بعد، خواهش و التماس کنید که يك ترانه فرنگی پخش بشود.
بعد از ترانه، باز بگوئید: الو، گوشی خدمتتان باشد. بعد بگوئید: هه، هه. و بعد یکی از آن مطالب را بطور غلط و بطوریکه لااقل پنج غلط داشته باشد بخوانید و سپس از تهیه کننده و تلفنچی و اپراتور تشکر کنید.
بعد از پخش يك ترانه و اجرای مراسم الو گوشی خدمتتان باشد و هه، هه، به شما اطلاع میدهند که گزارشگر برنامه میخواهد گزارش بدهد.
در اینجا گزارشگر برنامه یکی از همان مطالبی را که شما

درب، پنجره، نمای آلومینیومی، سیم کشی

ساختمان و در باز کن برقی

تلفن: ۹۷۰۸۸۰

بام خود را ایزوویل کنید
۸ سال تجربه شرکت ایران اس. آ. ام
بام ایزوویل شده شما تا ۲۰ سال تضمین میکند
تلفن: ۳۱۱۱۸۱ و ۳۱۱۱۸۴

قالی شوئی و خشک شوئی اطلس

خشک شوئی مبلمان و موکت و تشک اتومبیل
بادستگاههای امریکائی، يك دست ۱۵۰ تومان

تلفن ۹۷۵۴۳۰-۹۵۲۵۴۶

از روزنامه بریده آید مستقیما از داخل فرستنده سیار می خواند. و البته باید لااقل هفت غلط داشته باشد.

یادتان فرود که بلافاصله پس از خاتمه گزارش شما باید از تهیه کننده و تلفنچی و اپراتور رادیو تشکر کنید تا يك ترانه پخش بشود.

بعد از ترانه باز نوبت الو گوشی خدمتتان باشد است و هه، هه. پس از آن شما باید به لهجه شهرستانی یا لهجه یکی از اقلیتها يك شعر اسپانیائی بخوانید. و مرتب به به بگوئید.

سپس با تشکر از تهیه کننده و تلفنچی و اپراتور تقاضای پخش يك ترانه می کنید. اگر آدم باهوشی باشید میدانید که بعد از ترانه باید بگوئید الو، گوشی خدمتتان باشد و بعد باید بگوئید هه، هه.

آنوقت میگوئید الان یکی از شنوندگان عزیز این برنامه پشت خط تلفنی است میخواهد با ما صحبت بکند.

لابد میگوئید این شنونده دیگر کیست؟ خوب معلوم است. این شنونده دختر خاله شما است که قبلا با او قرار گذاشته آید بشما تلفن کند.

آنوقت میکروفون را از طریق تلفن در اختیار دختر خاله گرامی میگذارید و ایشان هم چند فقره از شما تشکرات میکنند. و بشما یادآوری میکنند که برنامه تان چقدر خوب است و شما چقدر ناز هستید.

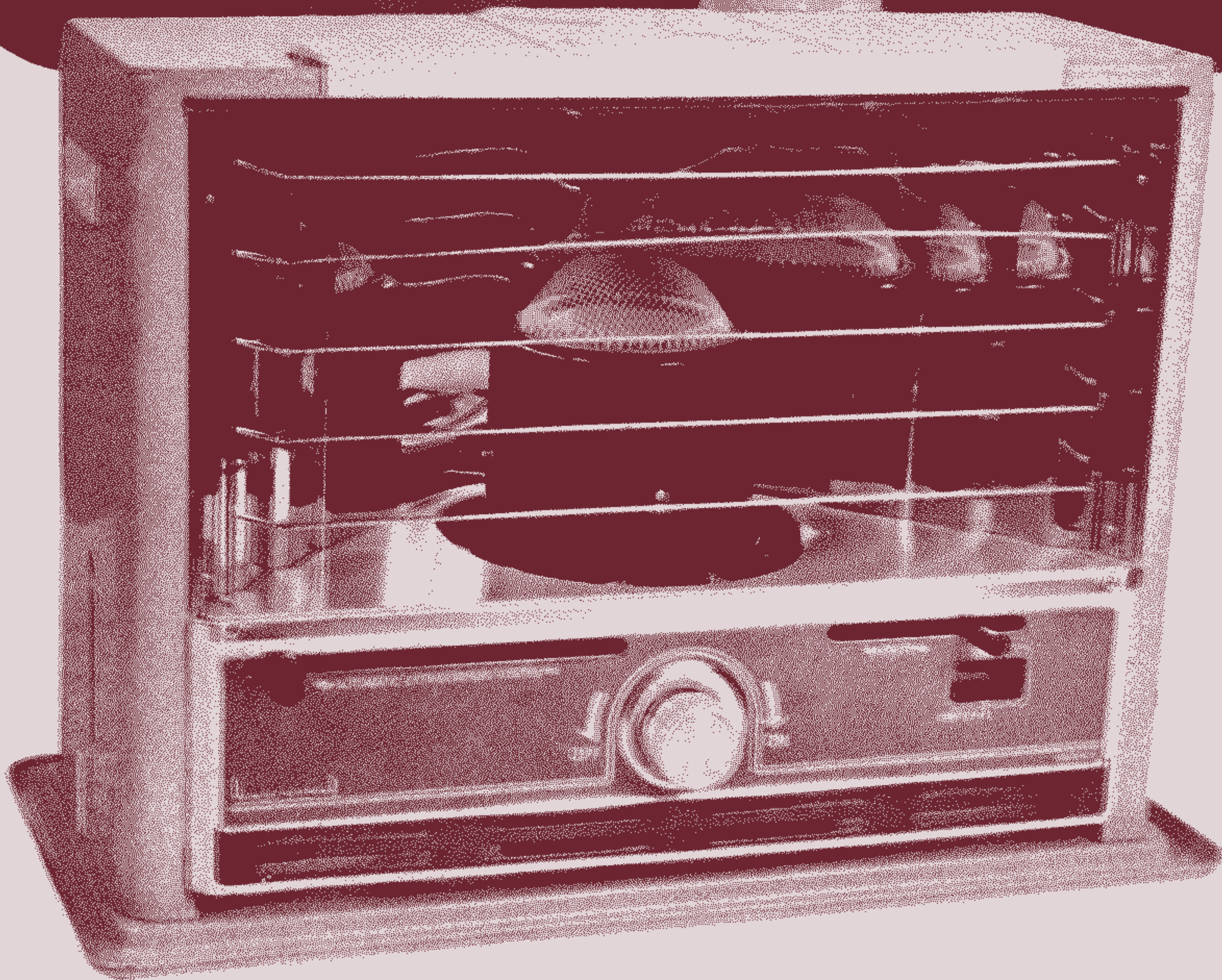
بعد از تمام شدن تلفن هم که میدانید چکار کنید. نمی دانید؟ معلوم است، باید از همکارانتان تشکر کنید.

خلاصه، سرتان را درد نیاورم. همینطور برنامه را ادامه میدهید و تا آخر برنامه دوسه بار وانمود می کنید که شنوندگان عزیز درخواست کرده اند که آن شعر اسپانیائی را دوباره بخوانید. راهنمایی: بخوانید. برنامه را پر می کند!

شما هم صدایتان را دورگه می کنید و خیلی با ناز و با حالت چندبار دیگر آن شعر را می خوانید. در پایان برنامه هم یکبار دیگر از تلفنچی و اپراتور و تهیه کننده تشکر کنید. واجب است.

راهنمایی: برای اینکه برنامه شما هیچ شباهتی به برنامه های رادیو تهران نداشته باشد، اسم برنامه تان را بگذارید «از خانه در میرویم» یا «تهران در نصفه شب» یا شهر من سنجد آباد! باز هم به امید روزی که هر ایرانی مجری يك برنامه رادیوئی باشد.

بخاریهای اونیورسال با گرمی دلپذیر و ایمنی بی نظیر برای مقابله با سرمای طاقت فرسای زمستان



بخاری جدید نفتی اونیورسال مدل ۳۶۰ (دو دکش دار)

- * کوره بخاری سهولت (با چهار پیچ) جدا شده و تمیز میشود .
- * رنگ سیلیکن بخاری در حرارت زیاد مقاوم بوده و تغییر نمیکند .
- * خطوط هندسی زیبا و طرح مدرن که به تزئینات مبلمان منزل میافزاید .

بخاری نفتی اونیورسال مدل ۳۰۰ (متحرک)

- * مجهز به فنک مخصوص .
- * مخزن نفت به سادگی جدا میشود و پرکردن آن به راحتی و پاکیزگی و در خارج اطاق انجام میگردد .
- * اگر بر اثر حادثه‌ای واژگون شود بطور خودکار خاموش میشود .
- * دارای درجه نفت و شاقول تعادل .
- * سرویس مجهز و سریع

بخاریهای اونیورسال
گرمی دلپذیر و ایمنی بی نظیر

لهمینسلا



